بسم الله الرحمن الرحیم

سرشناسه	:	زرگر مرادی، طاهره‌سادات، ۱۳۲۵ –
عنوان و نام پدیدآور	:	تفسیر تربیتی و عرفانی سوره اعلی (عظمت الاهی و هدایت با قرآن)/ طاهره‌سادات زرگرمرادی.
مشخصات نشر	:	یزد: شهد علم، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	:	۱۹۰ ص.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۸۴۱۸۵۷-۳
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	کتابنامه.
موضوع	:	تفاسیر (سوره اعلی)
موضوع	:	تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴
موضوع	:	Qur'an -- Shiite hermeneutics -- ۲۰th century
رده بندی کنگره	:	BP۱۰۲/۹۵۳
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۱۸
شماره کتابشناسی ملی	:	۶۱۳۱۶۴۴

پخش و فروش یزد: خیابان فرخی، پاساژ۱۱۰ انتشارات سیدعلی زاده

همراه ۰۹۱۲۵۵۱۰۰۸۱ تلفن ۰۳۵-۳۶۲۲۰۹۰۸

تفسیر تربیتی و عرفانی سوره اعلی

(عظمت الهی و هدایت با قرآن)

طاهره سادات زرگر مرادی

ناشر: انتشارات شهدعلم

نوبت چاپ: اول - اردیبهشت ماه ۱۳۹۹

شمارگان ۱۰۰۰ نسخه قطع رقعی

چاپ و صحافی: زلال کوثر

صفحه آرا سیداحمدسیدعلی زاده

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۱۸-۵۷-۳

تفسیر تربیتی و عرفانی سوره اعلی

عظمت الاهی و هدایت با قرآن

طاهره سادات زرگر مرادی

انتشارات شهدعلم

بهار ۱۳۹۹

فهرست مطالب

عظمت الاهی و هدایت با قرآن.. ۱۵

فضیلت سوره و ثواب قرائت.. ۱۵

محتوای سوره.. ۱۶

توضیح آیات.. ۱۸

فصل اول

امر به تسبیح و اسرار نهفته در آن.. ۱۹

اسرار این تسبیح.. ۲۰

بحثی راجع به تسبیح.. ۲۲

تسبیح تکوینی.. ۲۴

مراتب تسبیح موجودات.. ۲۸

نکاتی قابل تأمل.. ۳۴

توقیفی بودن اسماء.. ۳۶

فصل دوم

مسأله آفرینش و نظم در خلقت.. ۳۹

ربوبیت در تکامل موجودات.. ۴۰

مساله آفرینش و نظم در خلقت.. ۴۲

هدایت و الهام تکوینی ۴۳
مراتب هدایت ۴۶
تجلی صفات جلال در این آیات ۴۹
مشاهده نام «لطیف» در موجودات ۵۲

فصل سوم

آثاری از قدرت و حکمت خداوند ۵۳
سه اثر از آثار قدرت خداوند ۵۵
تذکر اوصافی از جلال خداوند ۵۶
ای انسان! بنگر، توجه کن و عبرت بگیر ۵۷
توجه به مظاهر ربوبیت خداوند ۵۸
لطایفی عرفانی ۶۰
تکامل در اطوار حیات موجودات ۶۱

فصل چهارم

الطاف الاهی و هدایت نوع انسان ۶۳
هدایت نوع انسان ۶۴
نسیان و علت آن ۶۶
ضرورت توجه به مطالبی چند ۶۷
وظیفه انبیا، گرفتن از حق و رساندن به خلق است ۶۹
حاکمیت قدرت و اراده خداوند ۷۰
عطیه ای الاهی مخصوص پیامبر(ص) ۷۲
خداوند از همه حقایق با خبر است ۷۵
نکاتی عرفانی از جمع آیات ۷۶

مجلس پنجم

وعده خداست که هرکار خیری را آسان می کند........................ ۷۹
مشکلات را خدا آسان می کند........................ ۸۱
منشأ سختی و آسانی در وجود انسان است........................ ۸۲
اشاره به نکاتی عرفانی........................ ۸۳
تذکر ده اگر مفید باشد........................ ۸۴
اقسام ذکر........................ ۸۶

فصل ششم

آیا همه قابل هدایتند؟........................ ۸۷
آیا تبلیغ رسالت برای همه مفید است؟........................ ۸۸
تذکر مانند علاج بیمار است........................ ۹۰
دل‌مردگان........................ ۹۱
روح حق طلبی نتیجه تقواست........................ ۹۲
جهنم نتیجه شقاوت ماست........................ ۹۳
موت در مقابل حیات انواع و اقسامی دارد........................ ۹۶
نکته ها........................ ۹۸
شرایط تذکر و موعظه........................ ۹۹
پیام ها:........................ ۹۹

فصل هفتم

راه های رسیدن به خوشبختی........................ ۱۰۳
منظور از تزکیه چیست؟........................ ۱۰۴
قد افلح من تزکی........................ ۱۰۵

سه راه عملی برای سعادت.. ۱۰۶
طلوع نور معرفت و محبت الاهی در قلب ۱۰۸
نکته ها.. ۱۱۰

فصل هشتم

بحثی درباره تزکیه.. ۱۱۱
خود شناسی و خدا شناسی.. ۱۱۲
مراحل و شؤون نفس.. ۱۱۵
حالات نفس در قرآن.. ۱۱۵
حیات طیبه.. ۱۱۸
شناختی اجمالی از انسان ۱۲۰
شباهت علم اخلاق به علم طب ۱۲۲
مملکت تن و قوای آن.. ۱۲۳
ترتیب برای تهذیب ۱۲۵
ادب حضور ۱۲۶
مراتب طهارت ظاهری ۱۲۷
مراتب طهارت باطنی.. ۱۲۸
ابعاد تهذیب نفس ۱۳۰
سیر و سلوک عرفانی.. ۱۳۱
صبر بر اذیت و آزار مردم ۱۳۱
خود را در معیت خدا دیدن.. ۱۳۳
ارکان سلوک ۱۳۴
خودسازی از نظر علمای اخلاق ۱۳۷

ضرورت مراعات نکاتی چند ۱۳۷
راه های عملی تزکیه نفس.. ۱۳۸
سحر خیزی.. ۱۳۹
نماز شب و شب زنده داری ۱۴۰
یادخدا و خودسازی.. ۱۴۳

فصل نهم

انسان به اختیار خود مسیر را انتخاب میکند.. ۱۴۵
آخرت باقی و ابدی است.. ۱۴۵
اندیشه آزاد و اراده انسان ۱۴۷
دعوت انبیاء برای حیات برتر ۱۴۹
مواظب باشیم در امواج دنیا غرق نشویم.. ۱۵۰
غفلت از مقام نفس ملکوتی.. ۱۵۱
سؤالی قابل تأمل ۱۵۲
نکته ها.. ۱۵۴

فصل دهم

تحلیلی بر حدیث «حب الدنیا رآس کل خطیئه».. ۱۵۵
تاکید انبیاء بر عدم گرایش به دنیا.. ۱۵۶
دنیا در کلام علی(ع) ۱۵۸
دنیا سکه دو رو ۱۶۰
مدح و مذمّت دنیا.. ۱۶۲
کاروان دنیا در حرکت و اهل آن در خواب ۱۶۳
دو دیدگاه درباره دنیا ۱۶۶

جمع‌بندی مطالب ۱۶۸
چگونه حب دنیا را از دل بیرون کنیم؟ ۱۶۹
فصل یازدهم
أصول دعوت همه انبیاء یکی است ۱۷۳
کدام سخن در همه کتب بیان شده؟ ۱۷۳
نکاتی درباره صحف و کتب ۱۷۴
وجوب اطاعت از رسول(ص) ۱۷۵
قبول ولایت از شروط ایمان است ۱۷۶
استمرار در لزوم اطاعت ۱۷۸
هر کسی با امام خود محشور می شود ۱۷۸
امام در هر زمان باید یکی باشد ۱۷۹
امام کیست و چه کسی باید او را معین کند؟ ۱۸۰
حق حاکمیت ویژه خداوند است ۱۸۰
معرفی اولی الامر توسط پیغمبر(ص) ۱۸۲
اطاعت از ولی امر در زمان غیبت ۱۸۲
برنامه امام: نجات مستضعفین ۱۸۴
شرایط ولی فقیه ۱۸۴
خلاصه بحث ولایت ۱۸۶
منابع ۱۸۹

مقدمه

به نام خداوند جان آفرین حکیم و کریم و علیم و قدیر، همان الاهی که رحمن و رحیم است، عظیم است و متعالی، خدای هستی بخش، موجودات را خلق کرد و هدایت نمود که هر موجودی به راه تکامل خود آگاهی دارد؛ خدایی که انسان را خلق کرد فی «أحسن‌التقویم» و او را هدایت کرد به نعمت عقل و وحی، پیامبرانی مبعوث کرد تا پیام وحی را به بندگان برسانند و برای هر امتی راهنمایی فرستاد تا راه بندگی و سعادت ابدی را به آنان بیاموزند. آخرین فرستاده او انسان کامل محمد بن عبدالله(ص) و آخرین کتاب، کامل‌ترین کلام وحی به نام قرآن کریم را برای هدایت بشریت فرستاد. تجلی عظمت الاهی در هدایت قرآنی برای هر صاحب خردی مشهود است.

کتابی که در پیش رو دارید تفسیر تربیتی و عرفانی «سوره اعلی» است؛ سوره ای که در آن، عظمت الاهی و هدایت موجودات و حکمت خدای متعال با لطافت خاصی بیان شده، و از توحید تا خلقت، و هدایت تا راز رسیدن به سعادت و رستگاری را برای بندگان بیان فرمود.

خداوند به این بنده حقیر توفیق داده بود که هر سال در ماه مبارک رمضان روزانه درس تفسیر برپا می‌شد و سوره هایی را انتخاب می‌کردم که برای عموم، در تقویت عقیده توحیدی و معرفت الاهی مفید باشد و این جلسات درس تفسیر، از نظر تربیتی و عرفانی با زبان ساده برگزار می‌شد.

این کتاب تفسیر تربیتی و عرفانی سوره اعلی، دهمین کتاب تفسیر از سلسله «نسیمی از گلستان وحی» است که در ماه مبارک رمضان سال ۱۴۲۲ در جمع عده ای از شاگردان به صورت درس القاء شده است.

تا کنون شانزده کتاب از درس‌ها چاپ شده، که ده کتاب از آن‌ها تفسیر تربیتی و عرفانی است:

۱ـ تجلی اسماء الاهی، تفسیر تربیتی و عرفانی سوره حمد

۲ـ صفای دل(سوره شمس)

۳ـ تفسیر تربیتی و عرفانی سوره لقمان

۴ـ عشق حقیقی(سوره یوسف)

۵ـ فطرت، تأملی در درون(سوره روم)

۶ ـ ابرار و بهشتیان(سوره انسان)

۷ـ تفسیر تربیتی و عرفانی سوره الرحمن

۸ ـ جلوه های فاطمه(سوره کوثر)

۹ ـ بصیرت(سوره حشر)

۱۰ـ تفسیر تربیتی و عرفانی سوره اعلی(کتاب حاضر)

این کتب چون تفسیر تربیتی و عرفانی قرآن کریم هستند، به زبانی بسیار ساده از تفاسیر بزرگان استفاده شده و به‌صورت جلسات کوتاه برای استفاده عموم تنظیم گردیده‌اند. من این کتاب‌ها را برای آنان که علاقه دارند با نکاتی تربیتی و معارف الاهی در قرآن آشنا شوند، اما به دلیل مشکلات و دغدغه‌های زندگی امکان مراجعه به تفاسیر را ندارند مفید و راهگشا می‌دانم؛ همچنین برای عزیزانی که بخواهند در جلسات هفتگی خود تفسیری تربیتی و روان داشته باشند مفید خواهد بود.

و نیز برای طلبه های جوان و مبلغین، مطالبی آماده و مفید در بر دارد.

البته تفاسیر و کتاب‌های دیگری هم از درس‌ها هست که نیاز به ویرایش دارند. از خداوند ذوالجلال و الاکرام عاجزانه تقاضا دارم که توفیق عنایت

فرماید کتبی که ویرایش می‌خواهند، و کتبی که هنوز آماده نیستند به ثمر برسند و چاپ شوند و اگر وسیله ای باشند که کسی از هدایت کلام وحی در این کتاب‌ها بهره‌مند شود دعای خیری شامل حال این حقیر گردد.

تذکر: این تفاسیر برداشتی از کتب تفاسیر معتبر بزرگان است؛ که من در کلاس درس روزانه صوتی بیان می کردم، و به صورت سی‌دی موجود است. از آن‌جایی که با پیاده کردن از نوار، گفتاری با نوشتاری کمی اختلاف داشت و چون تفسیر و کلام وحی است، برای چاپ کتاب سعی کردم که قسمت‌های برگرفته از تفاسیر را عیناً بنویسم تا هم امانتداری کرده باشم، و هم خدای ناکرده نظر خود را در تفسیر نیاورده باشم. در هر حال به نکات تربیتی و عرفانی نهفته در سوره اشاره شده است.

این تفسیر در سال ۱۴۲۲ القاء شده و اکنون که ۲۰ جمادی الثانی سال ۱۴۴۱هجری قمری، و مصادف با تولد حضرت زهرای مرضیه(س) آماده چاپ است، از نورانیت مادرم زهرا(س) تمنا می‌کنم نوری در این مجموعه تفاسیر(نسیمی از گلستان وحی) قرار دهد که مورد استفاده عموم و روزنه‌ای به‌سوی محبت الاهی باشند.

امیدوارم خداوند متعال این اثر را به فضل و کرم خود از این بنده حقیر قبول فرماید و مورد استفاده فرزندان عزیزم قرار گیرد، و توشه ای برای «یوم لا ینفع مال و لا بنون» قرار دهد. انه مجیب الدعاء. و الحمدلله رب العالمین.

طاهره سادات زرگرمرادی

۲۵ بهمن ۱۳۹۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَى ﴿۱﴾ الَّذِی خَلَقَ فَسَوَّى ﴿۲﴾ وَالَّذِی قَدَّرَ فَهَدَى ﴿۳﴾
وَالَّذِی أَخْرَجَ الْمَرْعَى ﴿۴﴾ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى ﴿۵﴾ سَنُقْرِئُکَ فَلَا تَنْسَى ﴿۶﴾ إِلَّا
مَا شَاءَ اللَّهُ ۚ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى ﴿۷﴾ وَنُيَسِّرُکَ لِلْيُسْرَى ﴿۸﴾ فَذَکِّرْ إِنْ نَفَعَتِ
الذِّکْرَى ﴿۹﴾ سَيَذَّکَّرُ مَنْ يَخْشَى ﴿۱۰﴾ وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى ﴿۱۱﴾ الَّذِی يَصْلَى النَّارَ
الْکُبْرَى ﴿۱۲﴾ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى ﴿۱۳﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکَّى ﴿۱۴﴾ وَذَکَرَ
اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ﴿۱۵﴾ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿۱۶﴾ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿۱۷﴾ إِنَّ
هَذَا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولَى ﴿۱۸﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى ﴿۱۹﴾ سوره اعلی

به نام خداوند بخشنده مهربان

(ای رسول ما) نام خدای خود را که برتر و بالاتر(از همه موجودات) است به پاکی یاد کن(۱) آن خدایی که(عالم را) خلق کرد و(همه را) به حد کمال خود رسانید.(۲)آن خدایی که(هر چیز را) قدر و اندازه‌ای داد و(به راه کمالش) هدایت نمود.(۳)آن خدایی که گیاه را سبز و خرم از زمین برویانید.(٤) و آن گاه خشک و سیاهش گردانید. (۵) ما تو را قرائت آیات قرآن چندان آموزیم که هیچ فراموش نکنی.(٦)مگر آنچه خدا خواهد(که از یادت برد) که او به امور آشکار و پنهان عالم آگاه است.(۷) و ما تو را بر طریقه(شریعت سهل و) آسان موفق می‌داریم.(۸) پس(به آیات الاهی خلق را) متذکر ساز اگر سودمند افتد.(۹) البته هر که خدا ترس باشد(به این تذکر) پند می‌گیرد.(۱۰) و آن که شقی‌ترین مردم است از آن دوری گزیند.(۱۱) همان کس که عاقبت به آتش بسیار سخت دوزخ در افتد.(۱۲) و در آن دوزخ نه بمیرد(تا راحت شود) و نه زنده ماند (و برخوردار از زندگانی باشد.)(۱۳) حقّا فلاح و رستگاری یافت آن کسی که تزکیه نفس کرد.(١٤) و به ذکر نام خدا به

نماز و طاعت پرداخت.(۱۵)(اما شما مـردم از جهـل و غفلـت از پـی ایـن سـعادت نروید) بلکه زندگانی دنیا را بگزینید و عزیز دارید(١٦) در صورتی که منـزل آخـرت بسی بهتر و پاینده‌تر(از دنیای چند روزه) است.(۱۷) این گفتار بـه حقیقـت در کتـب پیشین ذکر شده.(۱۸)بخصوص در صـحف ابـراهیم و تـورات موسی(مفصـل بیـان گردیده است).(۱۹) ترجمه الهه قمشیقمی

عظمت الاهی و هدایت با قرآن

بعضی گفته اند سوره اعلی مکـی اسـت؛ برخـی آیـات اول آن را مکـی، وآخر آن را مدنی می دانند؛ ۱۹ آیه است، ۷۰ کلمه، ۲۷۱ حرف.

فضیلت سوره و ثواب قرائت

از رسول خدا(ص) روایت شده است که هر کسی سوره اعلی را بخوانـد خداوند تعالی به عـدد هـر حرفـی کـه بـرای ابـراهیم(ع) و موسـی(ع) و محمد(ص) فرود آمده وی را حسنه دهد.

از امام صادق(ع) روایت می‌کنند هرکس در نماز فریضـه یـا نافلـه سـوره اعلی را بخواند در قیامت به وی گویند از هر دری که خواهی وارد شو.

و در روایات متعددی آمده که هنگـامی کـه پیغمبـر(ص) یـا ائمـه هـدی علیهم السلام آیه سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی را می خواندند بعد از آن‌ـ ه ایـن دستور عمل می‌کردند: «سبحان ربی الاعلی».

در روایت دیگر آمده یکی از یاران امام علی علیه السلام می گوید: بیسـت شب پشت سر آن حضرت نماز خوانـدم جـز سـورهٔ «سـبح اسْـمَ رَبِّـکَ

الْأَعْلَى» را در نماز نمی خواند و می فرمود: اگر می‌دانستید چه برکـاتی در آن است هر یک از شما در هر روز ده بـار تـلاوت می‌کردیـد. وهـ رکس آن‌را بخواند گویی کتب و صحف موسی و ابراهیم را تلاوت کرده است.
خلاصه: از مجموع روایات در این زمینه استفاده می شود که این سـوره از اهمیت خاصی برخوردار است، تـا آن جـا کـه در حـدیثی از علـی علیـه السلام می خوانیم این سوره محبوب پیغمبـر اکـرم صـلی الله علیـه وآلـه بود.(کان رسول الله(ص) یحب هذه السوره سبح اسم ربک الاعلی).

محتوای سوره

به توحید خدای تعالی امر شده؛ توحیـدی کـه لایـق سـاحت مقـدس او باشد. این سوره در حقیقت از دو بخش تشکیل یافته:
بخش اول: در آن روی سخن با شخص پیامبر(ص) است و دسـتوراتی را در زمینه تسبیح پروردگـار و ادای رسـالت،ب ه او ﻫ ی دهـد، و اوصـاف هفتگانه ای از خداوند بزرگ در این رابطه می شمرد.
بخش دوم: از مؤمنان خاشع، و کافران شقی سـخن‌ب ه میـان مـی آورد و عوامل سعادت و شقاوت این دو گروه را به طور فشـرده بیـان می‌کنـد. و در پایان اعلام می‌دارد که این مطالب تنها در قرآن مجید نیامده است بلکـه حقایقی است که در کتب و صحف پیشین ابراهیم و موسی بیان شده[1].
زیرا اصل رسالت آسمانی منتهی می شود به سه مسأله:

[1] نمونه ج ۲۶ ص ۳۸۴.

۱ـ عمل صالح و تزکیه نفس و نماز
۲ـ ایمان به خداوند متعال و ذکر و تسبیح او
۳ـ ایمان به معاد و آخرت و روز قیامت.

و کتب سماوی و صحف ابراهیم و تورات موسی و قرآن مجید محمد(ص) بر این امور متفق هستند.

و نیز در باره محتوای سوره اعلی گفته شده: خلاصه سوره اعلی تا آیه(۸) حقیقت تسبیح، پیوستگی و اشتراک موجودات، مراتب و آفاق تسبیح تا تسبیح رب اعلی، مقصود از اسم رب، تسبیح در فصول نماز، خلق و تسویه و تقدیر و هدایت، مراحل تسویه و تقدیر، مراتب هدایت، برآوردن سبزه ها و خشک و تیره نمودن آن‌ها نمونه ای از نهایات و غایات حیات است. قرائت اسم رب، مراتب قرائت، معنی و لاتنسی و الا ماشاءالله، آنچه از یاد می رود، آسان شدن شخصیت قاری. و از آیه ۹ تا ۱۹: تذکر و شرط آن، خشیت، اشقی در مقابل من یخشی، رستگاران و ذکر اسم رب، گرفتاری در میان جواذب و گزیدن دنیا...

این سوره که در حقیقت عصاره مکتب انبیاء و دعوت پیامبران است، از تقدیس پروردگار شروع می‌شود و در آغاز روی سخن را به پیامبر کرده می فرماید:

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَى ؛ تسبیح و تقدیس کن پروردگار والا مقام خود را.

توضیح آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

به نام او که در ازل پیش از وجود کائنات، خود او بود، تنهای بی قلّت، دانای بی علت، توانای بی حیلت، باقی به بقای خویش، موجود به ذات احدی، موصوف به صفات سرمدی، پاک از عیب، دور از وهم و بیرون از قیاس، یگانه و یکتا در نام و نشان، آفریدگار جهان و جهانیان، خلق را بیافرید چنانکه خود خواست تا هستی وی را بدانند، و خداوندی وی را بشناسند و از صنع او به کمال قدرت او دلیل گیرند.

فصل اول

امر به تسبیح و اسرار نهفته در آن

سبح اسم ربک الاعلی به نام　　　یعنی از ربت نما تنزیه تام برتر
است، اعنی که در ذات و صفات　　　زان‌که گنجد در عقول ممکنات

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی

ای پیامبر تسبیح و تقدیس کن پروردگار والا مقام خود را

ای پیغمبر تسبیح و تمجید و ستایش کن نام پروردگار خود را که بالاتر از هر چیزی است(آن خدایی که له الاسماء الحسنی؛ او که خالق است و حکیم، مقتدر، هادی، محیی و ممیت).

«سَبِّحْ»: منزّه دار. به پاکی یاد کن. تسبیح و تقدیس نما. «إِسْمَ»: نام. مراد صفاتی است که با آن ما خدا را می‌شناسیم. یعنی ذات مقدّس او را از هر فعل و صفتی که لایق مقام و عظمتش نباشد، پاک و منزّه بداریم و از خیال و قیاس و گمان و وهم دورتر و برتر بدانیم.«الأَعْلَی»: بسیار والامقام. بسیار بلند مرتبه.

اسرار این تسبیح

در فضیلت و ثواب این ذکر شریف احادیث بسیاری نقل شده است.

بانو مجتهده امین می فرمایند: شاید سرّش این باشد که چون در سجده که منتهی درجه اظهار ذلت و فروتنی اظهار می شود، و پیشانی که شریف ترین اجزاء بدن است در مقابل عظمت الاهی بر پست ترین چیزها که خاک باشد گذارده شود، و در زبان نیز به قدری که میسّر است اظهار عظمت او را نماید و بگوید «سبحان ربی الاعلی و بحمده» یعنی تو بزرگ تری از آن که ملّوث گردی به لوث اذهان بشر و بالاتر از آنی که بشود به تصور آیی؛ و در رکوع چون اظهار فروتنی و انکسار کم تر است «سبحان ربی العظیم» بگوید.

بسیاری از مفسرین چنین اظهار می‌دارند که بعد از «سبّح» باید باء در تقدیر گرفت «سبح باسم» یعنی تسبیح و تقدیس نما به اسم پروردگارت که بالاتر از هر چیزی است به آن اسمایی که تعیین شده. «تسبیح» در لغت به معنی تنزیه و مبرا بودن از هر نقصی است.

خداوند امر می فرماید که تسبیح و ستایش کن به آن نام‌هایی که خود را ستوده ام مثل «سبوح قدوس» و باقی اسمایی که دلالت دارد بر تنزیه ذات پاک احدی او و ظاهراً گر چه خطاب به شخص پیغمبر است لکن مقصود تمام مؤمنین از امت اویند که باید پروردگار خود را به همان طوری‌که دستور داده شده ستایش نماید.

و باید دانست که به مجرد گفتن به زبان چه در نماز باشد یا غیر نماز بدون توَجه قلبی کافی نیست. اسم فقط الفاظی است که وضع شده برای دلالت بر

معنایی، اول باید معنی تحت اللفظی آن دانسته شود، سپس فهمید و دانا گردید که این نام‌ها وضع شده برای آن ذات یکتایی که متصف به این اوصاف جلال است و از روی حکم عقل و منطق صحیح بداند و بشناسد که ذات پروردگار باید مَتّصف باشد به صفات جمال از علم و قدرت و حکمت و ارده و مشیّت، و مبرا باشد از تمام نقایص امکانی که تعبیر از آن به صفات جلال می‌شود؛ نقص امکان: مثل احتیاج داشتن به جسم، مکان، زمان، و باقی لوازم امکان،(که از صفات مخلوقات ممکن الوجود است).

بشر حق ندارد از پیش خود و به سلیقه خود نام‌هایی برای ذات مقدس کبریایی وضع کند؛ زیرا که اسم وضع نمودن منوط به شناسایی مسمی است؛ و ذاتی که برتر از آن است که به تصور آید چگونه توان نامی که به دلالت مطابق باشد بر آن وضع نمود؛ و در روایت به ما رسیده که «اسماء الله توقیفی است وما را امر فرموده که آن ذات مقدس را به همان اسماء بخوانیم؛«فللّه الاسماء الحسنی فادعوه بها».

بعضی از دانشمندان گفته اند در این جا سرّ دیگری نهفته است و آن این که: در عرف متألهین تسبیح نمودن حق ذات را کسی را سزد؛ یعنی کسی تواند او را ستایش نماید که مجرد باشد از عوارض و صور اجسام؛ زیرا که مبدأ هر صفتی به وجه کمال بایستی در مرتبه ذات خود دارای مرتبه اشد آن کمال و فضیلت باشد؛ پس معنی «سبح اسم ربک» یعنی مجرد گردان ذات خود را از علاقه دنیا و از عوارض مادیات خالی شو تا بتوانی

تقدیس نمایی و بشناسی چگونگی (اسم الله) و تنزیه نمایی او را از نواقص ممکنات، و نیز ذهن خود را ار مطالعه کائنات خالی گردان تا بتوانی ملاحظه نمایی ذات و صفات و افعال الاهی را بدون این که او را به ممکنات تشبیه نمایی یا تعطیل نمایی صفات جلال یا اوصاف جمال آن فرد بی همتا را.[۲]

آری! کسی که قلب و دلش آلوده به محبت دنیا گردیده و خود را به زنجیر قوای حیوانی و اخلاق سبعی و بهیمی گردانیده، چگونه تواند به سرادق عالم ملکوت عروج نماید و با ارتباط به آن عالم انوار معرفت و محبت الاهی در قلبش تابش یابد، و به این وسیله بتواند آن طوری که شایسته جلال او است تمجید و ستایش او را نماید؛ هرگز ممکن نیست؛ زیرا ستایش و تمجید فرع شناختن است؛چراکه هر کسی مبدأ و نیز همه چیز را به قدر خودش می شناسد اگر قلب آدمی از صفات نکوهیده مصفا شود به قدر صفا محل تلألؤ نور وجود و اشراقات انوار جلال احدی گردید، به همان اندازه خدای خود را می شناسد؛ و به اندازه شناسایی مبدأ خود را ستایش می نماید.[۳]

بحثی راجع به تسبیح

«سبح» امر به تسبح سبحان الله گفتن، تنزیه خداوند از نقص و بدی و بدخواهی، تقدیس او به عظمت. و از سباحت: شتاب روان و دورشدن،

---

[۲] صدر المتألهین به نقل از مخؤن العرفان (بانو امین)

[۳] مخزن العرفان بانو مجتهده امین ج ۱۵ ص ۹۷تا ۹۹ و ۱۰۰

شناوری در آب و هوا، در زندگی پیشرفتن آرام گرفتن، و سخن بسیار گفتن. و نیز گفته شده:

*«تسبیح» به معنای ذکر و تذکر و عبادت خاص، از اصطلاحات مخصوص قرآن است. که بصورتها و اشتقاقها و نسبتها و متعلقات مختلف آمده «**سبحان الله**»، «**سبحان ربک**»، «**یسبح له من فی السموات والارض و الطیر.....یسبحون بحمد ربهم.**» «**تسبح له السماوات و الارض**»، «**یسبح الرعد بحمده**»، «**سخرنا مع داود الجبال یسبحن والطیر، انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی والاشراق.**» «**ونحن نسبح بحمدک**» «**یسبح لله ما فی السموات وما فی الارض**».

در بعضی آیات تسبیح، فاعل آن ذکر نشده سبحان الله، و در بعضی آیات، فاعل آن آسمان‌ها و زمین یا آن‌که یا آنچه در آن‌ها هستند. فرشتگان، انسان‌ها، رعد، طیر، کوه آمده است.

متعلق تسبیح گاه ذات مقدس بدون واسطهٔ حرف است «**یسبحوه، یسبحونه، نسبحک**». در بیش تر موارد به واسطه حرف «لام» آمده «**یسبح لله، سبح لله.**» و بسیاری از آیات متعلق آن حمد ـ یا حمد رب آمده است. «**نسبح بحمدک، سبح بحمد ربک**». و گاهی متعلق تسبیح اسم رب است «**سبح اسم ربک الاعلی.**» «**فسبح باسم ربک العظیم**»

در این گونه آیات فعل تسبیح به صورت امر آمده که مخاطب و مکلف شخص رسول اکرم(ص) است، و شاید توجه به این امر به دیگران به واسطه و از جهت پیروی از آن حضرت باشد.

از مجموع این آیات معلوم می شود که معنا و حقیقت تسبیح از نظر قرآن عام و ساری در همه موجودات است و اختلاف در نسبت ها و متعلقات راجع به کیفیت و خصوصیتی از تسبیح الله است که در هر موجودی رخ می نماید. و از مفهوم مشترک لغوی تسبیح، می توان حقیقت عام و ساری تسبیح را در همه موجودات آن چنانکه در این آیات آمده فهمید.

تسبیح = از سبح(مصدر مجرد) برآمده که معنای لغوی و متناسب آن. شتاب دور شدن و شنا نمودن و آسان و روان رفتن و برای کاری دست و پا زدن است:

کل فی فلک یسبحون، و السابحات سبحا، وان لک فی النهار سبحا طویلا

و هیئت تفعیل دلالت بر تکثیر و کوشش دارد. پدیده های هستی با همه اختلافی که در صورتها، و کمالات، و مراتب، و حدود، دارند در همین معنای لغوی و مفهوم هیئت تسبیح مشترکند. همه آسان و پیوسته و کوشا و منظم، حرکات شناوری دارند.

تسبیح تکوینی

این حرکات و کوشش ها، از درون ذات و هستهٔ اصلی و هستی آنها انگیخته می گردد، و سربرمی آورد، نمودار آن حرکت ذاتی، حرکات کمی و کیفی و زمانی و مکانی می باشد. و نظامات و قوانین حاکم و حکیمانه، این حرکات را تنظیم و تحکیم می نماید. قدرت نیروی(ذاتی)، مبدأ این گونه حرکات و قوانین حکیمانه و ناظم سلسلهٔ حرکات می باشد. و از

حرکات ذاتی متسلسل، رشتهٔ زنجیری امواج تسبیح صورت می بندد و آهنگ های موزون آن پدپد می آید. همین رشته زنجیری امواج است، که دانه ریز و بسیار ریز درشت و بسیار درشت کائنات را به صورت منظم واحدی، به هم پیوسته و هم آهنگ می دارد. و قدرت و ارادهٔ حکیمانه ای را می نماید که همه از او و به سوی او می باشند **(انا لله وانا الیه راجعون)**

صورت های متنوع و متکامل و پیوسته موجودات، پدیده ای از زنجیر حرکات تسبیحی است که ذات و کمال مطلق الله را در ظرف و رشتهٔ محدود خود ابراز می دارد. و نیز نشانی از قدرت، اراده، و حکمت پروردگار هستی بخش است.

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ؛حدید ۱،

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ صف۱

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ؛حشر ۱

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ؛ جمعه ۱

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ ۖ لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ؛ تغابن ۱

تسبح له السماوات السبع و الارض و من فیهن از آیه ۴۴، ۱۷

این گونه تسبیح عام، تأسّی از شعور طبیعی، یا فطری، یا عقلی به قدرت و ذات مطلق الله است. برتر و کامل تر از این تسبیح، تسبیحی است که از

شعور به کمال و جمال و رحمت و نعمت خاص ناشی می شود. که کلمه جامع این صفات، «حمد» است.

وان من شیء الایسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم؛ سوره اسری آیه ۴۴

(و یسبح الرعد بحمده رعد ۱۳)

(سبح بحمد ربک قبل طلوع...طه ۱۳۰- غافر آیه ۵۵).طه ۱۳۰-

وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ ؛ ق ۳۹

وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ؛ طور ۴۸

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ؛ حجر۹۸

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ ۚ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ؛ النصر ۳

کامل تر از تسبیح بحمد، تسبیح «رب» است، که بیش از استشعار به حمد، مبین شعور به تربیت و تکمیل ناشی از حمد می باشد، این گونه تسبیح مخصوص فرشتگان و آدمیان برتر می باشد.

و بالاترین تسبیح آن است که از درک صفت ربوبی اعلی و عظیم برآید و مخصوص انسان اعلی و مورد خطاب این دو آیه است: «**فسبح باسم ربک العظیم**»، «**سبح باسم ربک الاعلی**» که در رکوع و درسجود امر شده و رازی دارد که بیان می شود.

از این آیات و تعبیرات و نسبت ها چنین بر می آید که حقیقت عمومی و مشترک تسبیح، جوش و خروش است که از درون ذرات موجودات رخ می نماید و هر یک با نظم و پیوستگی و آهنگ خاصی در سیر کمال و

قدرت ربوبی پیش می روند. با این گونه تسبیح طبیعی و فطری، مسبح از یک سو خود را از نقص و آلودگی پاک و استعداد و قدرت ذاتی خود را ظاهر و کامل می‌نماید. از سوی دیگر منشأ خیر و تربیت دیگران می‌گردد.

ذره ذره عاشقان آن جمال می شتابند در علو همچون نهال

سبح لله هست اشتابشان تنقیهٔ تن می کنند از به هرجان

پس از این گونه تسبیح که ناشی از حرکات و تموجات طبیعی موجودات است؛ و پس از شعور فطری به حمد که درک کمال مطلق است ؛ مرتبه ظهور عقل و اختیار است که مسبح هم پستی و نقص خود را درک و تصور می نماید، و هم تنزه و جلال ربوبی را در می یابد«**ذل العبودیه و عز الربوبیه**»

با ادراک نقص، و توجه به سرشاری خود از قدرت و استعداد برای برتری، به کوشش در می آید. و با درک محصول کوشش خود که همان وصول به کمال برتر است، امیدوار می شود و عزم و همتش بیشتر می گردد و مانند شناور هرچه بیشتر تصمیم می گیرد و قوا و اعضای خود را منظم می نماید، و به آنها قدرت می دهد و به تناوب به حرکتشان در می آورد، و هر وسیله ای را برای طی طریق خود استخدام می نماید و هر مانعی را با عزم خود بر می دارد و امواج را می شکافد. تا از ربوبیتی به ربوبیت برتر و از هر کمالی به کمال بالاتر رسد، و در هر مرحله از کمال، افق روشن تری برایش نمایان می شود.

«از تسبیح اسم رب، تا عین رب، تا حمد رب، تا اسم رب اعلی»
اگر مسبح شناور، اندکی غافل و متوقف شود، و یا خود را در برابر موانع و امواج ببازد، مغلوب می شود و در کام امواج فرو می رود و هستی و بقایش که عین حرکت، یا در گرو آن است از میان می رود.

مراتب تسبیح موجودات

با این بیان و از این نظر، تسبیح سراسری موجودات، ناشی از جنبش ذاتی و طبیعی آنها می باشد و تسبیح خردمندان «فرشتگان و آدمیان» ناشی از شعور به تنزه ذات و صفات پروردگار است. تسبیح فرشتگان «قوای مدبرۀ جهان» ملازم با تنزیه و تکمیل شعاع قدرت آنها می باشد، «تسبیح انسان» پیوسته است به شعور به نقص فعلی و قدرت استعداد مسبح.
ادراک ذات و صفات پروردگار و تنزه او از ناتوانی و کوتاهی، و استشعار به ذات خود، از جهت نقص و قدرت استعدادی، منشأ تحرک می گردد و آنگاه جنبش تسبیحی از درون و اعضاء و زبان شخص مسبح سر می زند، و انسان گرفتار تاریکی ها و محکوم طبیعت و آثار آن را، از سکون و موطن محدود خود برمی انگیزد و در خط شعاع انوار صفات ربوبی پیش می برد.
برای طی این طریق، قوای طبیعت و استعدادی خود را به کار می اندازد و عوامل فنا را برای تأمین بقاء استخدام می نماید و در برابر طوفان هواهای مخالف و هراس انگیز، خود را نمی بازد و چون شناگر توانایی از کنار و

درون امواج می گذرد، تا خود را به ساحل امن اسماء و صفات رساند و یکسره مجذوب آنها گردد.

در این مقام اعلی، حدود و مشخصات سراسر موجودات از میان می رود و از ذرات ریز تا کرات عظیم، به صورت امواجی از قدرت و جمال و ربوبیت نمایان می گردد.

گویا آن تسبیح مورد امر، یا خبر این آیات، که با باء استغانت یا سببیت یا لام اختصاص و تعلق، آمده مانند: «**سبح بحمد ربک، سبح باسم ربک، یسبحون بحمد ربهم، یسبح لله**» راجع به آغاز حرکت تسبیحی می باشد. در این مرحله: تسبیح با استشعار به اسم و حمد رب، یا مبدأ صفات «الله» شروع می شود و کائنات محدود در استعداد، از این حد پیش نمی روند.

در این آیه (سبح اسم ربک الاعلی) بدون واسطه باء و لام، امر تسبیح به اسم رب مضاف و اعلی پیوسته است، و مخاطب گزیده ترین انسان عالی می باشد.(بهترین انسان، پیغمبر(ص)است) این گونه نسبت و تعبیر، مشعر به پیوستگی و استغراق مسبح در صفت رب است؛ همان رب اعلی که وصف علو او در هیچ مرتبه و مقامی از وجود متوقف و محدود نمی گردد، و شخص مسبح و پیوسته به آن، در تنزیه و تقدیس پیش می رود.

به هر تقدیر باید تسبیح در همهٔ مراتب اسم رب باشد.

تسبیح لفظی اسم رب، برتر دانستن آن از اطلاق بر ما سوی الله است.

در این آیه متعلق واقعی تسبیح، رب است که به وصف اعلی توصیف شده و رب، صفت جامع علم و قدرت و کمال است. ولی تنزیه تنها لفظ اسم رب، معنی و مفهومی ندارد مگر به اعتبار نمایاندن معنی خاص.

اسم خواندی رو مسمی را بجوی مه به بالادان نه اندر آب جوی
گر ز نام و حرف خواهی بگذری پاک کن خود را ز خود هان یکسری

زیرا تنزیه و تشریک و هر نسبتی راجع به مفاهیم است نه الفاظ و لغات و علامات از این جهت تسبیح و تنزیه پروردگار راجع به هر انسان عاقلی است ؛ و مخصوص اهل زبان و لغت خاصی نیست، و چنانکه در تعلیم اسماء به آدم ـ علم ادم الاسماء کلها ـ لغات خاصی مورد نظر نبوده (بقره ۳۱) بنابراین، مفهوم اولی تسبیح همین است که صفات ربوبی را از امکان و نقص و آنچه می اندیشیم و مقایسه می نماییم، واز تکثیر و تغییر عارضی و محدود و مخلوق بودن، برتر بیندیشیم، و نیز حقایق عینی این صفات و یا به تعبیر دیگر، تجلیات آنها را در عالم و موجودات، از نقص و نابسامانی، و بیهودگی و شر، منزه دانیم.

از این بالاتر، تنزیه و تقدیس موصوف به این صفات و ذات مقدس احدیت است. چون آن ذات احدی را با هیچ گونه توصیف و تمثیل و تشبیه نمی توان تصویر یا وصف نمود.

در خطبه اول نهج البلاغه می فرماید:

وکمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه؛ کمال تسبیح و توحید، نفی هرگونه صفات از ذات او می باشد.

چون منشأ هر نوع و مرتبه ای از تسبیح انسانی، نوعی از شعور و تحرک فکری به سوی ربوبیت و کمال مطلق است، حقیقت و مشخص انسان، حرکت به سوی نور و خیر یا ظلمت و شر می باشد. پس در حقیقت تسبیح حرکت و تحولی در ذات و ضمیر انسانی است، که از اندیشه آغاز می گردد، و قوای نفسانی را در پی خود می کشد، و تحول در فکر و نفسیات فرد، و منشأ انقلاب صورت اجتماعی می شود.

در تعالیم و نظامات و شریعت مقدسه اسلام، این تحرک و تحول فکری و نفسانی، آن گاه اجتماعی، به صورکامل نماز تشریع شده است، که فصول

تحولی رکوع و سجدهٔ آن، همراه با تذکر و ذکر تسبیح می باشد:

پس از آن که ذهن قائم، به تکبیر و تحمید از ما سوا تخلیه شد، هشیار به عظمت و تنزه رب می شود و به رکوع می گراید، در این حال، از نصف جهان و جهانیان چشم می‌پوشد، و با توجه به ناتوانی خود، و عظمت رب، سر فرو می آورد، و به ذکر «**سبحان ربی العظیم و بحمده**» مترنم می‌شود.

آن گاه بسوی سجده میرود لحظه ای همه ما سوی الله را نادیده میگیرد و در برابر عظمت رب اعلی، ناچیز و فانی میشود، این اندیشه و خاکساری عنوان ذکره «سبحان ربی الاعلی و بحمده» است.

گویا چون در فواصل رکعات نماز، ذکر تسبیح باید گفته شود، گویند[۴] آیه **فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ**(روم آیات۱۷ –۱۸) ـ اشاره به نمازهای روزانه است.

در حدیث است که وقتی آیهٔ فسبح باسم ربک العظیم نازل شد رسول اکرم(ص) فرمود آن را در رکوع خود قرار دهید و چون آیهٔ سبح اسم ربک الاعلی نازل شد فرمود: آن را در سجود خود قرار دهید.[۵]

پس منزه داشتن خداوند از آنچه باعث رخنه در وحدانیت می آورد تکثیر افزونی یافتن، یا کفر ورزیدن در عظمت و بزرگی اسماء مانند جبر(زور) و تشبیه و جهل و تعطیل(بیکار بودن) که ناشی از کوتاهی و یا تباهی در بینیش باطنی است و تنزیه از آنچه لایق ذات مقدس نباشد مثل: شرک و ولد و صفات باطل؛ پس تسبیح اسم تعظیم برای مسمی است به این که ذات مسمی و آن ذات مقدس خارج از حدود و وصف است.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ؛ واقعه ۹۶

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ؛ صافات ۱۸۰

صاحب «المیزان» می فرمایند: این آیات به توحید خدای تعالی امر شده؛ توحیدی که لایق به ساحت مقدس او باشد. و نیز به تنزیه ذات متعالیه اش از این که نام مقدسش با نامی دیگر ذکر شود. و یا چیزی دیگر که

---

[۴] از ابن عباس نقل شده

[۵] پرتوی از قرآن، سید محمود طالقانی، قسمت دوم از مجلد اول سوره اعلی / ص۲ تا ۷

باید با او مستند شود به غیر او نسبت دهند. مثلا کسی دیگر در خلقت و تدبیر و رزق شریک او بدانند.

و این که به پیغمبرش(ص) دستور می دهند اسم رب خود را تقدیس و تنزیه کند، نفرمود پروردگارت را تنزیه کن ظاهر لفظ اسم، کلمه ای است که بر مسمی دلالت کند و کلمه هم جایش در زبان است. می فهمیم که منظور این است که هر وقت نام پروردگارت را به زبان می آوری، نام چیزی دیگری از قبیل الهه، شرکاء، شفعاء، که خداوند از آن منزه است با آن کلمه بر زبان میار، و نسبت ربوبیت به آنها مده.

یعنی اموری که از شؤون ربوبیت است و مختص به خدای تعالی است از قبیل خلقت، و ایجاد، و رزق، و اماته، و امثال آن را به غیر خدا نسبت مده ؛ و یا معنایش این است که اموری که لایق ساحت مقدس خدای تعالی نیست از قبیل عجز، و جهل، و ظلم، وغفلت، و مظاهر آن از هر صفت نقص و عیب را به خدا منسوب مکن.

سخن کوتاه تنزیه نام خدا به این است که وقتی سخن از خدا می رود باید کلام از ذکر اموری که مناسب با ذکر او نیست خالی باشد، این تنزیه خدا در مرحله زبان و سخن است که باید با تنزیه او در مرحله عمل موافق باشد. و لازمه این تنزیه توحید کامل و نفی شرک جلی است.

شرک جلی درست عکس توحید است و شخص مشرک نه تنها خدای تعالی را منزه از نواقص نامبرده نمی داند، بلکه از شنیدن نام خدا به تنهایی

ناراحت می شوند. **اذا ذکر الله وحده... ؛ زمر ۴۵**
و چون خدا به تنهایی نامش برده می شود، آنهایی که به آخرت ایمان ندارند دل هایشان متنفر می شود، و چون نام خدایانی که به جای خدای تعالی می‌-پرستند برده شود.... وخشنود می‌گردند.
و چون نام پروردگارت به تنهایی در قرآن برده می شود از شدت تنفر پشت می کنند و می روند.

نکاتی قابل تأمل

در این که «اسم» را اضافه کرده است به کلمه «رب» و رب را اضافه کرده به «ک» (کاف خطاب) نکته ای است که بیان قبلی را تایید می کند و معنی چنین است که: «اسم + رب+ کاف»
منزه دار نام پروردگارت را که تو او را پروردگار خود گرفته ای و مردم را به ربوبیت و الوهیت او می خوانی، پس دیگر در کلام خود آن جا که نام او را به ربوبیت می بری، نباید نام غیر او به طوری ذکر شود که با ربوبیت خدای تعالی که خودش نیز خود را بدان نامیده منافات داشته باشد. کلمه «الله» را مخصوص او بدان و آن را با احتیاط به زبان بیاور و رعایت ادب درباره اسم خدا کن.
(الاعلی) این کلمه به معنای کسی است که بر فراز هر بلندی که تصور شود در آمده و بر هر چیزی قاهر و چیره باشد. واین کلمه «اعلی» صفت رب است. وهمین صفت، حکم آیه را که چرا گفتیم نام پروردگارت را

منزه بدار برای این که او از هر علوی که تصور شود عالی تر است.
مفسرین درباره این جمله «سبح اسم ربک الاعلی» چهار قول دارند:
۱ـ این است که باید بگویی سبحان ربی الاعلی به ابن عباس نسبت داده اند که معنایش این است که نماز بخوان.
۲- مراد به کلمه اسم مسمی یعنی خود خدای تعالی است و معنای آیه این است که، خدا را از هر فعل و صفتی که لایق به ساحت قدس او نیست منزه بدار.
۳- منظور از آوردن کلمه اسم تعظیم مسمی است(سبح اسم ربک الاعلی)
٤- مراد از تنزیه اسماء خدای تعالی است از هر رفتاری که لایق به ساحت قدس او نباشد.
مثلاً: اگر لفظی از اسماء خدا عمومی باشد، هم به خدای تعالی اطلاق شود، هم به غیر او، مانند عالم، قادر، وامثال آن در مورد خدای تعالی آن را تأویل نکند (و با اسماء خدا بازی ننماید)

و اگر لفظی باشد که معنای اصلی و لغوی آن در مورد خدای تعالی صادق نباشد کلمه را به معنای اصلی اش باقی نگذارند، و آن را تأویل نماید. مانند «وجاء ربک» آمد پروردگار تو؛ که حتما باید تأویل شود. و یا عین، ید، امر، قلم. زمر ٦٧ / فتح ١٠ / الذاریات٤٧ / قمر ٥٠

توقیفی بودن اسماء

بانوی امین می فرماید: و بشر حق ندارد از پیش خود نام هایی برای ذات مقدس کبریایی وضع نماید؛ زیرا که اسم وضع نمودن منوط به شناسایی مسمی است. و او ذاتی است که برتر و بالاتر از آن است که به تصور آید. در احادیث آمده «**اسماء الله توقیفی است**» وما را امر فرموده که آن ذات مقدس را به همان اسماء بخوانیم(**فلله الاسماء الحسنی فادعوه بها**) مثلا بعضی از حکما که نسبت می‌دهند نام هایی مثل علت را به خالق و یا مخلوق را معلول می گویند یا الفاظ دیگری که بین آنها دایر است، اگر مقصود از علت همان خالق و از معلول همان مخلوق بدون خصوصیت دیگر، بی اشکال است و گرنه شرعا ممنوع است.

پس کسی می تواند خدا را ستایش کند که مجرد باشد از ماده و عوارض و صور اجسام؛ زیرا که مبدأ هر صفتی به وجه کمال باید در مرتبهٔ ذات خود دارای مرتبه اشد آن کمال و فضیلت باشد. پس ذات خود را از علاقهٔ دنیا و از عوارض مادّیات خالی کن تا بتوانی تقدیس نمایی و بشناسی چگونگی «اسم رب» و تنزیه نمایی او را از نقایص ممکنات.

و نیز ذهن خود را خالی گردان یعنی آینه قلبت را برای مطالعهٔ موجودات جلا و صیقل بده، تا امکان مشاهدهٔ ذات و صفات و افعال او نمایی، بدون آلودگی تشبیه در ذات و تعطیل(بیکاری) در صفات و یا تبدیل در سنن افعال او برایت حاصل شود. یعنی بدون آن که او را به ممکنات تشبیه نمایی

یا تعطیل نمایی صفات جلال و اوصاف جمال آن فرد بی همتا را.
آری! کسی که قلب و دلش آلوده به محبت دنیا گردیده و خود را به زنجیر قوای حیوانی و اخلاق سبعی و بهیمی بسته گردانیده، و پا بند محظوظات مادّی و طبیعی گردیده چگونه تواند عالم به ملکوت عروج نماید و با ارتباط به آن عالم، انوار معرفت و محبت الاهی در قلبش تابش یابد، و با این واسطه بتواند آن طوری که شایسته جلال او است تمجید و ستایش او را نماید، هرگز ممکن نیست، زیرا ستایش و تمجید نمودن فرع شناختن است.
اگر قلب آدمی از صفات نکوهیده مصفا گردید و به قدر صفا محل تلألؤ نور وجود و اشراقات انوار جلال احدی گردید به همان اندازه خدای خود را می شناسد و به اندازۀ شناسایی، مبدأ خود را ستایش می نماید.[۶]
نکته دیگر این که: تسبیح نام خدا یعنی نه فقط برای ذات خداوند شریک قائل نشویم، بلکه حتی برای نام او هم شریک نیاوریم، چنانکه برخی گروه ها مثلا می گویند به خدا و به نام خلق قهرمان ایران...در این سوره می فرماید: علاوه بر تسبیح ذات، اسم پروردگار را هم باید منزه بداری.

---

[۶] مخزن العرفان ج ۱۵ ص ۹۹ و ۱۰۰ .

فصل دوم

مسأله آفرینش و نظم در خلقت

ستایش بکـن شوکت کبـریا	که برتر ز هر چیز باشد خـدا
جهان آفریدست آن ذوالجلال	هماهنگ کردش به حد کمال
به هر چیز اندازه ای را نهاد	دری از هدایت به رویش گشاد [7]

الَّذِی خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِی قَدَّرَ فَهَدَى

بعد از دو وصف «رب» و «اعلی» در توضیح، آن پنج وصف دیگر را بیان می کند که همگی شرح ربوبیت اعلای پروردگار است؛ همان خداوندی که آفرید و مرتب و منظم کرد.(**الذی خلق فسوی**)

خلقت: هر چیزی به معنای گردآوری اجزای آن است.

سوی: از تسویه به معنی روی هم نهادن آن اجزاء به نحوی است که هر جزئی در جایی قرار گیرد که بهتر از آن تصور نشود. علاوه بر آن، جایی قرار گیرد که اثر مطلوب را از هرجایی دیگری بهتر بدهد. مثلاً چشم را

---

[7] تفسیر منظومه امید مجد

در جایی، و گوش را در جایی، و هر عضوی را در جایی قرار دهد که بهتر از آن تصور نشود و حقش ادا شود.

قوله تعالی«الذی خلق فسوی» نظیر قوله تعالی«فاذا سویته و نفخت فیه من روحی» و نیز به خلقت آسمان ها(رفع سمکها فسواها) یعنی اجزای آن را مساوی یکدیگر و تعادل و تناسب بین آن‌ها قرار دادیم.

ربوبیت در تکامل موجودات

در «پرتوی از قرآن» می فرمایند: باید اسم رب عنوان ربوبیت و شعاع فعل رب باشد، که در خلق و اطوار متکامل آن نمودار شده، و رب اعلی را می نمایاند. و منظور از اسم، لفظ نیست. به هر تقدیر به مقتضای صفت رب اعلی، موجودات جهان طبیعت، پیوسته از مرتبه و صورتی به مرتبه عالی‌تر درمی آید. «خلق، تسویه، تقدیر، و هدایت».

«خلق»: ترکیب شکل یافته و صورتی است که در زمینهٔ ماده مستعد پدید می آید.

«تسوی»: یکسان وهماهنگ نمودن اعضاء و اجزاء و قوای هر موجودی در حد خود، و تنظیم حرکات و فواصل و نسبت هاست. **«الذی خلقک فسواک»(انفطار)**

تسویه متضمن تبدل و تحرک به سوی کمال و نظم برتر می باشد. و نیز تسویه به معنی نظام بخشیدن و مرتب نمودن است و مفهوم گسترده ای دارد که تمام نظامات جهان را شامل می شود؛ اعم از نظاماتی که بر

کواکب آسمانی و منظومه ها حاکم است، و یا آنچه بر مخلوقات زمین، بخصوص انسان از نظر جسم و جان سیطره دارد.

و این که بعضی مفسران آن را تنها به نظام خاص دست و پا و چشم‌های انسان و یا راست قامت بودن او تفسیر کرده اند در حقیقت بیان مصداق محدودی از این مفهوم وسیع است. به هر حال نظام عالم آفرینش که از بزرگ‌ترین منظومه های آسمانی تا موضوعات ساده ای همچون خطوط سر انگشت‌های انسان را شامل می شود، که در سورهٔ قیامت ٤ اشاره شده،«بلی قادرین علی ان نسوی بنانه»، شاهد گویایی بر ربوبیت او و اثبات وجود پروردگار است و در این تعبیر کوتاه یک دنیا مطلب نهفته است.

پس «خلق و تسویه» اولین فعل و بروز قدرت رب است و معانی آن‌ها سراسر موجودات را فرا می‌گیرد؛ که از ذره و مادهٔ ابتدایی تا عناصر و ترکیبات آن‌ها و صورت‌های نهایی پدیده‌های جهان تعمیم دارد.

زیرا همان صفت رب و قدرت(نیروی) مطلق است که شکل می گیرد، آن‌گاه به صورت عناصر اولیه، صفات، و خواص و اندازه و حجم و وزن مخصوص و فواصل و حرکات محدود، مشخص و تسویه می‌گردد، و پیوسته تشخص و تسویه، در ترکیبات برتر پیش می‌رود. تقدیر و هدایت، «الذی قدر فهدی» فعل و صفت رب را در مرحلهٔ کامل‌تر ترکیبات و صورت‌ها می نمایاند.

در این مرحله که از اولین شعاع حیات شروع می‌شود و تا عالی‌ترین مراتب آن می‌رسد، پیش از قوای طبیعی، قوای حیاتی، و غریزی ادراکی متناسب با اعضاء و جوارح و محیط مقدرمی‌گردد. پس از تقدیر، هر پدیدۀ زنده ای برای تامین بقا و تکمیل خود، و در طریق به کار بردن این قوا و اعضا، احتیاج به هدایت دارد.[۸]

مساله آفرینش و نظم در خلقت

۲ـ آن خـدایی که‌آفرید او چیـزها　　راست پس فرمود هر چیزی به جا
۳ـ کرد تقدیر اصل و فرع ما سوی　　هـر یکی را شد به وجهی راهنـما
از منافع، و ز مضار آن چه که بود　　راه آن بـــر آدم و حـــیوان نـمـود
گفته‌اند افزون چو گردد عمر مار　　کـور گـردد پس بَرد ز آمـوزگـار
ره بـدان که رازیـآن استـش دوا　　مـی رود تـا جـوید آن را هـرکجا
همچنین هر جانور، هر ذی حیات　　دارد او بر ضـر و نفـعش التفـات
بود در خور این قدر کآمد به گفت　　مـا بقـی را تـعقّـل دار جـفـت
از بـهایم و ز طـیور و از هـوام　　هستشـان الـهـام از رب الانام[۹]

نمونه: بعد از مسأله آفرینش و نظم بندی خلقت، به موضوع برنامه ریزی برای حرکت کمالی، و هدایت موجودات در این مسیر، پرداخته و می‌فرماید:
«وَالَّذِی قَدَّرَ فَهَدَی»؛ همان کسی که تقدیر کرد و هدایت کرد

---

[۸] پرتوی از قرآن جلد آخر ص ۷ و ۸

[۹] تفسیر عرفانی منظوم قرآن (تفسیر صفی / عارف ربانی میرزا حسن اصفهانی) .

«تقدیر» همان اندازه گیری و تعیین برنامه های حرکت به سوی اهدافی است که موجودات به خاطر آن آفریده شده اند.(مثلا انسان خلیفه الله، درخت، حیوان هر کدام کمالی دارد که هدف از خلقت اوست).

هدایت و الهام تکوینی

«هدایت» همان هدایت تکوینی است که به صورت انگیزه ها و قوانینی بر هر موجودی حاکم ساخته؛ اعم از انگیزه های درونی و بیرونی. فی المثل از یکسو پستان مادر وشیر آن را برای تغذیهٔ طفل آفریده و به مادر عاطفه شدید مادری داده، و از سوی دیگر در طفل انگیزه ای (غریزه ای) آفریده که او را به سوی پستان مادر می کشاند. و این آمادگی و جاذبه دو جانبه در مسیر هدف در همهٔ موجودات دیده می‌شود.[۱۰]

۱- مانند جوجه کبوتر که می داند باید منقار در دهان مادر و پدرش کند.

۲- و هر حیوان نری به سوی ماده اش هدایت شده است.

۳- وهر ذی نفعی به سوی خود هدایت شده است.

«نحل»: نگاهی به زنبور عسل و چگونه خداوند در ساختن خانه به شکل شش گوش به او وحی(الهام تکوینی) فرستاد. و عنکبوت که چگونه او را به ساختن پنجره‌هایی سوراخ دار هدایت فرمود تا به واسطه شکار مگس و پشه غذای خود را تامین نماید؟

---

[۱۰] تفسیر نمونه ج ۲۶ ص ۳۸۴ تا ۳۸۶.

«افعی»: و آنچه حکایت شده، افعی وقتی هزار سال بر او می گذرد کور می‌شود. لذا خداوند او را الهام می‌فرماید که اگر چشمش را به برگ رازیانه تازه بمالد بینایی‌اش باز می‌گردد. چه بسا این حیوان در بیابانی که بین آن و زمین پرکشت و زرع یکروزه راه باشد ولی این مسافت را با زیادی‌اش و با حال کوری پیموده تا این‌که در باغی خود را بر بوته رازیانه می اندازد و اشتباه نمی کند و چشم خود را به آن مالیده و بینایی‌اش به خواست خداوند به او باز گردد.

هدایت‌های پروردگار و الهاماتش حیوانات را چه ناطق و بی زبان، و چه چهارپا و چه حشرات در خوراک و دارو که احتیاجاتشان بی حد و حساب است؛ بر همین قیاس هر موجودی به سوی کمال وجودی‌اش هدایت می‌شود.

❁خلاصه این‌که دقت در ساختمان هر موجودی و سیری را که در طول عمر خود طی می‌کند، به وضوح این حقیقت را نشان می‌دهد که برنامه ریزی دقیقی دارد، و دست هدایت نیرومندی پشت سر آن است. و آن برای اجرای این برنامه ها کمک می‌کند و این نشانه دیگری از ربوبیت پروردگار است. البته در مورد انسان غیر از هدایت تکوینی هدایت دیگری وجود دارد، و آن «هدایت تشریعی» است که از طریق وحی و ارسال انبیاء صورت می گیرد.

جالب این‌که هدایت تشریعی انسان در تمام زمینه ها مکمل هدایت تکوینی او است؛ مانند آن که حضرت موسی(ع) در مقابل سؤال فرعون که می گوید پروردگار شما کیست(من ربکما یا موسی؟) جواب می دهد(ربنا الذی اعطی کل شی خلقه ثم هدی) پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آنچه را لازمه آفرینش او بود داد، سپس رهبری‌اش کرد.
مفهوم این سخن در زمان موسی بن عمران و یا زمان ظهور قرآن گرچه اجمالا معلوم بود، ولی امروز با پیشرفت علوم و دانش بشری در زمینهٔ شناخت انواع موجودات، مخصوصا جانداران، گیاهان، از هر زمان آشکارتر شده است. وهزاران هزار کتاب در زمینهٔ این تقدیر و هدایت تکوینی، نوشته شده و در عین حال اعتراف می کنند، آنچه هنوز ناگفته مانده به مراتب بیش‌تر است؛[۱۱] پس هر موجودی به سوی کمال وجودی‌اش هدایت شده.
خداوند بزرگ در این معانی فرموده: «هیچ چیزی نیست مگر آن که خزینه هایش نزد ما است وما نازلش نمی کنیم مگر با اندازه ای معلوم»(حجر،۲۱)
می فرماید:«**ثم السبیل یسره**» (سپس راه را برایش آسان و فراهم کرد/ عبس،۲۱) و نیز فرمود:«**لکل وجهة هو مولیها**» (برای هر یک هدفی است که بدان سو روان است/ بقره، ۱۴۸)

[۱۱] تفسیر نمونه ج ۲۶ ص ۳۸۶.

مراتب هدایت

* هر پدیده زنده ای برای تامین بقاء و تکمیل خود، و در طریق به کار بردن این قوا و اعضاء
احتیاج به هدایت دارد. مراتب هدایت، همگام با مراتب کمال هرگونه ای تکمیل می‌شود؛ و آن‌را در پنج مرحله مشخص می‌توان بیان کرد.

۱- هدایت طبیعی:

این گونه هدایت اعضا و اجزای درونی و برونی پیکرۀ گیاه و حیوان را فرا گرفته، هسته های منفرد و مجتمع حیات(سلول‌های تکی و گروهی) محکوم و مستغرق در این هدایت هستند و هرکدام با هدایت و مقدر و مخصوص، خود را در محیط مساعد قرار می‌دهند و تغذیه و تولید و دفاع و جذب و دفع دارند.

بدن گیاه و حیوان از میلیون ها هسته حیاتی صورت یافته، که همه از یک مبدأ برآمده آن گاه بر حسب وظائف مختلف، گروه ها تشکیل می دهند و هر گروه، اعضا و جهازات متنوع بدن را می سازد و به تناسب ساختمان هر عضوی، نور، هوا، غذا را تبدیل به مواد خاصی می نماید، تا ساختمان عمومی بدن را تکمیل کند و آن را به پا دارد و از نفوذ هرگونه دشمنی، با اسلحه گوناگون خود جلوگیری کند، و یا از داخل دیوار های بدن بیرونش راند.

با این گونه هدایت طبیعی، نسوج و پوست بدن گیاه و حیوان به تناسب محیط تغذیه و گرما و سرما و نور و هوا تغییر می نماید، و پشم و پوست وبرگ، به اندازۀ لازم، نور و حرارت و رطوبت را جذب و دفع می نماید؛ در هوای بسیار سرد و گرم، وضع بدن و پوست و چگونگی تنفس حیوانات اندازه گیری می شود، تا همه بدن سرد نشود. ریشه های گیاه به سوی زمین نرم و حاوی مواد غذایی راه‌یابی می‌شوند، شاخه ها و برگ ها، به سوی نور و هوا و رطوبت راه باز می نماید.

بعضی برای برپا ماندن خود، ریشه ها و تنه ها را محکم می‌سازند، و بعضی با رشته ها طناب‌هایی می بافند و به دیوارها و تنه های درختان استوار می‌گردند. و بعضی برای دفاع از خود خوارهای تیز برمی آورند، و بعضی مواد چسپنده، یا سمی می‌سازند و بیرون می‌ریزند.

و بعضی با بوهای تند دشمنان را می رانند، و برای تلقیح و تولید و پرورش نسل، صدها گونه وسیله برمی انگیزند و همچنین... .

۲- هدایت غریزی:

در این گونه هدایت که مخصوص حیوانات است، به حسب مراتب رشد غریزی، اندک اراده و شعوری مشهود داشته و در جهت هدایت کم و بیش پذیرای تقلید و عادت و تربیت هستند.

به هر صورت این هدایت‌ها در همه اطوار حیوانات و حوائج آن‌ها نمودار است. از هدایت به تغذیه و تشخیص و تهیه غذا، شناخت دوست و

دشمن، چگونگی دفاع و فرار و اختفاء، تولید و پرورش موالید و فصل و مکان حمل، وضع حمل، ساختن خانه، و....الخ.

آن مورچه یا موریانه یا زنبور و یا مرغی که از گل و چوب نرم و مایع گیاهان لعاب ها، خانه ها و لانه های منظم و فراخوار مدت احتیاج خود می‌سازد.

آن عنکبوت که از لعاب خود، تارهای نازک و محکم بیرون می‌کشد و آن‌ها را به هم می تابد و به دیوارهای سنگ و درخت می چسباند و در وسط آن کمین گاه می سازد.

آن کرم ابریشم دوده القز که با تارهایش آرامگاهی نرم و نفوذ ناپذیر برای دوران خوابش درست می‌کند. پرندگانی که با ابزارهای محدود خود لانه های محکمی بنا می کنند. و برای شکار و تنظیم کارها، سرعت جست و خیز از نفوذ چشم درندگان بزرگ دارند.

این ها نمونه ای از اسرار پیچیده و بسیار لطیف و دقیق تقدیر و هدایت الاهی است که با همه وسائل علمی و کوشش ها کشف شده و تقدیر هدایت را در همه جهات درونی و بیرونی در تمام جانوران ریز و درشت، آبی و خاکی و هوایی نمودار کرده است.

۳- هدایت فطری:

این گونه هدایت، صورت کامل‌تری از هدایت غریزی و اولین دریچهٔ عقل و اختیار در طریق زندگی است که به روی ذهن انسان باز می‌شود. همچنین

درک مسائل بدیهی و اولی از طریق هدایت فطری است مانند: هستی و نیستی، زشت و زیبا، خیر و شر، قانون علیت با انگیزه فطری است.

۴- هدایت عقلی مستقل و مختار:

طریق این‌گونه هدایت، تربیت در یافت های فطری و محسوس و بدیهی برای رسیدن به مسائل نظری می‌باشد، چون بر اثر مسائل عوامل نفسی و تقالید، و آثار محیط، ذهن انسان از درک و تصدیق مسائل فطری و عمومی و تشخیص حق و باطل، باز می ماند و یا منحرف می گردد. احتیاج به هدایت برتری دارد تا طریق عقل را روشن نماید.

۵- هدایت وحی نبوت:

این هدایت تکمیل هدایت‌های سابق، و عالی‌ترین مراتب هدایت برای تقویم عقل و استقامت بر صراط مستقیم است. هر یک از این مراتب، انواع و درجاتی دارد که در ظروف تکامل پدیده های حیات و چگونگی قوا و جهازات آن‌ها مقدر گردیده:«**الذی قدر فهدی**»[۱۲]

خلاصه آنچه گذشت:

تجلی صفات جلال در این آیات

*در این آیات سه صفت از اوصاف جلال را تذکر می‌دهد.

ذات پروردگار در مقام اوصاف خود برآمده و سه صفت از اوصاف جلال را تذکر می‌دهد.

---

[۱۲] پرتوی از قرآن جلد اخیر ص ۹ و ۱۰.

اول: **"الذی خلق فسوی"** آن خدایی که خلق کرد و تسویه نمود و اجزای موجودات را معادل یکدیگر گردانید و تعادل و توازن بین آن‌ها قرار داد مثل دو دست، دو پا، دو گوش و دو چشم.

و چون کلمه **"فسوی"** اطلاق دارد، شامل میگردد تمام موجودات علوی از کرات و سیارات و ماه و خورشید، موجودات سفلی از نباتات و جمادات و انواع و اصناف حیوانات که هر یک معادل یکدیگر، اجزای آنان نیز متناسب به هم و به یک نظام حیرت انگیزی عالم خلقت را مرتب گردانیده، و روی یک پایه صحیح استوار گردیده؛ و تمام جهان را مقایسه کن با یک شخص انسان که حسن و جمال او روی میزان تسویهٔ و تناسب اجزا و اعضای او قرار گرفته که اگر اندازه ذره ای در اعضای او خلل یابد وجود وی مختل گردد و سلامتی او باقی نمی ماند. همین طور اگر یکی از اجزای جهان مختل گردد و آن طوری‌که در نظام خلقت تعیین شده عمل نکند عالم فانی یا مختل می‌گردد.

دوم از اوصاف **جلال "الذی قدر فهدی"**؛ قدر به معنی اندازه گیری است و شامل می‌گردد تمام موجودات مادی را که تحت مقدار معین و شکل مخصوص اندازه گیری شده اند؛ و آیه اشارهٔ به دلیل عقلی است که انسان را متنبه گرداند و بداند آن کس که موجودات را به اشکال مختلف آفریده و هر نوعی را به طرز خاصی در آورده، و آن چه لازمه حیات او است به بهترین وضع و جالب ترین شکلی در معرض نمایش درآورده؛

بخصوص خلقت انسان را که همان حسن صورت و نیکی سیرت که وی را مستوی القامهٔ و متعادل الاجزاء قرارداده؛ و بزرگ ترین دلیل بر عظمت و علو خالق اوست؛ زیرا به حکم عقل ایجاد و ابداع کننده اش در مرتبه او نخواهد بود، او پاک و بی نیاز و غنی مطلق است.

بنابراین ما موظفیم پروردگار خود را تقدیس نماییم و اعتراف کنیم که او عالی تر و برتر از هر چیزی است. آن خدایی که «قدر فهدی»؛ خلق کرد و هدایت نمود، که هر موجودی را به آن چه صلاح وی است از ما یحتاج زندگی وی راهنمایی نموده و به هر یک در خور خود وسائلی عنایت فرموده که معاش و زندگی خویش را تامین نماید.

و اگر مختصری نظر به کیفیت حیوانات و طرز خلقت آنان بیندازی خواهی دید که آن چه حفظ بقای همگی آن‌ها منوط به آن است از قبیل قوای تغذیه، هاضمه و جاذبه تولید مثل همگی در این قوا باهم شرکت دارند و برای تمییز هر نوعی از نوع دیگر ممیزاتی قرار داده و برای تحصیل معاش آن‌ها وسائلی مقرر نموده؛ مثل آن که حیوان دانه خوار دارای منقار و آلت مخصوص است، و غیرآن دارای لب و دندان، و حیوان پرنده دارای بال و حیوانات آبی دارای وسائل شناوری می‌باشند.[۱۳]

---

[۱۳] مخزن العرفان ج ۱۵ ص ۱۰۱ و ۱۰۲

مشاهده نام «لطیف» در موجودات

یکی از أسماء دیگر خداوند که با تدبر در موجودات ملاحظه می شود اسم «لطیف» است.

حدیثی از امام رضا(ع) در اصول کافی، در باب معانی اسماء مشترکه و معنای «لطیف» نقل شده که فرمود: «ای فتح این که «لطیف» گوییم، برای آفریدن لطیف و علم به شیء لطیف است، آیا...اثر صنع خداوند را در گیاه لطیف و غیر لطیف نمی نگری؟...و در حیوان کوچک و پشه درشت و ریز و آنچه از این‌ها ریزتر است که در چشم‌ها نمی آید و آشکار نشود! چنان‌که نر و ماده و موالید جدید و قدیم آن از هم متمایز نمی شوند.

پس چون در ریزی آن‌ها، لطف خداوند را می نگریم، و همچنین در هدایت آن‌ها به جفت گیری، و فرار از مرگ و گرد آوری غذا. آنچه مشهود است و آنچه در اعماق دریاها و پوست درختان و خلال بیابان‌های خشک به سر می برند، و زبان خود را به یکدیگر و اولاد خود می فهمانند و به آن‌ها غذا می رسانند...سپس ترکیب رنگ های آن‌ها...از همه این‌ها به خوبی می فهمیم که آفریننده این آفریدگان، لطیف است.»[۱۴]

---

[۱۴] اصول کافی باب ۱۶ اخر حدیث اول به نقل از پرتوی از قرآن ج آخر ص ۹ و ۱۰

فصل سوم

آثاری از قدرت و حکمت خداوند

و آن خدا کز ارض آورد او برون   چـهارپـایـان را چـراگـاه از نمـون
بعد سبزی پس بگرداند آن گیاه   خشک و خرد مُرد و ریزنده و سیاه[۱۵]
وَالَّذِی أَخْرَجَ الْمَرْعَى ﴿٤﴾ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى

بروياند از خاک ایزد گیاه   پس آن را بگرداند خشک و سیاه

در این مرحله، اشاره به گیاهان و بخصوصا غذای جهانیان کرده می‌افزاید: "والذی اخرج المرعی" آن کسی که چراگاه را به وجود آورد و از دل زمین بیرون فرستاد.

"اخرج" از ماده اخراج اشاره به این که گویی همه این‌ها در دل زمین وجود داشته و خداوند آن‌ها را بیرون آورده فرستاده.

"مرعی" به معنای چرایی است که علف خواران آن‌را می چرند، و آن کسی‌که آن را از زمین خارج می‌کند و می رویاند، همان خدای سبحان

---

۱۵ تفسیر صفی

است. و بدیهی است که تغذیۀ حیوانات مقدمه ای است برای تغذیه انسان و فایده آن سرانجام به انسان‌ها باز می گردد.
«المرعی» در لغت به معنی حفظ و نگاهداری حیوان است. راعی کسی را گویند که مواظب حیوان باشد؛ هم خوراک او را برساند و هم او را حفظ نماید که آسیبی به او نرسد. در حدیث داریم "کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیته" یعنی تمام شما راعی خود و دیگران می‌باشید و از جهت محافظت خود و دیگران مسؤول هستید. و اگر آن طوری‌که موظفید مراعات نکنید در مورد سیاست حق تعالی واقع می‌گردد؛ در جایی می‌فرماید: "فما رعوا حق رعایتها" یعنی محافظت خود ننمودند آن طوری که بایست مواظبت نمایند و بعد می افزاید آن را خداوند خشک و سیاه قرار داد.
«غثاء»: گیاه خشک که روی سیراب قرار می‌گیرد، گیاه و خاشاکی که سیل کنار بیابان می ریزد(منظور گیاه خشکیده است). و نیز به کف‌هایی که روی دیگ در حال جوشیدن پیدا می شود غثاء می گویند و این تعبیر به عنوان کنایه از هر چیزی است که ضایع می شود و بیهوده از دست می‌رود و در این آیه گیاه خشکیده و در هم ریخته است.
و "احوی" به معنای رنگ سبز سیر و گاه به معنای رنگ سیاه آمده است و هر دو به یک معنا باز می‌گردد؛ چراکه رنگ سبز سیر متمایل به سیاهی است و این تعبیر به خاطر آن است که گیاهان خشک هنگامی که روی هم متراکم می شوند به تدریج میل به سیاهی می کنند.

چرا این تعبیر برای نعمت های خدا به کار رفته؟ نخست این که این وضع گیاهان بازگوکننده فنای دنیا است و همیشه درس عبرتی برای انسان ها محسوب می‌شود؛ همان گیاهی که در فصل بهار سرسبز و خرّم و با طراوت و نشاط آفرین بود، با گذشت چند ماه خشک و بی فروغ و مرده و سیاه رنگ می‌شود و با زبان حال بیانگر ناپایداری دنیا و گذشت سریع روزگار است.

و دیگر این که گیاهان خشکیده هنگامی که روی هم متراکم می شوند و می پوسند تبدیل به نوعی کود طبیعی می شوند که به زمین قدرت کافی برای پرورش گیاهان تازه می دهد.

سه اثر از آثار قدرت خداوند

در این آیات سه اثر از آثار قدرت را بیان نموده است؛ بعضی گفته اند که در این آیه اشاره ای به مسألهٔ پیدایش زغال سنگ از گیاهان و درختان است؛ زیرا زغال سنگ که یکی از مهم‌ترین منابع انرژی در کره زمین است، و بشر در زندگی روزمره و صنایع خود از آن استفاده فراوان کرده و می کند، باقیمانده گیاهان و درختانی است که میلیون ها سال قبل خشکیده و در زمین دفن شده و با گذشت زمان متحجر و سیاه رنگ گشته است.

بعضی از دانشمندان معتقدند: مراتعی که امروز به صورت زغال سنگ در آمده‌اند حدود دویست و پنجاه میلیون سال پیش در زمین مدفون شده‌اند. این مراتع به قدری زیادند که اگر مصرف فعلی زغال سنگ دنیا را در نظر

بگیریم نیاز بیش از چهار هزار سال مردم دنیا را تأمین می کند. البته معنی آیه فقط این نیست بلکه جامع است.

به هرحال «غثاء احوی»(گیاهان خشکیده تیره رنگ) منافع زیادی در بردارد؛

۱- هم غذای مناسبی است برای زمستان حیوانات

۲- و هم وسیله ای برای سوخت وسوز انسان

۳- هم کود مناسبی است برای زمین ها. [۱۶]

تذکر اوصافی از جلال خداوند

در این آیات سه صفت از اوصاف جلال خداوند را تذکر می دهد: اول این که «آن خدایی که خلق کرد و تسویه نمود...». دوم از اوصاف جلال خداوند «الذی قدر فهدی». و سومین آیه از آثار قدرت و حکمت پروردگار تو، این است که گیاهان را از زمین بیرون آورد برای خوراک حیوانات و بقای آن‌ها، و اول سبز و خرم و جالب نظر، پس از آن مزرعه دلکش که نظر بینندگان را به خود جذب نموده؛ بالاخره خشک و سیاه می گردد تا این که غذای زمستان حیوانات شود. این آیات به ظاهر در مقام آثار و قدرت و تدبیر آفرینش، و در مقام این است که تمجید و ستایش نمایید، تسبیح کنید پروردگاری را که عالم را از نیستی به هستی آورده و هر موجودی را به زیور وجود آراسته و آن را برآنچه بقای وی

[۱۶] تفسیر نمونه ج ۲۶ ص ۳۸۷و۳۸۸.

منوط به آن است رهبری نموده، و تعادل و تساوی بین موجودات قرار داده و این ها دلیل بر وجود خالق یکتا است که سزاوار پرستش و ستایش است.

ای انسان! بنگر، توجه کن و عبرت بگیر

اندیشـه آدمی بسی هست قلیـل   تـا راز بقـا را بنمـایـد تحلـیل
بر هر چه نگاه ژرف‌بین می نگری   باشد اثری ز خلقت رب جلیل

و آیه اخیر اشاره با این دارد که تغییر و تبدل شدن موجودات انسان را باید متنبه گرداند. باید انسان متنبه شود و به دیدن(به نظر عبرت) موجودات را بنگرد؛ و متذکر باشد که همین طوری که گیاهان و گل ها و ریاحین وقتی سبز و خرم و دلربا می‌باشند، طولی نمی کشد که پژمرده و خشک و سیاه می‌گردند، انسان هم چنین است که ابتدا جوان و شاداب و با قد رعنا و با طراوت است اما به زودی باد خزان دنیا، جوانی وی را تبدیل به پیری، طراوت و شادابی او را به افسردگی و پژمردگی، و سلامتی وی را به بیماری، قوت و شوکت او را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند. این است عادت و مرام دنیا. لکن اهل حق در همین پیری جوانی، و در افسردگی بهجت، و در مرض روحانی می یابند. [۱۷]

این وضع گیاهان بازگو کننده فنای دنیا است. و همیشه درس عبرتی برای انسان ها محسوب می شود؛ همان گیاهی که در فصل بهار سرسبز و خرم و با طراوت و نشاط آفرین بود با گذشت چند ماه خشک و بی

---

[۱۷] مخزن العرفان ص ۱۰۰ تا ۱۰۳

فروغ و مرده و سیاه رنگ می شود. و با زبان حال بیانگر ناپیداری دنیا و گذشت سریع روزگار است. قابل توجه این که در هفت توصیفی که در آیات فوق آمده، بیان ربوبیت،علو، خلقت، تسویه، تقدیر، هدایت و رویاندن گیاهان بود.

توجه به مظاهر ربوبیت خداوند

در حقیقت، مسأله ربوبیت عالی پروردگار با پنج وصف خبریه به نحو احسن تشریح شده است که مطالعه آن‌ها، انسان را به خوبی با مقام ربوبیت والای خداوند آشنا می‌سازد، و نیز نور ایمان را در دل او می افکند، مهم ترین نعمت های الاهی را به طور اجمال بازگو می کند، و حس شکرگزاری را در آدمی برمی انگیزد.

نکته: مسأله تقدیر(اندازه گیری) و هدایت عمومی موجودات که در آیات فوق از مظاهر ربوبیت پروردگار شمرده شده، از مسائلی است که هر قدر زمان برآن بگذرد و علم و دانش بشر پیشرفت کند حقایق بیش تری از آن بروز می کند. اکتشافات علمی به ما امکان می دهد که چهره های تازه و شگفت آور، و شوق انگیزتری، از این تقدیر و هدایت را در تمام(موجودات) ذرات جهان بنگریم.

بعضی از مفسران در این جا با اسناد به نوشته های دانشمند معروف(کریسی مورسین) در کتاب(راز آفرینش انسان) نمونه هایی از این

راز بزرگ را در مورد هدایت حیوانات و انواع مختلف جانداران آورده است و با مختصری تغییر و تکمیل بیان می شود.

۱- پرندگان مهاجر که گاهی در سال هزاران کیلومتر را بر فراز اقیانوس‌ها و جنگل ها و بیابان ها می پیمایند، هرگز آشیانه خود را گم نمی کنند و بعد از بازگشت، درست به وطن اصلی باز می گردند.

۲- زنبورهای عسل هر قدر از کندوی خود دور شوند و یا آنها را از این طرف و آن طرف ببرند باز به آشیانه خود باز می گردند در حالی که انسان برای بازگشت به وطن احتیاج به نشانه ها و آدرس های دقیق و راهنما دارد.

۲- حشرات، چشم های میکروسکوپی(ذره بین) دارند که ساختمان و قدرت دید آن انسان را به حیرت وا می دارد؛ و بازهای شکاری دارای چشم‌های تلسکوپی(دوربین) هستند.

۳- انسان برای پیدا کردن راه خویش در شب باید از منبع نور استفاده کند، ولی بسیاری از پرندگان در نهایت ظلمت و تاریکی شب اهداف خود را می بینند، و این از طریق چشمانی است که در برابر اشعۀ مادون قرمز حساسیت دارد و همچنین دستگاه رادار مانندی است که در وجود بعضی از آن‌ها به یادگار گذاشته شده است مثل خفاش شب کوره و طواط.

٤- سگ ها به خاطر داشتن شامۀ اضافه می توانند هر حیوانی را که در مسیر آن ها باشد از طریق بو بشناسند، در حالی که انسان حی با وسائلی که در دست دارد قادر به چنین مطلبی نیست.

۵- تمام حیوانات صداهایی را که شدت ارتعاش آن بیرون از قدرت سامعه ما است درک می‌کنند، و شنوایی آن‌ها به مراتب از شنوایی ما دقیق‌تر است، هر چند انسان توانسته است این مطلب را با وسائل و ابزار علمی جبران کند و صدای بال مگسی را که چندین کیلومتر از او دور است آن چنان بشنود که گویی روی لاله گوش او قرار گرفته، و شاید این تفاوت قدرتی که خداوند میان انسان و حیوان قائل شده به خاطر این است که انسان از طریق علم و عقل قادر به جبران ضعف هایش می باشد ولی حیوانات چنین نیستند.

٦- نوعی ماهی کوچک است که سال‌ها در دریا زندگی می کند سپس برای تخم ریزی به همان نهری که در آن متولد شده باز می گردد و بر ضد امواج پیش می رود موطن اصلی را که مناسب پرورش او است بعد از سال ها در فاصله دوردستی پیدا می کند.[۱۸]

لطایفی عرفانی

وَالَّذِی أَخْرَجَ الْمَرْعَی فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَی

سبزه زار و چراگاه را از خلال زمین و قوا و عناصر طبیعت برآورد

پس از بیان خلق، تسویه، و تقدیر و هدایت، این آیه نمونهٔ مشهود و سریعی از مراحل گذشته و رساندن به غایت منظور را می‌رساند.

---

[۱۸] نمونه ج ۲۶ ص ۳۸۹ تا ۳۹۱.

انسان فقط ظاهر را می بیند و هدف را درک نمی کند، نشان دادن این نمونۀ مشهود گویا از این جهت است که درک غایات و نتایج اطوار خلق و تسویه و تقدیر و هدایت، برتر و وسیع تر از دید محدود انسان است. دید محدود انسان را آنچنان شکوفه ها و برگ های رنگارنگ جلب می نماید که از سیر نهایی آن‌ها محجوب می‌ماند؛ مثل چراگاه یا گیاه خشک.

تکامل در اطوار حیات موجودات

از نظر آیات دلگشای قرآن، سراسر جمال خلق و تسویه و تقدیر، مانند سبزه زار خرم، پس از چندی تیره و پراکنده می شود و آنچه از آن ها می ماند گیاه های خشک شده ای است که روزی خاک و حیوانات است.

سپس بذر زنده و فشرده ای است که بقای نوع، و سیر حیات را تأمین و تکثیر نماید، یا با هدایت طبیعی، مجذوب مزاج برتری شود و از آن، نور درک و عقل پرتو افکند. این نمودار و مثلی از مجموع اطوار حیات است.

در سوره کهف می فرماید:

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا

برایشان زندگی دنیا را مَثَل بزن که چون بارانی است که از آسمان ببارد و با آن گیاهان گوناگون به فراوانی بروید، ناگاه خشک شود و باد به هر سو پراکنده‌اش سازد. و خدا بر هر کاری تواناست.

و نیز می فرماید: انما مثل الحیاة الدنیا کماء انزلناه من السماء

برای آن‌ها زندگی دنیا را با مثلی بنمایان. چون آبی که از آسمان فرو فرستیم پس با آن آمیخته شد گیاه زمین، سپس بامدادان خاشاکی شد که بادها پراکنده اش گردانند.

همین که مراحل خلق،تسویه و تقدیر و هدایت انجام یافت و قوا و استعدادهای عقلی افراد و نوع انسان چنانکه باید ظاهر شد؛ و به فعلیت رسید، با همه شاخ و برگ و شکوفه های زندگی، تیره و خشک می گردد و فرو می ریزد، تا از زندگی دیگر و بهتر سر برآورد.[۱۹]

---

[۱۹] پرتوی از قرآن ج آخر ص ۱۰ و ۱۱.

فصل چهارم

الطاف الاهی وهدایت نوع انسان

سَنُقْرِؤُکَ فَلَا تَنسَی إِلَّا مَا شاء اللَّهُ إِنَّه یَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا یَخْفَی

بر تـو ما خـوانیم قـرآن را بـه زود پس فراموش آن نخواهی تو نمود

یـا مشـو غافـل ز قـرآن ای بشـیـر تـا فرامـوشت نگـردد از ضـمیـر

حاصل آن که بر تو خوانیم آنچه ما آن فرامـوشـت نگـردد از ذکـاء

او بـدانـد جمـلـه پـیـدا و نـهـان آرد از قلـبـت معـانی بر زبـان[۲۰]

سَنُقْرِؤُکَ فَلَا تَنسَی إِلَّا مَا شاء اللَّهُ إِنَّه یَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا یَخْفَی

نقرء: جمع متکلم از اقرء؛ او راخوانا کرد، به خواندنش واداشت، کتابی را از نظرش گذارند.

می فرماید: ما به زودی قرآن را بر تو قرائت می کنیم(قرآن را بر تو خواهیم خواند و به تو خواهیم آموخت) و هرگز فراموش نخواهی کرد مگر آنچه را خدا بخواهد که او آشکار و پنهان را می داند.(چنین خدایی

---

[۲۰] تفسیر منظومه صفی.

نگاهبان قرآن است و آنچه مورد نیاز بشر بوده و هست از طریق وحی قرآن به تو می‌رساند، و چیزی را در این زمینه فروگذار نمی‌کند).

سپس برای اثبات قدرت خداوند و این که هر خیر و برکتی از ناحیه او است، می فرماید: «إِلاَّ مَا شَآءَ اللهُ»: این استثناء بدان خاطر است که مردمان بدانند حاکمیّت اراده و گستره قدرت خدا نامحدود است و هر کاری را که بخواهد می‌تواند بکند، نه این که چیزی از قرآن از دل پاک پیغمبر فراموش گردد و زدوده شود، بلکه هدف بیان این حقیقت است که موهبت حفظ آیات الاهی از سوی خداوند است، و لذا هر لحظه بخواهد می تواند آن را از پیامبرش بگیرد، و یا به تعبیر دیگر؛ هدف، بیان تفاوت علم ذاتی خداوند و علم موهبتی پیامبرش(ص) است. [۲۱]

هدایت نوع انسان

* در آیات گذشته سخن از «ربوبیت» و «توحید» پروردگار بود؛ و به دنبال آن آیات مورد بحث، سخن از قرآن و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است. و در آیات گذشته سخن از هدایت عمومی موجودات بود. در این آیات سخن از هدایت(هدایت نوع انسان) است. خلاصه در آیات قبل، تسبیح پروردگار بود و در این آیات از قرآن که بیانگر این تسبیح است سخن به میان می آورند؛ می‌فرماید: «سَنُقْرِؤُکَ فَلَا تَنسَی» ما به زودی بر تو قرائت می کنیم و هرگز فراموش نخواهی کرد.

[۲۱] نمونه ۳۹۳ و ۳۹۴.

بنابراین هنگام نزول وحی عجله مکن و هرگز نگران فراموش کردن آیات الاهی نباش. آن کس که این آیات بزرگ را برای هدایت انسان ها بر تو فرستاده، هم او حافظ و نگاهبان آنها است، آری! او نقش این آیات را در سینه پاک تو ثابت می دارد، این نظیر آیه ١١٤ طه است که می فرماید:

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْماً [٢٢]

والا مقام خدا است که شاه حقیقی او است (و جملگی فرماندهان و فرمانبران بدو نیازمندند، و دائره امر و نهیش سراسر گستره هستی است. ای پیغمبر! نازل کننده قرآن چنین خدای بلند مرتبه و توانایی است. پس به هنگام نزول قرآن) پیش از این که وحی(آیات) قرآن به پایان برسد، در آن عجله مکن(و تندتند آیه‌ها را به دنبال جبرئیل تکرار منما و بر زبان مران. چرا که هرچند قرآن مافوق طاقت و توان انسان است، امّا خدا حافظ و نگهدار آن است و آن را در مغزت ثبت و ضبط می‌نماید).

بگو: پروردگارا! (در پرتو قرآن) بر دانشم بیفزا(و از قرآن و ابعاد مختلف آن آگاه‌ترم فرما). برای خواندن قرآن پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود عجله مکن و بگو پروردگارا علم مرا افزون کن.

و در سوره قیامت آیه ١٦ می فرماید: زبان خود را به قرآن حرکت مده پیش از آن که وحی بر تو تمام شود برما است که آن را جمع آوری کنیم و برتو بخوانیم.

---

[٢٢] سوره طه آیه ۱۱۴

نسیان و علت آن

نسیان ضد ذکر است، و سبب نسیان عدم ضبط و نگاهداری آن چیزی از صورت معلومات که به قوه ذاکره سپرده شده(قوه حافظه) می باشد. علت فراموشی یا ضعف نفس است و عدم تمکن آن از حفظ معلومات، و یا غفلت نمودن و عدم توجه، و متوجه نبودن به آن. و گاهی آدمی از روی قصد و اختیار خود را منصرف می گرداند تا این که مطلب را فراموش نماید.

و شاید به معنی اول یعنی ضعف النفس از حفظ صور معلومات دارد. قول تعالی «و لقد عهدنا الی ابن آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما»

و شاید اشاره به معنی دوم فراموشی عمدی دارد؛ مثل قوله تعالی«فذوقوا بما نسیتم»

وقوله تعالی«اذا خوله نعمه نسی ما کان یدعو الیه من قبل» و نسیان به معنی اول مورد مؤاخذه نیست چنانکه در حدیثی معروف (رفع عن امتی الخطاء و النسیان) اشاره به همین قسم از نسیان است نه آن نسیانی که از روی اهانت و بی اعتنایی باشد که آن مورد مؤاخذه واقع می‌گردد.

آیه بالا(سنقرئک....) آن اخبار است از جانب حق تعالی که ما ضمانت می کنیم آنچه را از وحی آموختی فراموش نکنی. از بعضی مفسرین است که: ما ملهم می گردانیم به تو قرآن را که دیگر فراموش نکنی.

ضرورت توجه به مطالبی چند

صدر المتالهین می فرماید: بدان که بیان آیه موقوف بر شناختن سه مطلب است؛

اول: صفت نبی از جهت ذات و صفات وجوهر وجود او

دوم: کیفیت تکمیل نمودن ناقصین

سوم: اختلاف مردم در قبول کمال

و شرافت روحی(کمال نفس) بدو چیز تحقق می پذیرد؛

یکی توجه به حقتعالی که ناشی از کمال قوه نظریه(عقل) و از هویت و ذات او پدید می گردد.

دیگر؛ توجه او به خلق که از آن تعبیر به قوه عملیه می شود و آن کمالی است(کمال نفس است) نسبت به امور خارجهٔ به تأثیر در مواد موجودات و منفعل و متأثر نگردیدن از آن‌ها و تکمیل نمودن نفوس مردم.

مطلب دوم چون نفس و روح پیغمبر(ص) واسطه بین خدا و خلق است لابد باید در دو جهت قوه نظریه و قوه عملیه کامل باشد؛ اگر چه کمال روحانی و قرب به مبدأ در همان قوه نظریه تحقق می پذیرد.

و ناقصین در قوه نظریه اگر چه در قوه عملیه کامل باشند از کاملین به شمار نمی روند و دارای رتبه نبوت و خلافت نمی شوند؛ می فرماید کاملان در عمل نه در علم، آنان در واقع از کاملان نیستند؛ بلکه آنان را نوعی از نجات و نکویی در آخرت است، و آنان را در نزد ما رتبه نبوت و خلافت نیست.

بر عکس جماعت متکلمین می گویند خلافت فقط مشروط به علم امور دنیوی سیاست و احکام و نظام جامعه و قضاوت بین خلق(حفظ حیات دنیوی) انجام می گیرد؛ یعنی خلافت را جز علم به متعلقات به حفظ حیات دنیایی ندانسته اند.

آن به واسطه فراموشی از این مطلب است، آن‌ها در اشتباه و غافل هستند از این حقیقت، که هدف اصلی از فرستادن پیامبران و انزال کتب(دفترهای ملکوتی) هدایت خلق است به سوی رحمت خدا، و نیز برای این که قلب بشر نورانی گردد به معرفت و محبت الاهی، و نیز هدایت خلق است به سوی بخشش خداوند به وسیله آموختن آن‌ها طریق معرفت را؛ تا ذات و جوهر وجود آن ها نورانی گردد، و مناسبت با عالم آخرت و قرب خداوند پیدا نمایند؛ نه فقط تنها زندگی دنیایی ایشان حفظ گردد، بلکه دنیا مزرعه آخرت است و هدف از زندگی انسان در مدتی که خداوند او را فرصت داده همانا به دست آوردن توشه آخرت است به وسیله علم به حقایق امور، به شرط عدم دلبستگی به جهان و دلربای دنیا و ریشه کن کردن هر چیزی که او را بازمی‌دارد برای تهیه توشه آخرت به وسیله شمشیر تقوا و پرهیزکاری.

پس به واسطه تقوی نجات و رهایی حاصل می‌گردد، و به سبب علم، قرب و مقام نزد حقتعالی به دست می آید و واسطه بین خداوند متعال و ما باید عقل کامل باشد؛ نه به واسطه تعلم و آموختن، بلکه ما ناچار باید

در علوم حقیقی رو به الهام(وحی) حقتعالی به وسیله بعضی از فرشتگان عقل کامل باشد. وگرنه اگر به وسیله تعلم و آموختن باشد واسطه بین حق و خلق نبوده بلکه بین خلق و خلق است(یعنی بین دو گروه از خلق و اگر این طور باشد آن که ما فرض کردیم نیست).

وظیفه انبیا، گرفتن از حق و رساندن به خلق است

چون هدف از ارسال انبیا، هدایت خلق به رحمت خداوند و طریق معرفت او است، و نیز برای آن که قلب بشر به معرفت نورانی و به محبت الاهی ساکن شود، نه فقط حفظ حیات دنیوی افراد، بلکه زندگی انسان در دنیا برای تحصیل تقوا و رسیدن به قرب الاهی است، آن کسی که بین حق و خلق واسطه است، باید در علوم حقیقیه و در عمل کامل باشد؛ و گرنه ارشاد دیگران وی را نشاید.

و ناچار باید نبی به واسطه معجزات ظاهر تأیید و یاری شده باشد، تا آن که دعوتش را خلق از ترس مجازات بپذیرند؛ چرا؟ زیرا بیش تر مردم انکار و سرکشی از شنیدن حق و سخن حق می کنند و سرگرمی ها و خواست های شهوانی بر بیش تر مردم غلبه دارد.

۱- و چون رساندن معانی لطیف به دل های آنان جز بعد از نرم شدن دل هایشان و آرام یافتن افکارشان، و از بین بردن استکبارشان نمی شود، پس ثابت شد ناچار نبی باید در دو قوه عقل و عمل کامل باشد؛ و قوی باشد در دو نشأ، گرفتن از حق، و رساندن به خلق؛ و چون با دلیل ثابت شد که

قوه عاقله و کمال آن برتر از قوه عامله است یعنی عقل نظری برتر از عقل عملی است، لذا تقدیم و پیش‌داشت عاقله را از جهت شرف و برتری‌اش در ذکر(بیان) بر عامله لازم و واجب است «سنقرئک(عقل) و لا تنسی(عمل)» برای این بدان اشاره شد.

برای تو خواهیم خواند که فراموش نکنی یعنی خداوند سبحان، پیغمبر(ص) را بشارت به اعطای قوای ملکوتی و نوری عقلانی داده که بدان جوهر روحش را تقویت و کمال دهد، به گونه ای که نفس قدسی و نوری درخشنده و تابناک گردد، که علوم حقیقی و معارف الاهی را اشراق و افاضه نموده، که چون چیزی را شناخت آن را فراموش ننماید. و نزدیک کند زیت(روغن) نفس ناطقه اش به نور عقل مستفاد(عقل کامل) او از جواهر مفارق عقلانی(جوهریت عقلانی) که آتشی معنوی و نوری از انوار الاهی است تابناک و نورانی گردد. اگر چه نار آموزش و تعلیم بشری او را برخور ننماید.(محتاج به علوم بشری نیست)[۲۳]

حاکمیت قدرت و اراده خداوند

إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى

بخوانیم، قرآن تو را دم به دم   مبادا، فراموش سازی تو هم
به جز آنچه را خواست پروردگار   که داند خدا مخفی و آشکار[۲۴]

---

[۲۳] مخزن عرفان ص ۱۰۳ تا ۱۰۵.

[۲۴] ترجمه منظومه امین مجد

«الا ما شاء الله» اشاره به حاکمیت اراده و قدرت خداوند، و ارتباط همه چیز به مشیت و خواست او است؛ هم در آغاز و پیدایش، و هم در بقا؛ و این جا منظور حفظ تمام آیات قرآن، و احکام و معارف اسلام است. به هر حال این یکی از معجزات پیامبر گرامی(ص) است که آیات و سوره های طولانی را با یکبار تلاوت جبرائیل به خاطر می سپرد و همیشه به خاطر داشت و چیزی فراموش نمی کند.

آیت الله طالقانی می فرماید: «سنقرئک فلاتنسی» مثل آیه «اقرأ باسم ربک» که در آغاز نزول قرآن است؛ گویا امری ارشادی به قرائت نخستین تجلی اسم رب بوده که در مطلق خلق، و خصوص خلق و تعلیم انسان آشکار گردیده است.

می فرماید: این آیه گویا مکمل همان اسم رب است، که در نقش مطلق خلق، تسویه و تقدیر و هدایت، ظهور نموده(آن چنان که چگونگی اندیشه و حالات روحی نویسنده بر حروف و کلمات منقوش ظاهر می شود. و هر چه چشم خواننده به نوشته بازتر شود، خواناتر می شود، تا آن که روح نویسنده فکر خواننده را فرامی‌گیرد و چیزی از اندیشه ها و عواطف نویسنده بر خواننده پوشیده نمی ماند و فراموش نمی شود، همچنین نام(رب)، و اوصاف ربوبیت او، برای مسبح رب اعلی، در نقش خلق و خلق انسان و تعلیم او، و فصول تسویه و تقدیر و هدایتش، تجلی می نماید: «و علمناه من لدنا علماً»...

عطیه ای الاهی مخصوص پیامبر(ص)

علامه طباطبایی می فرماید: البته باید توجه داشت، این که می فرماید ما به زودی تو را اقراء می کنیم، به معنای اقراء معمول در بین خود افراد معمولی نیست، که استاد گوش بدهد و غلط های شاگرد را تصحیح کند، یا جایی که خوب نخوانده خوب خواندن را به او بیاموزد. چنین چیزی از رسول خدا(ص) سابقه نداشته که حضرت چیزی از قرآن را خوانده باشد و چون به علت فراموشی خوب نخوانده و یا به غلط خوانده خدای تعالی فرموده باشد تو بخوان و من گوش می دهم، تا درست خواندن را به تو یاد بدهم، بلکه منظور از اقراء در خصوص مورد این است که ما چنین قدرتی به تو می دهیم که درست بخوانی، و خوب بخوانی، و آن طور که نازل شده و بدون کم و کاست و غلط و تحریف بخوانی ؛ خلاصه آنچه را که نازل شده فراموش نکنی.

و جمله سقرئک فلا تنسی وعده ای است از خدای تعالی به پیامبرش، به این که علم به قرآن و حفظ قرآن را در اختیارش بگذارد؛ به طوری که قرآن را آن طور که نازل شده همواره حافظ باشد و هرگز دچار نسیان نگردد، و همان طور که نازل شده قرائتش کند. و ملاک در تبلیغ رسالت و وحی به همان طور که وحی شده همین است.

و جمله إلّا ما شاء الله استثناء است، که تنها منظور بقاء قدرت الاهیه بر اطلاقش آورده شده. می خواهد بفهماند چنین نیست که خدای تعالی بعد

از دادن چنین عطیه ای دیگر قادر نباشد تو را گرفتار فراموشی کند. نه! بعد از اعطاء هم باز قدرت مطلقه خداوند باقی است و این استثناء نظیر استثنائی است که در آیه ۱۰۸ سوره هود آمده است.

اما کسانی که سعادت داده شده اند در بهشتند؛ در حالی که جاودانه در آنند مادامی که آسمان و زمین پابرجا است؛ مگر آنچه خدا خواهد، عطایی غیرمقطوع.

پس در این استثناء این نیست که بفرماید به زودی علم قرآن را به تو می دهیم به طوری که هیچ چیز از قرآن را فراموش نکنی، مگر آن چه خدا خواسته باشد؛ برای این که اگر معنا چنین باشد، اختصاص به رسول خدا(ص) ندارد؛ همه مردم این طور هستند و از هر چیزی و هر محفوظی آن مقدار را فراموش می کنند که خدا خواسته باشد و از اشیا مقداری را حفظ و مقداری را فراموش می‌کنند.

پس این چه منت است که بر شخص رسول(ص) نهاده؟ با این که عطیه ای است عمومی و مشترک بین آن جناب و عموم مردم، پس وجه درست آن است که عطیه، عطیه ای خصوصی و مخصوص حضرت است.[۲۵]

این گونه قاری شدن از آثار بینایی و شنوایی چشم و گوش باطن، و کمال عقل و درک و برتر آمدن قوای ادراکی، و شرح صدر است. و

---

[۲۵] ترجمه تفسیر المیزان ص ۱۸۴ تا ۱۸۸.

نسبت به قدرت معنوی پیمبران و اهل کشف، شدت و ضعف و محو و ثبت دارد. و از تلألؤ وحی می باشد، ولی وحی کامل که همان وحی قرآن است. از تصرف گیرنده وحی خارجی است، و اصل و مقدار و ضبط و حفظ آن راجع به مبدأ وحی می‌باشد.[۲۶]

و اگر به قرینه هماهنگی این آیات و دیگر آیاتی که از مظاهر وجود، به کلمات تعبیر نموده مفعول(سنقرئک) آیات و کلماتی باشد که از قلم صفات رب اعلی تجلی یافته و بصورتها خلق و تسویه و تقدیر و هدایت برای مسبح مورد امر(سبح اسم...) نمودار شده...، به ظاهر(شاء الله) اشاره به این حقیقت است که مشیت حتمی و گذشتهٔ ذات مقدس چنین بوده که بعضی کلمات و حقایق وجود از دید مسبح پنهان و ناخوانده شود.

روی نهان داشتن این گونه کلمات و اسماء مکنونه، یا از اسرار مخصوص علم ربوبی است و یا کلمات نازله است که پس از قرائت مسبح گذشتن از آن ها تحت الشعاع انوار کلمات قاهر و اصول آن ها واقع می شود، و از نظر مسبح پنهان می گردد.

زیرا هرچه مسبح(شناور در صفات و کلمات ربوبی) بیش تر رود، به اصول و منابع صفات و آیات که صورت هایی از مشیت است نزدیک تر می شود و مراتب نازله و مفاهیم و مظاهر گذشته، بیش تر تحت الشعاع انوار قاهر می رود و از جهت دید مسبح پنهان می گردد.

---

[۲۶] پرتوی از قرآن ج آخر ص ۱۴.

و مگرنه این است که تابش مستقیم نور، خود حجاب پرتو و انعکاس ها و نیم سایه و سایه ها می شود. مگرنه این است که باز شدن چشم انسان به آثار و صفات کسی یا چیزی، صورت ظاهر او یا آن را، از هدف دید برکنار می دارد، و هرچه اوصاف و احوال و مقاصد نویسنده بیش تر تجلی نماید، چگونگی و اشکال حروف و کلمات نوشته بیش تر محو می شود تا آن جا که یکسره شخصیت نویسنده، مشاعر خواننده را پر می کند.
اما از علم محیط و قاهر خداوند، که پدیدآورندهٔ مبادی و مظاهر وجود است، چیزی پنهان نمی شود: «انه یعلم الجهر و ما یخفی».(جهر: آنچه خود آشکار باشد) چه همان خدایی است که می داند آشکار را و آنچه را که همی پنهان می شود ؛ «انه یعلم الجهر و ما یخفی» در حقیقت بیان علت مطلبی است که در جمله سنقرئک آمده است: تو را خوانا می‌گردانیم...[۲۷]

خداوند از همه حقایق با خبر است

خداوندی که از تمام حقایق آشکار و پنهان با خبر است آنچه مورد نیاز بشر بوده و از طریق وحی به تو القاء می کند؛ و چیزی را در این زمینه فروگذار نخواهد کرد. و این احتمال هم وجود دارد که منظور این است که پیامبر در گرفتن وحی عجله نکند؛ و از نسیان و فراموشکاری بیم نداشته باشد. چراکه خداوند عالم به حقایق آشکار و پنهان وعده داده است که او چیزی را فراموش نکند.

[۲۷] پرتوی از قران ج اخر ص ۱۵.

به هر حال یکی از معجزات پغمبر اسلام(ص) است که آیات و سوره های طولانی را با یکبار تلاوت جبرائیل به خاطر می سپرد؛ و همیشه به خاطر داشت و چیزی را فراموش نمی‌کرد. «انه یعلم» خدای تعالی مستجمع جمیع صفات کمال است که یکی از آن ها قدرت مطلقه است که در جمله «انه یعلم» نیز جریان دارد.(نمونه)

نکته قابل تأمل: آفرینش هستی و هدایت تکوینی آن، مقدمه هدایت تشریعی و معنوی انسان هاست.

خدایی که گیاه را از درون خاک بیرون می کشد، چگونه استعداهای معنوی انسان را بروز ندهد؟ «سنقرئک»..

نکاتی عرفانی از جمع آیات

آیت الله طالقانی درباره نتیجه و اثر تسبیح می فرماید: تسبیح در حقیقت روی گرداندن از متغیرات و حدود محدود و محسوسات و روی آوردن به نام رب و صفات محقق اوست. آیینه ذهن و فطرت را از کدورت ها پاک می نماید، و حقایق صفات جلال و جمال را درآن متجلی می گرداند.

هر چه صفات متجلی تر و افق های تیره طبیعت بازتر می شود، حروف و کلمات و آیات ربوبی آشکارتر می گردد و ذهن مسبح، اصول حقایق و نظامات و مبادی و غایات را روشن تر می خواند؛ زیرا مسبح با تسبیح مستمر از قشرهای طبیعت و سایه های مختلط محدود می گذرد و در پرتو تجلی صفات و اسماء نمودهای مشهود و محسوس خلقت را چنانکه هستند می نگرد.

گرچه هراندیشنده ای در حد اندیشه خود، اصول و حقایق مجرد و مطلق را درک می کند، ولی این درک ها پیوسته مبهم و مشتبه است. اگر چنین درکی برای انسان نباشد نمی تواند در باره هیچ موضوعی قضاوت نماید، یا حکم و تصدیق یا این که این صورت ذهنی وجود دارد یا نه؟ این موجود جمیل است یا نه؟ این انسان عالم و یا قادر است و همچنین...

برای این است که حقیقت وجود، جمال، عدل و قدرت مطلق، محقق و درک می شود. هرچه این حقایق روشن تر درک شود قدرت انطباق و استنتاج درباره پدیده های ذهنی و خارجی بیش تری می شود. در حقیقت و از نظر قرآن، همه چیز سایه خدا است و تجلی صفات.

همه حقایق مطلق و پدیده های محدود، انعکاس ها و سایه های رب و صفات ربوبی می باشد، که جامع صفات دیگر است و مجموع صفات متجلی از ذات، اول حروف مواد و عناصر را پدید آورده و ترتیب داده، آن گاه آن ها را آراسته و تسویه کرده و تقدیر نموده و به صورت کتاب وجود و خلقت در آورده است.

مسبح بصیر از این کتاب، صفات را می خواند(صفات خدا را قدرت و علم و حکمت) و از جلوه صفات، اراده ذات متعالی را می نگرد. واماندگان از تسبیح و در ماندگان در اوهام و اندیشه محدود خود جز پدیده های پراکنده و خطوط آشفته و منقطع نمی بیند.

علما و محققین، آنچه از اسرار طبیعت و پدیده های آن درمی یابند، همان حروف و کلمات جدا جداست که آهنگی دارد و معنایی را نمی رساند، مانند: شاگردان مبتدی که فقط صداها و خطوط حروف را می شناسد.

اما پیامبران و آن ها که در مکتب وحی فطرت تعلیم یافته اند، به حسب استعداد و مقام معنوی خود، روابط کلمات و معانی و مقاصد نگارنده عالم را از این نگارش می فهمد. خطوط و اشعه نورانی صفات و بروز آن ها حروف و کلمات جهان، آن‌چنان روح و مشاعر گزیدۀ عالم را فرا گرفت که از صفحۀ خاطرش محو نمی شد:«سنقرئک فلا تنسی» این اقراء معمولا بین بشر نیست.[۲۸]

---

[۲۸] پرتوی از قرآن

فصل پنجم

وعده خداست که هر کار خیری را آسان می کند

وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى

به یک شیوه سهل ای مصطفی   خداوند پیروز سازد تو را[۲۹]

سپس به پیامبر(ص) دلداری می دهد و می افزاید ما تو را به انجام هر کار خیری توفیق می دهیم و کارها را بر تو آسان می سازیم.

شاید اشاره به این باشد که چون خدا می داند که تو امّی و درس نخوانده هستی مشکل های امر رسالت و طریق تبلیغ، و رساندن آیات قرآن، را بر تو سهل می نماییم. و آیات قرآن را برتو قرائت می‌کنیم تا آن‌که در روحیه تو جایگزین گردد و هیچ وقت فراموش نکنی مگر آنچه را مصلحت در فراموشی آن باشد.[۳۰]

بر تو توفیق سلوک آسان دهیم   در دهی کآن اسهل است و مستقیم [۳۱]

---

[۲۹] ترجمه منظوم امید مجد

[۳۰] مخزن عرفان ص ۱۰۶.

[۳۱] تفسیر منظومه صفی.

«یسری»– آسان کردن ـ ما تو را آنچنان رهنمود می کنیم که همواره برای دعوت و تبلیغ ربانی و عملی‌ات آسان ترین طریق را اتخاذ کنی؛ عده ای را هدایت کنی، و عده ای دیگر را اتمام حجت نمایی و در برابر آزارشان صبر کنی.

مقتضای ظاهر کلام این است که می‌فرماید: «و نیسرک للیسری» طریقه آسان را برای تو فراهم می کنیم همچنانکه حضرت موسی علیه السلام در دعایش گفت:«و یسر لی امری» امر مرا برای من آسان کن.(طه، ۲٦)

معنا این نیست که بفرماید تو را برای یسری آسان می کنیم. حال باید دید چرا این طور تعبیر کرده؟ جواب این است که در آیه شریفه سخن به این معناست که، نفس شریف پیامبر(ص) را مجهز به الهام‌هایی می کند، که بتواند وظیفه رسالت خود را به آسانی و به بهترین طریق انجام دهد، پس مقصود از آسان کردن، آسان کردن در خود رسول خدا(ص) است.

آسان کردن خود رسول الله است ؛ منظور این است که فطرت آن جناب را آنچنان صافی کند، که جز طریقهٔ آسان را انتخاب نکند، طریقه ای را که همان طریقهٔ فطرت است، از سایر طروق تشخیص دهد؛ پس آیه شریفه در معنی آیه زیر است که از حضرت موسی(ع) حکایت می کند که گفت: «حقیق علی أن لا اقول علی الله الا الحق»؛ سزاوار است بر این که بر خدا و به خدا نسبت ندهم مگر حق را (اعراف،۱۰۵).[۳۲]

[۳۲] ترجمه المیزان ج ۴۰ ص ۱۸۹ و ۱۹۰.

مشکلات را خدا آسان می کند

به تعبیر دیگر، هدف بیان این حقیقت است که در این راهی که تو در پیش داری، مشکلات و سختیها فراوان است، هم در راه گرفتن وحی و حفظ آن، و هم در تبلیغ رسالت و ادای آن، و هم در انجام کارهای خیر و عمل کردن به آن، ما تمام این امور(دریافت وحی و ابلاغ و نشر و تعلیم و عمل کردن به آن) را به تو یاری می دهیم و مشکلات را برتو آسان می سازیم. این جمله ممکن است اشاره به محتوای دعوت پیامبر(ص) و تکالیف و برنامه های الاهی هم باشد. یعنی محتوای آن آسان وشریعت او سمحۀ سهله است. و تکالیف شاق و کمر شکن در این آیین الاهی وجود ندارد. بنابراین آیه فوق معنای وسیعی دارد.[۳۳]

و نیسرک للیسری

سید طالقانی می فرماید: «و نیسرک» مانند سنقرئک جمع متکلم و مشعر به خواست خداوند در جهت تسبیب و تشریک علل و اسباب است. می شود که جمع برای تعظیم و مقام و اراده باشد. «یسری»، صفت تفضیلی یسر است: آسان تر؛ که معنی صریح آیه این است که ما وجود و شخص تو را را آسان می گردانیم. برای آسان تری، از این تعبیر آیه چنین فهمیده می شود که در حقیقت، سختی ها و دشواری ها وجود خارجی ندارد.

---

[۳۳] نمونه ج ۲۶ ص ۳۹۶.

منشأ سختی و آسانی در وجود انسان است

در خارج وجود انسان آنچه هست آسانی و آسان‌تر از آسانی است و منشأ مشکلات و سختی‌ها و همچنین آسانی‌ها همان چگونگی وجود و نفسیات انسانی می‌باشد. این انسان است که اگر چشم عقلش بازتر نشد و دچار گمراهی و هواهای نفسانی شد و استعدادها و قوایش خاموش و به هم پیچیده ماند و از قوانین حیات سرپیچی نمود گرفتار رنج ها و سختی‌ها می‌شود.

وهرگونه انعکاس و برخورد اوضاع وحوادث با دیوارهای نفس گرفته و اندیشه محدودش به صورت صاعقه مرگ و آوای مصیبت نمودار می شود، و پیوسته در هر قدم و اقدامش، سراب آب، و زشتی ها را زیبا می بیند و چون دنیا سراب است چون به جلو رفت جز رنج و آلام و خستگی چیزی برایش نمی ماند.

و اگر با نور هدایت آفاق دیدش به مبادی و نهایات زندگی باز شد، و با چنین دیدی هرچه را با چشم حکمت بین و جمال آرا دید، و به قوای درونی خود پی برد و عقده هایش گشوده شد و دیوارهای اندیشه محدودش از میان رفت، و خود را جزء عالم و عالم را کل خود دانست، چنین انسانی استعدادهایش شکوفا می شود و ذهنش در پرتو هدایت همه چیز را چنان که هست می نگرد و قوای درونی اش هماهنگ و نیرومند به حرکت در می آید. و بال و پر عقلش باز می شود، و آهنگ

تسبیح سر می‌دهد؛ و پیوسته عقربهٔ هدایت را با هدف های عالی و عالی تر تطبیق می نماید.

چنین انسانی در مسیر بلند خود، دیگر تاریکی و مانع و مشکلی نمی بیند، و با جاذبهٔ حق و رشته های صفات ربوبی اوج می گیرد(عروج می کند) و از بالا و کنار امواج مخالف و ابرهای متراکم عبور می نماید و از مشاهدهٔ قدرت و نظم و حکمت و جمال مشهود- خلق و تسویه و تقدیر و هدایت – به سوی اصل می رود، و از محدود به سوی سرچشمه صفات و اسماء حسنی – به سوی دریای بی‌کران قدرت و حیات آسان می گراید[۳۴].

اشاره به نکاتی عرفانی

به ترتیب آیات، آسان شدن و آسان پیش رفتن، مترتب بر خوانا شدن، و هر دو مترتب بر تسبیح اسم رب اعلی است؛ و فهم این حقیقت از تسبیح و قرائت و تیسیر نیز مترتب بر تسبیح است تا ذهن باز شود و از حدود اصطلاحات راکد و تقالید بیرون آید تا معانی و ارشادات قرآن آسان گردد؛ آن سان که اعجاز این تعلیم در شخص رسول اکرم(ص) نمایان گردید؛ مسبح و خوانا شد و آنچه خدا خواست در قلبش تابید و در وجودش ترکیب یافت و محو نشد. و در طریق کمال روح، و اعلام دعوت همهٔ دشواری ها آسان و بر همه مشکلات پیروز گردید، و دل ها

---

[۳۴] پرتوی از قرآن ص ۱۶ و ۱۷

و دست‌های مخالف به یاری‌اش شتافت و نقشه ها و کیدهای دشمنان نقش برآب شد[۳۵] و به راستی اگر یاری و توفیق و نصرت الاهی نبود، پیروزی پیامبر(ص) بر آن همه مشکلات غیرممکن بود.

زندگانی خود پیامبر(ص) نیز نمونۀ کاملی از تعلیم این حقیقت بود. او در هیچ چیز اعم از لباس و خوراک و مرکب و وسائل زندگی سخت‌گیر نبود؛ هر غذای مناسبی را تناول می نمود، هر لباسی را که زنندگی نداشت می پوشید. گاه در بستر می آرمید، و گاه روی فرش، و گاه حتی روی شن‌های بیابان و از هر گونه تعلق و تقیدی آزاد بود.

تذکر ده اگر مفید باشد

فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى

به یاد آر اگر یادآوری سودمند باشد

کنون گر بدانی ستد سودمند — تو میده بر این خلق اندرز و پند

پس به قرآن مردمان را ده تو پند — گر که باشد پند دادن سودمند

پس از بیان موهبت وحی آسمانی به پیغمبر اکرم(ص) و وعده توفیق و تسهیل امور برای او به ذکر مهم‌ترین وظیفه او پرداخته می‌فرماید: تذکر ده اگر تذکر مفید باشد.

این آیه به دلیل این‌که حرف «فاء» بر سرش آمده، نتیجه گیری از مطالب قبل است، که رسول خدا(ص) را دستور می‌داد تا نام پروردگارش را منزه

---

[۳۵] پرتوی از قرآن ج آخر ص ۱۶.

بدارد و وعده اش را می داد که وحی را آن قدر اقراء کند که به هیچ وجه فراموشش نکند، و فطرتش را آن قدر صاف کند که طریقه سهل را از میان همه طریقهٔ ها تشخیص دهد. و همه این ها از شرایط ضروری یک دعوت دینی است، و دعوت دینی بدون آن ها به ثمر نمی رسد.

پس معنا این می شود که حالا که همه وسایل امتثال امر خود را برایت فراهم کردم، و تو را اقراء کردیم تا فراموش نکنی، و تشخیص طریقهٔ سهل را برایت فراهم ساختیم، پس تو هم هر جا که دیدی تذکر ثمربخش است تذکر بده.[۳۶]

در این جمله امر به تذکر را مشروط کرده به موردی که تشخیص دهد سودی ندارد و کاری لغو می‌شود، و خدای تعالی أجل از آن است که رسول گرامی خود را به کار بیهوده امر کند. پس تذکره در موردی باید استعمال شود که در خود طرف زمینه ای برای تذکر باشد، که در این مورد تذکره در نوبت اول دل او را متمایل به حق می سازد و قهرا تذکره نافع می‌شود، و همچنین در نوبت های بعدی هم تمایل او را بیش‌تر می‌سازد.[۳۷]

بعضی گفته اند: منظور این است که تذکر به هر حال سودمند است و افرادی که اصلا استفاده نکنند اندکند. به علاوه، حداقل موجب اتمام حجت با منکران می شود و این خود منفعت بزرگی است.

---

[۳۶] ترجمه المیزان ج ۴۰ ص ۱۹۰ و ۱۹۱.

[۳۷] همان

اقسام ذکر

ذکر در لغت به دو معنی آمده؛ گاهی ذکر گویند و مقصود آن هیئه نفسانی و قوه ای است در باطن انسان و آن قوه را «حافظه» گویند؛ و به اعتبار حفظ معلومات از علوم و معارف، و به اعتبار استحضارات صور معلومات را «ذاکره» گویند.

و ذکر دو قسمت است: ذکر قلب و ذکر به زبان؛ هر یک از آن دو هم دو قسمت دارد.

یکی ذکر بعد از نسیان و دیگر بدون نسیان؛ یعنی دوام تذکر.

اشاره به ذکر زبانی دارد قوله تعالی«لقد انزلنا الیکم کتابا فیه ذکرکم»

و اشاره به ذکر قلبی دارد قوله تعالی «اولا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل»،«ولذکر الله اکبر»، «وذکری لاولی الالباب»

و ذکر به معنای ذکر قلبی و لسانی در کلام الله بسیار آمده (راغب اصفهانی)

فصل ششم

آیا همه قابل هدایتند؟

سَیَذَّکَّرُ مَنْ یَخْشَی وَ یَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَی الَّذِی یَصْلَی النَّارَ الْکُبْرَی ثُمَّ لَا یَمُوتُ فِیهَا وَلَا یَحْیَی

زود باشد که پذیرد از ولا پند را آن کس که ترسد از خدا

هم کند پهلو تهی از وعظ و پند فاسقی بدبخت تر خواری پسند

و آن که او اشقی است زانکار بزرگ اندر آید باز در نار بزرگ

پس نمیرد او در آتش تا رهد هم نه زنده است او به راحت در عقد[۳۸]

*همچنانکه فرمود «سیذکر من یخشی» و در موردی که طرف هیچ زمینه ای برای نرم شدن دل ندارد. نوبت اول حجت را بر او تمام می کند، این نیز نافع است، چون باعث می شود طرف از حق دوری کند(ویتجنبها الاشقی) اما تذکره نوبت دوم به خاطر این که نه خاصیت نرم کردن دل دارد، و نه اثر اتمام حجت، کاری لغو خواهد بود. برای همین این جا در قرآن مشروط کرد در صورتی که تذکره مفید باشد.

---

[۳۸] تفسیر منظومه صفی

آیا تبلیغ رسالت برای همه مفید است؟

بعضی از مفسرین گفته اند: این شرط صوری است نه حقیقی، می‌خواهد بفرماید تذکره همیشه نافع است، در بعضی موارد باعث اطاعت بیش‌تر، و در بعضی دوری از معصیت می‌شود.[۳۹] حضرت مثل خورشید، نور را به همه می دهد، بعضی مثل ماه آمادگی دارند و نورانی می شوند و بعضی کم تر و بعضی هم ظلمانی اند و اصلا نور نمی گیرند...

اعتراض بعضی به این‌که تبلیغ رسالت به کفار سودمندنیست و جواب آن ها: و آیه بالا(فذکر) اشاره به تذکر گردانیدن است که به رسول اکرم(ص) امر می نماید مردم را متذکر گردان اگر تذکر و اندرز تو به آنان نفع بخشد.

اعتراض به آیه: این آیه چنین می نماید که تبلیغ رسالت در جایی است که نفع بخشد؛ «فذکر ان نفعت الذکری» لکن در جایی که تذکر نفع نبخشد بر پیغمبر تذکر لازم نیست؛ چنانکه به حکم عقل نیز همین طور است؛ آن کس که پیغمبر دانست و یقین نمود که اندرز و نصیحت در وی تاثیر نمی کند امر و نهی نمودن او معقول نیست.

جواب: آری! چنین است لکن چون مردم در استعداد و قبول و ردّ به طور کلی و به قسمت اولی سه قسمند؛

بعضی دانایان و دانشمندان و مستعد قبول حقند و دانسته و فهمیده از روی بصیرت پیرو حق و حقیقتند. بعضی چنین نیستند لکن حال قبول در

---

[۳۹] ترجمه المیزان ج ۴۰ ص ۱۹۱

آنان هست؛ سخن پیامبران را می پذیرند و تعبدا می پذیرند.

قسم سوم مردمان ملحد و حسود متکبر که یا اصلا در مقام شناسایی حق و باطل نیستند، یا دانسته و فهمیده لجاجت می ورزند و علاوه بر آن که قبول حق نمی کنند با اهل حق ضدیت و دشمنی می نمایند. و این قسم سوم از مردم نسبت به دو قسم اول کم‌ترند.

و مقصود از ارسال رسل و انزال کتب آسمانی آن دو دسته اولند و عمومیت ارشاد، یکی برای اتمام حجت است، و دیگر به دلیل این که معلوم نیست چه کسی حالت اطاعت در او هست و چه کسی نیست، ارسال پیامبران عمومیت دارد.

لکن البته مقصود به خطاب کسانی هستند که قابل هدایتند. «وسیذکر من یخشی» تأیید می نماید این مطلب را، متذکر می شوند و قبول می کنند کسانی که می ترسند و آنان علمایند(انما یخشی اللهَ من عباده العلماء) البته خوف و خشیت فرع شناسایی است؛ کسی که به هیچ وجه خدای خود را نشناسد چگونه از وی می ترسد؟ هرگز چنین نمی شود.[۴۰]

همانا کسی پند گیرد ز کار	که همواره ترسد ز پروردگار
ستم پیشگان می کنند اجتناب	از این پندهای نکو در کتاب
به دوزخ بیفتد به سوزنده نار	هر آن کس که از پند گیرد کنار
نمیرد در آن جایگاه عتیب	نه از زندگانی بیابد نصیب

امید امجد

[۴۰] مخزن عرفان ج ۱۵ ص ۱۰۷

«فذکر ان نفعت الذکری» مرحوم سید طالقانی می‌فرماید: ظاهر آیه این است که تذکر مرادف با ابلاغ نیست. زیرا معنای اصلی تذکر به یاد آوردن چیزی است که از یاد رفته، یا شخص از آن غافل شده، و در این آیه به قرینهٔ «سبح اسم ربک – و ذکراسم ربه» باید منظور همان تذکر اسم رب باشد که منشأ خلق و تسویه و تقدیر و هدایت است و در سرنوشت معنوی و ساختمان ظاهری انسان به صورت کامل در آمده.

و اگر انگیزه های پست و شهوات و عقاید فاسد، فطرت انسانی را منحرف نسازد، و نور آن در میان تاریک های درهم میراثی(وارثی – وراثت اعمال، عقایدی که موجب خاموشی فطرت شود) و اکتسابی یکسره خاموش نشود، برق های تذکر و استدلال نافذ، آن را روشن می نماید؛ و دارنده چنین فطرت را سود می بخشد.

تذکر مانند علاج بیمار است

بنابراین، این گونه تذکر مانند علاج و برگرداندن سلامت بیمار است. و علاج آنگاه سود می بخشد که قدرت دفاع باشد و بیماری چیره نشده باشد. «فذکر بالقرآن من یخاف وعید»

این تذکر باید از کسی باشد که با قدرت تسبیح پیش رفته باشد و از هر بندی رها شده، و به وحی قرآن سراپا نور و حیات و هشیاری گشته. اما باید از افق اعلی صفیر تذکر در دهد، تا غافلان را هشیار و خفتگان را بیدار و مردگان را برانگیزد.

سیذکر من یخشی

کسی که نگران باشد به زودی یاد آورد

«خشیت» نوعی نگرانی و اندیشه ناشی از شعور و عظمت و قدرت و احساس مسؤولیت است و دلالت بر تشخیص و علم شخص دارد؛ مانند انما یخشی الله....(همانا خدا ترسان علما هستند)

به هر صورت چون این گونه نگرانی نشانهٔ زنده بودن شعور وجدانی انسان است، هرگاه غفلت و انصرافی پیش آید با تذکر و تنبه دوباره هشیار و فعال می گردد، تا بیندیشد و مسبح شود و هستی خود را از معرض فناء برهاند و به اسم رب اعلی بپیوندد، و از نگرانی به درآید و اطمینان یابد و خطاب «یا ایتها النفس المطمئنه» شامل حال او گردد.

دل‌مردگان

این نگرانی و اندیشناکی(خشیت) غیر از ترس ناشی از احساس ضرر(خوف) است.

و «یتجنبها الاشقی»؛ ضمیر«ها» راجع به الذکر است، اشقی بسیار شقی(صفت تفصیلی) در مقابل من یخشی است. این تقابل می رساند که اشقی فاقد خشیت و شعور فطری، و دل‌مرده است. اینان هستند که یکسره خود را از تذکر برکنار می‌دارند، و از آن پهلو می‌گیرند (کنار می‌گیرند).

میان من یخشی و اشقی، شقی وسط است، یعنی شقی یکسره دچار جمود وجدان و فطرت نگشته، و به حسب درجهٔ شقاوت، و شرایط

محیط، شاید متذکر شود، وخود را برتر آرد، و راه من یخشی پیش بگیرد، یا مجذوب اشقی شود و از مسیر حرکت و حیات برکنار ماند.[۴۱]

نمونه- می فرماید برنامه عملی پیغمبر(ص) گواه بر این است که برای تبلیغات و تذکرات خود هیچ قید و شرطی قائل نبود و همگان را وعظ می کرد و اندرز می نمود.

و آن جا که قرآن می گوید«سواء علیهم....لا یؤمنون» برای آن‌ها یکسان است؛ چه انذارشان بکنی و چه نکنی؛ این تنها در مورد اقلیتی از مردم است وگرنه اکثریت مردم خواه ناخواه تحت تاثیر سخنان بلیغ و رسا واقع می شوند، منتها بعضی زیاتر، بعضی کم تر، بعضی بسیار کم، به هرحال سخنان سنجیده غالبا اثر دارد.

«سیذکر من یخشی» در آیه بعد به عکس العمل مردم در برابر تذکر و وعظ و اندرز پرداخته. آن ها را به دو گروه تقسیم می کند؛ می فرماید و به زودی آن ها که از خدا می ترسند و احساس مسؤولیت می کنند متذکر می شوند(سیذکر من یخشی).

روح حق طلبی نتیجه تقواست

آری! تا روح خشیت و ترس و یا به تعبیر دیگر روح«حق‌طلبی» و حق‌جویی که مرتبه ای از تقوا است در انسان وجود نداشته باشد، از مواعظ الاهی و تذکرات پیامبران نفعی نمی برد.

---

[۴۱] پرتوی از قرآن ج آخر ص ۱۸ تا ۲۰

لذا در آغاز سوره بقره، قرآن را مایهٔ هدایت برای پرهیزکاران شمرده «هدی للمتقین» فرموده یعنی به زودی آن ها که در قلب چیزی از خشیت خدا و ترس از عقاب او دارند به وسیله قرآن متذکر می شوند و اندرز می‌گیرند.

در آیه بعد به گروه دوم پرداخته می‌فرماید«ویتجنبها الاشقی» اما بدبخت ترین افراد از آن دوری می گزینند. بعضی گفته اند که منظور از «اشقی» در این جا معاندین و دشمنان حق است، چرا که مردم سه گروه هستند: گروهی عارف و آگاه، گروهی متوقف وشاک، گروهی معاند؛ و طبیعی است که گروه اول و دوم از تذکرات منتفع می شوند. تنها گروه سوم است که بهره ای نمی برند و تنها تأثیر تذکر در آن ها همان اتمام حجت است. ضمنا از این آیه استفاده می شود که حضرت گروه سوم را هم مشمول تذکرات خود قرار می داد ولی آن ها دوری می کردند.

قابل توجه این که در این دو آیه شقاوت نقطه مقابل خشیت قرار گرفته در حالی که قاعدتا باید در مقابل سعادت قرار گیرد. دلیل آن این است که ریشهٔ اصلی سعادت و خوشبختی انسان، همان احساس مسؤولیت و خشیت است.

جهنم نتیجه شقاوت ماست

در آیه بعد سرنوشت گروه اخیر را چنین بیان می کند: همان شقاوتمندی که در آتش بزرگ دوزخ(جهنم) وارد می شود، و در آن جای می گیرد، (الذی یصلی النار الکبری).

جمعی گفتند در ظاهر آتش کبری آتش جهنم است که نسبت به آتش دنیا بزرگ تر وسوزنده تر است. و جمعی گفته اند منظور پایین ترین طبقه جهنم و اسفل سافلین است. چرا چنین نباشد که آن ها شقی ترین و معاندترین مردم بودند. و عذاب آن ها باید سخت ترین و هولناک ترین عذاب باشد.[۴۲]

در حدیث- امام صادق(ع) می فرماید:

«ان نارکم هذه جزء من سبعین جزء من نار جهنم و قد اطفئت سبعین مره بالماء ثم التهبت ولولا ذلک ما استطاع آدمی ان یطیقها»

این آتش(جهنم) شما جزئی از هفتاد جزء از آتش جهنم است که هفتاد مرتبه با آب خاموش شده باز شعله ور گردیده، واگر چنین نبود هیچ انسانی قدرت تحمل آن را نمی داشت و نمی توانست در کنار آن قرار گیرد.[۴۳]

و نیز در دعای کمیل که از امیرالمؤمنین(ع) منقول است دربارهٔ مقایسه آتش دنیا و آخرت می گوید:

«علی ذلک بلاء ومکروه قلیل مکثه و یسیر بقائه قصیر مدته»؛ آن بلایی است و مکروهی که توقف آن کم و بقایش مختصر و مدتش کوتاه است. اما آتش آخرت «لا یموت فیها ولا یحیی»

سپس در آن آتش برای همیشه می ماند. نه می میرد که آسوده گردد، و نه حالتی را که در آن است می توان زندگی نام نهاد ؛ بلکه دائم در میان

---

[۴۲] نمونه ج ۲۶ ص ۳۹۸ تا ۴۰۰

[۴۳] بحارالانوار ج ۸ ص ۲۸۸ حدیث ۲۱ به نقل از نمونه

مرگ و زندگی دست و پا می زند و این بدترین بلا و مصیبت آن ها است.

علامه: مراد از نمردن و زنده نشدن این است که بفهماند تا ابد کسی از آن نجات نمی یابد؛ چون نجات به معنای قطع شدن عذاب است و آن به یکی از دو راه است، یا انسان بمیرد، شحص معذب بمیرد، و هستی اش فانی شود، و یا زندگی شقا و بدبختی اش را مبدل به سعادت و عذابش را مبدل به راحت کند.

پس منظور از حیات در خصوص این آیه حیات طیبه و سعادتمندانه است، مانند تعبیری که درباره برخی بیماران می کنیم و می گوییم نه زنده است که آدمی امیدی به وی داشته باشد، نه مرده است که امیدش قطع شود و فراموش گردد.[٤٤]

پس از یذکر به من یخشی ـ اشقی خود به خود، از معرض تذکر کنار می رود. می فرماید: «الذی یصلی النار الکبری ثم لایموت فیها ولا یحیی»

«الذی» آینده اشقی را توصیف می نماید...آن اشقی که از معرض تذکر خود را بر کنار می دارد، در آتش بزرگی خواهد در آمد، سپس نه می میرد در آن و نه زنده می شود.

آن چنانکه روح نگران و جویا، تذکر را می پذیرد و به رب اعلی و تسبیح او می گراید. و شعور فطری اش روشن و پر و بال عقلش باز، و از بند

---

[۴۴] ترجمه المیزان ج ۴۰ ص ۱۹۳ و ۱۹۴.

غرایز آزاد می گردد، بر عکس، کسی که از معرض و پذیرش تذکر خود را کنار زند، و برکنار می دارد، گرفتار عواقب پست می شود، و از حرکت به سوی حیات انسانی باز می ماند. و این منشأ کفر و گناه و سپس آتش-های ناشی از آن است.

از این جهت دوزخی که از کفر و جحود، اندیشه(فکر و عقیده) درگیر می شود، بزرگ‌ترین آتش است که اشقی را در بر، و به کام خود می برد. چون اصل ذات و قوای ادراکی آن ها فانی نمی‌شود، آسایش مرگ ندارند. و چون حرکت حیاتی ندارند، درهای امیدشان بسته می شود و از وزش نسیم رحمت مأیوسند. تغیر و تبدل وضع آن ها همان تبدل و تنوع عذاب است که از آثار تنوع کفر و شرک و گناه می باشد.[۴۵]

بانو امین از راغب اصفهانی در غریب القرآن انواع و اقسام موت را بیان می-کنند.

موت در مقابل حیات انواع و اقسامی دارد

اول- موت نباتی که در انسان و حیوان و نبات موجود است و آن قوه ای است که آن را حیات نباتی نامند و سبب نشو و ارتقاء نباتات است و موت نباتی به فقدان آن قوه است(فقدان رشد)

قوله تعالی«یحی الارض بعد موتها»« احیینا به بلده میتا».

دوم- زائل شدن قوه حاسه مثل قوله تعالی«یا لیتنی مت قبل هذا» (حضرت مریم)

---

[۴۵] پرتوی از قرآن همان ص ۲۰

«أأذا ما مت لسوف اخرج حیا»(مریم،٦٦) (ظاهرا مقصود از زوال قوه حاسه فشار و سختی آن است در موقع مرض و مصیبت).

سوم- فقدان قوهٔ عاقله یعنی جهالت و بی خردی مثل «ومن کان میتا فاحییناه» و همین است مقصود از قوله تعالی« انک لا تسمع الموتی» که اشاره به موت قوه عاقله است.

چهارم: حزن و غمی که حیات را گذر نماید؛ و همین است مقصود از قوله تعالی «و یأتیته الموت من کل مکان و ما هو بمیت».

پنجم- خواب مقابل بیداری چنانچه خواب را موت خفیف گویند مرگ را موت ثقیل نامند. این است که خداوند مرگ را موت نامیده(هو الذی یتوفاکم باللیل).

الله الذی یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها

و قوله تعالی «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء»

و چنانکه گفته اند نفی موت از شهداء به اعتبار حیات روحانی آن هاست و بعضی گویند که مقصود از حیات شهدا نفی حزن است از آن ها.

ششم- موت مقابل حیات حیوانی:

قوله تعالی «کل نفس ذائقه الموت» عبارت از فقدان قوه حیوانی و جدا شدن روح از جسد است(انک میت و انهم میتون) تنبه به این که موت یک امر حتمی است که احدی را از آن گریز نیست. بعضی در توجیه این آیه گفته اند مقصود از میت در این جا جدا شدن روح از بدن نیست بلکه اشاره به

تحلیلات و تغییرات دائمی است؛ زیرا بشر مادامی‌که در دنیا حیات دارد علی الدوام در موت و حیات است. و اجزاء و قوای او جزاً جزاً در راه فنا و اضمحلال سیر می نماید. چنان که شاعر گفته: یموت جزاً فجزاً و قد عبر القوم عن هذا المعنی بالمائت(پایان)

بانو امین- می فرمایند مناسب این آیه همان معنی چهارم موت است. که اشاره به شدت عذاب جهنمیان و آن حزن و اندوهی دارد که دراثر اعمال، اخلاق نکوهیده(بد) بر آنان تاری گردیده. چنانچه در باره آن ها گفته می شود«و یأتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیت» و حیات آن ها را کدر و سخت گردانیده.

خلاصه آیه یکی از اوصاف جهنمیان را تذکر می‌دهد؛ آن سیه بختان در جهنم نمرده اند؛ نه می میرند که از عذاب نجات پیدا کنند، و نه زنده اند به حیات نیکو که از حیات جاودانه لذت ببرند و کامیاب شوند. گویا از شدت عذاب و حزن، دمادم می میرند و زنده می گردند تا آن که طعم عذاب را بچشند مثل آیه "هر چه پوست ها بسوزد دو باره پوستی جدید می روید"[٤٦]

نکته ها

حضرت موسی برای موفقیت در انجام تبلیغ، دو چیز از خدا خواست، یکی سعه صدر و دیگری آسان شدن امر رسالت: «ربی اشرح لی صدری

[۴۶] مخزن العرفان ج ۱۵ ص ۱۰۸ و ۱۰۹ .

و یسر لی امری» [47] خداوند این دو امر را بدون درخواست به پیامبر اسلام عطا فرمود. چنانکه درباره سعه صدر فرمود: «الم نشرح لک صدرک» و درباره آسان شدن امر دعوت در این آیه می فرماید:«و نیسرک للیسری». مراد از «نیسرک» آن است که ای پیامبر! نفس شریف تو را با خلق عظیم و سعه صدر و صفا به سادگی، چنان مهیا می‌کنیم که بتواند وظیفه رسالت را به آسانی و بهترین طریق انجام دهد. کاری می کنیم که تو خود راه آسان را انتخاب کنی که همان راه فطرت است.

شرایط تذکر و موعظه

الف) شرط موعظه، آمادگی واعظ است «نیسرک...فذکر».

ب) تذکر و موعظه باید بر اساس قرآن باشد. «سنقرئک...فذکر»

ج) واعظ باید خود اهل غفلت و نسیان نباشد. «فلا تنسی...فذکر»

د) واعظی موفق است که به امدادهای الاهی امیدوار باشد. «سنقرئک...نیسرک...فذکر».

پیام ها:

تبلیغ دین و دعوت مردم به سوی خدا، مشکلات و سختی های فراوانی در پیش دارد که خداوند وعده داده است مبلّغ دین را یاری دهد و تحمل سختی ها را بر او آسان سازد. «نیسرک للیسری».

---

[47] طه ۲۵ و ۲۶.

۲ ـ به هر کس مأموریتی می دهید، گره کارش را باز کنید. «نیسرک للیسری، فذکر».

۳ ـ تسبیح ما مقدمه کارگشایی خداوند است.«سبح اسم ربک...نیسرک للیسری».

٤ ـ نزول وحی برای تذکر به مردم است. «سنقرئک...فذکر».

۵ ـ شرط تذکره، پندپذیری است و پیامبر نسبت به افراد پندناپذیر مسؤولیتی ندارد. «فذکر ان نفعت الذکری».

٦ ـ تنها افراد خداترس تذکر را می‌پذیرند. «سیذکر من یخشی».

۷ ـ پند دادن افراد خداترس آسان تر است.«نیسرک للیسری...سیذکر من یخشی».

۸ ـ به مبلغ باید دلداری داد که کارش بیهوده نیست. «فذکر...سیذکر».

۹ ـ مبلغ نباید توقع تاثیر فوری داشته باشد.«سیذکر»

۱۰ ـ مشکل کفار دوری خود آنان از قرآن و پیامبر است؛ نه آن که در این دو عنصر پاک، ضعیف یا نقصی باشد.«یتجنبها».

۱۱ ـ قرآن میزان است. پند پذیر آن مدال «یخشی» می‌گیرد، «سیذکر من یخشی» و پند ناپذیر آن لقب «اشقی»دریافت می‌کند. «یتجنبها الاشقی».

۱۲ ـ دوری از پند و پیام قرآن مایه شقاوت است. «یتجنبها الاشقی».

۱۳ـ سیره دائمی تیره بختان دوری از پند است. «یتجنبها» در قالب مضارع برای معنای استمرار و دوام است.

١٤ ـ بدبخت ترین مردم کسی است که خشیت الاهی ندارد. «اشقی» در برابر «یخشی» قرار گرفته است.

١٥ توقع اصلاح همه مردم را نداشته باشید. «سیذکر من یخشی و یتجنبها الاشقی».

١٦ ـ عامل پذیرش و عدم پذیرش در درون خود انسان است.«یخشی...اشقی».

١٧ ـ کیفر به مقدار خباثت است. «اشقی ـ النار الکبری»

١٨ـ دوزخ برای گروهی ابدی و همیشگی است. «لا یموت فیها و لا یحیی».

١٩ ـ خلود در دوزخ، طبیعت دوزخیان را تغییر نمی دهد که دیگر از آتش رنج نبرند؛ بلکه دائم در شکنجه هستند. «لایموت فیها و لایحیی».[48]

---

[48] تفسیر نور ج ۱۲ ص۴۵۳ و ۴۵۴

فصل هفتم

راه‌های رسیدن به خوشبختی

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکَّی وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّی

رستگاری یافت او خود بی‌شکی   کز خطا و کفر شد پاک و ذکی
یاد کرد او نام ربش پس نماز   کرد ز آن پس ان که خواند او به راز
گفته‌اند از ذکر قلب است آن مراد   و ز تزکی مر تصدق با سداد[۴۹]

«قد افلح من تزکی» قد، تأکید و تحقق فعل را می رساند. «فلاح» آزاد شدن از بند و عذاب و رسیدن به امن و آسایش است. «تزکی» وزن تزکی اشعار به کوشش، یا پذیرشی دارد، که به رشد می رساند.[۵۰]

با توجه به این که در آیات قبل اشاره به مجازات سخت کفار معاند و دشمنان حق شده بود، در بیان حال و عاقبت آدم شقی، و در مقام حال کسانی برآمده که رستگار شدند، و در این بحث به نجات اهل ایمان و

[۴۹] تفسیر منظومه صفی.

[۵۰] پرتوی از قرآن ج آخر همین سوره

عوامل این نجات اشاره می کند، می فرماید: آنان کسانی هستند که تزکیه نفس نموده اند، و در مقام مجاهده با نفس برآمده و آنچه صفات ذمیمه و اخلاق نکوهیده در خود یافتند با کوشش بسیار از خود مرتفع نمودند و خود را مهذب و خالی از غل و غش طبیعت گردانیدند.

منظور از تزکیه چیست؟

«قد افلح من تزکی» کلمه «تزکی» به معنای «در پی پاک شدن» است و در این جا منظور پاک شدن از لوث تعلقات مادی دنیوی است که آدمی را از امر آخرت منصرف و مشغول می کند؛ به دلیل آن که دنبالش فرمود: «بل تؤثرون الحیاه الدنیا».

و دیگر منظور از تزکیه برگشتن به خدا است و توبه کردن؛ و چون یکی از وسائلی که انسان را از فرو رفتگی در مادیات حفظ می‌کند توبه است و نیز انفاق در راه خدا هم که باز دل را از تعلقات مالی پاک می‌کند و این‌که دستور داده اند قبل از نماز وضو بگیریم و وضو گرفتن را هم تطهیر خوانده اند، در حقیقت خواسته اند طهارت از قذارت‌هایی که صورت و دست و پای انسان در اشتغال به امور دنیا به خود می گیرد مجسم و ممثل کرده باشند.[۵۱]

---

[۵۱] ترجمه المیزان ج ۴۰ ص ۱۹۴.

قد افلح من تزکی

به پالایش نفس هر کس شتافت بشد رستگار و سعادت بیافت

در رستگاری بر او گشـت بـاز که می خواند با یاد یزدان نماز[۵۲]

مسلما رستگار می شود کسی که خود را تزکیه کند «و ذکر اسم ربه فصلی» و نام پروردگار را به یاد آورد، و به دنبال آن نماز بخواند. بنابراین عامل پیروزی و فلاح و سعادت را از سه چیز می‌داند: «تزکیه»، «ذکر نام رب» و «به جا آوردن نماز».

پاک سازی روح از شرک است، به قرینه آیات قبل، و نیز به قرینه این که مهم ترین پاکسازی همان پاکسازی از شرک است. و دیگر این که منظور پاکسازی دل از رذائل اخلاقی و انجام عمل صالح است، به قرینه آیات فلاح در قرآن از جمله: «قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون....هم العادون»

و به قرینه آیه ۹ سوره شمس که بعد از ذکر مسأله تقوا و فجور می فرماید: «قد افلح من ذکاها» رستگار و سعادتمند شد کسی که نفس خود را از فجور و اعمال زشت پاک کرده و به زینت تقوا بیاراست. بعضی تزکیه را به معنی صدقه دانسته اند. دیگر این که منظور زکات فطره در روز عید فطر است که اول باید زکات را پرداخت و بعد نماز عید را به جا آورد.(که در روایات متعدد آمده است).

---

[۵۲] امید مجد

در این جا سؤال مطرح است که سوره اعلی مکی است و در مکه نه زکات فطره مقرر شده بود و نه روزه ماه مبارک رمضان و نه مراسم نماز عید فطر. دو احتمال ممکن است یکی این که: آیات آخر سوره مدنی باشند. و نیز احتمال قوی وجود دارد که تفسیرفوق از قبیل بیان یک مصداق روشن تطبیق آیه برفرد واضح است. مهم این که تزکیه معنی وسیعی دارد که همهٔ این مفاهیم را دربر می گیرد.

هم پاکسازی روح از آلودگی شرک، و هم پاکسازی از اخلاق رذیله(کینه، حسد، بخل، غرور، تکبر،خود بزرگ بینی)، و هم پاکسازی عمل از محرمات و هرگونه ریا، و هم پاکسازی مال و جان به وسیلهٔ دادن زکات در راه خدا زیرا طبق آیه «خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها...»(از اموال آن ها صدقه ای(زکات) بگیر تا آن ها را به وسیله آن پاکسازی و تزکیه کنی) زکات دادن سبب پاکی روح و جان است.

بنابراین تمام تفسیرها ممکن است در معنی تفسیر آیه جمع باشند. قابل توجه این که(قد افلح من تزکا وذکر اسم ربه فصلی) در آیات فوق اول سخن از تزکیه بعد ذکر پروردگار بعد نماز است.

سه راه عملی برای سعادت

به گفته مفسرین، مراحل عملی مکلف سه مرحله است(آیات فوق در سه جمله اشاره به این مراحل کرده) اول: ازاله عقائد فاسده از قلب، سپس حضور معرفه الله و صفات و اسماء او در دل، و سوم اشتغال به خدمت.

نکته قابل توجه این که: نماز را فرع بر ذکر پروردگار می شمرد، به خاطر آن است که تا به یاد او(خدا) نیفتد و نور ایمان در دل او پرتو افکن نشود به نمازنمی ایستد. به علاوه نمازی ارزشمند است که توأم با ذکر او و ناشی از یاد او باشد.

و این که برخی ذکر پروردگار را تنها به معنی «الله اکبر» یا «بسم الله الرحمن الرحیم» در آغاز نماز تفسیر کرده اند در حقیقت بیان مصداق هایی از آن است.[۵۳]

و نیز بانو امین در تفسیر خود می فرمایند: پس از بیان حال و سر انجام آدم شقی در مقام حال کسانی بر آمده که رستگار گردیده اند و آنان کسانی می باشند که تزکیه نفس نموده اند، و در مقام مجاهده با نفس برآمده، و آنچه از صفات ذمیمه و اخلاق نکوهیده در خود یافتند، با کوشش بسیار از خود مرتفع نمودند و خود را مهذب و خالی از غل و غش طبیعت گردانیدند. و پس از آن که قلب و دل آنان پاک و پاکیزه گردیده، با روح پاک نورانی پروردگار خود را یاد نموده و در مقام نماز و اطاعت برآمدند.

[۵۳] نمونه ج ۲۶ ص ۴۰۲ تا ۴۰۴

طلوع نور معرفت و محبت الاهی در قلب

آری! در صورتی ذکر و دعا و نماز و یاد خدا در قلب تأثیر می کند و آن را اجلا می دهد و دل و روح آدمی را زنده و مسرور و نورانی می گرداند، که با تزکیه نفس توأم باشد. دلی که آلوده به کثافات اخلاقی و خود پسندی و گرفتار هزار گونه آرزو و آمال دنیوی گردیده، کجا دیگر در آن محلی باقی می‌ماند که از قبل ذکر و دعا و نماز و نور معرفت و محبت الاهی در آن طلوع کند، و جدول های دل را روشن گرداند و محل تلألؤ انوار فیض احدی گردد(مثال: اگر شرایین قلب بسته باشد چگونه خون جریان می یابد؟) هرگز ممکن نیست؛ چنین دلی با خزف یکسان است.[٥٤]

این آیه نگرانی و راه نجات یافتن را که از آیه قبل پیش آمده می نماید؛ در حقیقت و بدون تردید رسته(رها شده) و رستگار شده است کسی که تزکیه پذیرد و با کوشش، خود را از بندها و عقاید فاسد پاک گرداند،(تخلیه و تحلیه) و شخصیت خود را برتر آرد(بهتر کند). این کوشش و پذیرش در دو جهت باید باشد؛ یکی آن که از محیط فاسد و آلوده و پستی و آلودگان حریم گیرد، و دیگر این که به تزکیه نفس از بدی ها و انحراف های فکری و اخلاقی بپردازد.

---

[۵۴] مخزن العرفان ج ۱۵ ص ۱۰۹ و ۱۱۰.

«و ذکر اسم ربه فصلی» معنای اولی و اصلی ذکر، یادآوری چیزی است که از یاد رفته، یا از آن غفلت شده؛ چون ذکر به زبان آوردن، نمودار یاد آمده یا موجب یادآوری دیگری است. بدین معنی نیز شهرت یافته.(فاذکرونی اذکرکم – اذکر فی الکتاب مریم).

یا قرینه لفظی مانند: «واذکر ربک اذا نسیت – و اذکر ربک فی نفسک» مقصود همان به خاطر آوردن است. و قرائنی هم در بعضی آیات است که معنای به زبان آوردن است (واذکرنی عند ربک) «فذکر ان نفعت الذکری» بنابراین ذکر در این آیه باید به معنای همان یادآوردن باشد.

و آیات «سبح اسم ربک – فذکر ان نفعت الذکری– سیذکر من یخشی...» مؤید همین معنی است. چون اسم رب و اشعهٔ صفات منعکس از آن در سراسر خلق، تسویه و تقدیر، آشکار است. نادیده گرفتن و غفلت از آن از آلودگی نفس و تاریکی وجدان است، پس همین که نفس تزکیه شد و از خودبینی و دود شهوت پاک گردید، شعاع رب برآن می تابد، و این ذکر و تابش، خشوع و گرایشی می آورد که حقیقت صلاۀ است، و اعمال و حرکات ظاهر مظهر آن می‌باشد.بنا به ترتیب آیات و تعمیم قد افلح من تزکی، طریق سلوک عمومی، تزکیه و تذکر و صلاۀ است. تا سالک در مجرای تسبیح درآید و به اسم رب گراید، گرچه تسبیح رب اعلی به دلیل امر خاص(سبح) مخصوص مخاطب عالی‌مقام می‌باشد.[۵۵]

---

[۵۵] پرتوی از قرآن ج آخر ص ۲۱.

نکته ها

۱ ـ تزکیه، آن است که فکر از عقاید فاسد، و نفس از اخلاق فاسد، و اعضا از رفتار فاسد پاک شود و زکات پاک کردن روح از حرص و بخل و مال از حقوق محرومان است

۲ـ در مکتب انبیاء رستگاران پاکان هستند: «قد افلح من تزکی» ولی در مکتب طاغوتیان، رستگاران زورمندانند. فرعون گفت: هر کس پیروز شود رستگار است. «قد افلح الیوم من استعلی».[٥٦]

۳ـ در قرآن رستگاری قطعی، هم برای مؤمنین آمده: «قد افلح المؤمنون»[٥٧] و هم برای کسانی که خود را تزکیه کرده باشند.

قرآن در پایان برخی آیات می فرماید: امید است رستگار شوید: «لعلکم تفلحون» زیرا کار خیر از افرادی که تزکیه نکرده اند، با ریا و غرور و گناه و منت گذاری محو می شود. ولی درباره تزکیه شدگان می فرماید: قطعا رستگارند.«قد افلح من تزکی» [٥٨]

---

[۵۶] طه ۶۵

[۵۷] مؤمنون ۱

[۵۸] تفسیر نور ج ۱۲ ص ۴۵۵.

فصل هشتم

بحثی درباره تزکیه

«قد افلح من تزکی»

در اهمیت "تزکیه" همین بس که در قرآن کریم به صورت استثنایی به یازده قسم از جانب خدای سبحان در سوره شمس اشاره شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها، وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها، وَ النَّهارِ إِذا جَلاَّها، وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشاها، وَ السَّماءِ وَ ما بَناها، وَ الْأَرْضِ وَ ما طَحاها، وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها، فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکَّاها، وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها[۵۹]

سوگند به آفتاب و روشنی‌اش به هنگام چاشت، و سوگند به ماه چون از پی آن برآید، و سوگند به روز چون گیتی را روشن کند، و سوگند به شب چون فرو پوشدش، و سوگند به آسمان و آن که آن را بر آورده، و سوگند به زمین و آن که آن را بگسترده، و سوگند به نفس و آن که نیکویش بیافریده، سپس بدی ها و پرهیزگاری هایش را به او الهام کرده، که: هر که در پاکی آن کوشید رستگار شد، و هر که در پلیدی‌اش فرو پوشید نومید گردید.

---

[۵۹] سوره شمس

بیش ترین قسم‌های قرآنی در سوره شمس است، می فرماید:

وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها * و الْقَمَرِ إِذا تَلاها * وَ النَّهارِ إِذا جَلاَّها * وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشاها، وَ السَّماءِ وَ ما بَناها، وَ الْأَرْضِ وَ ما طَحاها

(ای انسان!) قسم به خورشید و ماه، قسم به زمین و آسمان، قسم به شب و روز، و...به خالق هستی بخش آن ها؛ این چنین قسم یاد می کند!

کمی در این آیات تامل کنیم که خداوند بعد از این که به مخلوقات عظیمش چون آسمان و زمین و خورشید... چنین قسم یاد می کند چه موضوع مهمی را می خواهد به بشر بفهماند؟!

بله درست فهمیدیم،آری برای فهماندن فقط یک موضوع است «قد افلح من زکاها»، به همه این ها قسم، هر کس نفس خود را تزکیه کرد رستگار شد(سعادتمند می شود).

و بعد گروه مخالف را هم بیان می کند و می فرماید: «قد خاب من دساها» هر کس در پی تزکیه نفس نباشد(آلوده به گناه و معصیت شده) از الطاف الاهی محروم می گردد. پس قرآن می فرماید: تنها راه نجات و رستگاری، تزکیه و خودسازی و دوری از گناه و معصیت است.

خود شناسی و خدا شناسی

بیان شد که تزکیه، آن است که فکر از عقاید فاسد، و نفس از اخلاق فاسد، و اعضا از رفتار فاسد پاک شود و نیز پاک کردن روح از حرص و بخل و... پس باید «نفس خود» را شناخت تا بتوان برای تزکیه آن قدمی

برداشت؛ یعنی ضرورت «خودشناسی»، و در روایات نیز خودشناسی و خداشناسی ملازم یکدیگر بیان شده؛ «من عرف نفسه فقد عرف ربه» و به عکس آن هم گفته شده.برای روشن شدن معرفت نفس و سیر انفسی از عکس نقیض حدیث معرفت نفس و یک آیه شریفه باید استفاده کرد.

"من عرف نفسه فقد عرف ربه" این قضیه است.

نقیض آن "من عرف ربه عرف نفسه" می شود.

عکس نقیض آن "من لم یعرف ربه لم یعرف نفسه" می شود که مترادف این قضیه است:

"من نسی ربه نسی نفسه" ؛ و این قضیه به منزله آیه:

و لا تکونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم اولائک هم الفاسقون[۶۰]

است. در نتیجه این آیه به منزله عکس نقیض حدیث است. پس اگر حدیث مذکور بر فرض محال سند نداشته باشد -که دارد؛ زیرا به صورت متواتر معنوی نقل شده- آیه شریفه مستند آن به حساب می آید. حدیثی منسوب به امام علی(ع) است که می فرماید: «رحم الله امرأ عرف من این و الی این و فی این».

و مرحوم صدر المتالهین در شرح اصول کافی (جلد ۱، ص ۵۷۱) به عبارتی منسوب به امیر المومنین علیه السلام اشاره می کنند که متن آن چنین است:

---

[۶۰] حشر ۱۹

«روی عن امیر المؤمنین علیه السلام حیث قال: «رحم اللّه امرئ اعد لنفسه و استعد لرمسه و علم من این و فی این و الی این» و همین طور ایشان در مفاتیح الغیب در توضیح این بیان می فرماید:

«مِنْ اَیْنَ» اشاره به معرفت مبدأ است.

«فی اَیْنَ» اشاره به معرفت طریق است.

«اِلی اَیْنَ» اشاره به معرفت معاد است.

ملّای رومی هم این مفاهیم را به نظم آورده و می گوید:

روزها فکر من این است و همه شب سخنم
که چرا غافل از احوال دل خویشتنم
از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود
به کجا می روم آخر ننمایی وطنم
مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا
یا چه بود است مراد وی از این ساختنم
مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک
چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم
ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست
به هوای سر کویش پر و بالی بزنم

مراحل و شؤون نفس

واژه نفس در قرآن به انواع مختلف ذکر شده، گفته شده: نفس مراحل و شؤون مختلفی دارد که در سیر انفسی بسیار کاربرد دارد و لازم است تبیین شود. البته نفس یک حقیقت بسیط و واحدی است که ذو شئون است؛ به قول حاج ملا هادی سبزواری در منظومه:

النفس فی وحدته کل القوی　　　و فعلها فی فعله قد انطوی

یعنی نفس در وحدت حقیقی که در سایه وحدت حقه حقیقی حق تعالی دارد با قوای ظاهری و باطنی یکپارچگی و اتحاد دارد به طوری که افعال قوای ظاهری و باطنی در فعل نفس جلوه
گر می شود. بدن کارها را انجام می دهد ولی نفس می گوید من انجام دادم. "معرفت نفس" بصیرت می آورد، یعنی انسان حق را از باطل تشخیص می دهد. این با جهاد اصغر و اوسط و اکبر به دست می آید.

در تو آن مردی نمی بینم که کافر بشکنی
بشکن ار مردی هوای نفس کافر کیش را

مـادر بت هـا بـت نفـس شـمـاست
زآن که آن مار است و این بت اژدهاست

حالات نفس در قرآن

حال کمی با نفس آشنا شویم، در قرآن برای نفس، مراتب یا حالاتی را بیان می کند مانند:

نفس مسوّله: از تسویل به معنی ارائه تصویر زشت به صورت زیبا و بر عکس می باشد مانند

"اَلَّذینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً"[۶۱]

نفس مسوّله روح را اسیر می کند؛ در نتیجه روح فرمانبر نفس می شود؛ مانند اسارت روح قابیل در چنگال نفس مسوّله که منجر به زیبا جلوه دادن قتل برادرش هابیل شد.

"فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخیهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرینَ"[۶۲]

و یا نفس مسوّله برادران یوسف که نقشه قتل برادر، و سپس به افکندن او در چاه، تن در دادند.

"قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمیلٌ عَسَی اللَّهُ أَنْ یَأْتِیَنی بِهِمْ جَمیعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلیمُ الْحَکیمُ"[۶۳]

و یا نفس مسوّله سامری که با استفاده از مکاشفه، گوساله پرستی راه انداخت.

"قالَ بَصُرْتُ بِما لَمْ یَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُها وَ کَذلِکَ سَوَّلَتْ لی نَفْسی" [۶۴]

گفت: من چیزی دیدم که آن ها نمی‌دیدند. مشتی از خاکی که نقش پای آن رسول بر آن بود برگرفتم و در آن پیکر افکندم و نفس من این کار را در چشم من بیاراست.

---

[۶۱] کهف ۱۰۴

[۶۲] مائده ۳۰

[۶۳] یوسف ۸۳

[۶۴] طه ۹۶

و بیش تر از حالات نفس در کلام علمای اخلاق، اشاره به «نفس اماره، لوامه، مطمئنه» ذکر شده.

"نفس اماره": یعنی به منکر بسیار امر می کند و از معروف بسیار باز می دارد، و اگر رحمت و عنایت الاهی شامل حال بنده اش نشود، ممکن است گرفتاری های بسیاری به دنبال بیاورد، حضرت یوسف هم از نفس اماره می نالد و به خدا پناه می برد که در سوره یوسف می خوانیم:

ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ

كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ [۶۵]

و نیز امام علی(ع) فرمود: «کم من عقل اسیر تحت هوی امیر»

"نفس لوامه": یعنی وجدان بیدار و ملامتگر که از شئون مثبت نفس می باشد؛ مثلا در تبهکاری یا کوتاهی در کمال، از درون خود را سرزنش می کند مانند: "و لا اقسم بالنفس اللوامة"[۶۶]

و از عظمت این حالت نفس، این که خداوند در سوره قیامت می فرماید: قسم می خورم به روز قیامت و قسم می خورم به نفس ملامتگر. از مراحل خوب و حالت دیگر نفس،«نفس ملهمه»، و مطمئنه، راضیه و مرضیه است.

---

[۶۵] یوسف ۲۴

[۶۶] قیامت ۲

نفس ملهمه": یعنی نفس الهام گر که از شؤون مثبت و عالی نفس می باشد مانند: "و نفس و ما سواها فالهمها فجورها و تقواها"[۶۷].

"نفس مطمئنه": یعنی نفس آرامش یافته که عالی ترین مرحله آن می باشد مانند: "یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة"[۶۸]

نفس مطمئنه اول به مقام نفس راضیه می رسد؛ یعنی نفس از حق تعالی راضی است ولی معلوم نیست که حق هم از او راضی است یا نه. یکی از مقامات خوب نفس(مقام رضا) است که از مقامات مهم سیر انفسی است. مرحوم سبزواری در پایان منظومه می گوید: شاد بودن به قضای الاهی مقام رضاست و صاحب مقام رضا به قضا هرگز اعتراض نمی کند...

" نفس مرضیه"، یک درجه بالاتر از نفس راضیه است؛ زیرا حق تعالی نیز از او راضی است که نفس مرضیه می شود. این چنین نفسی مخاطب به خطاب "فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی" می شود. این تعبیر "جنتی" منحصر به فرد در قرآن است که اشاره به جنت خاصی دارد، که خداوند به خود نسبت داده و مقام بسیار عظیم و درجات عالیه ای برای مقربین سالکین الی الله است.

حیات طیبه

نتیجه سیر الی الله و تزکیه نفس "حیات طیبه" ای است که آثار بسیار بر آن مترتب می باشد.

---

[۶۷] شمس
[۶۸] فجر

قرآن می فرماید:

"مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ"[۶۹]

هرکس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، بدو(در این دنیا) زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم و(در آن دنیا) پاداش(کارهای خوب و متوسّط و عالی) آنان را بر طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد.

توضیحات: «فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً»: حتماً بدو زندگی خوشایند و پاکیزه‌ای می‌بخشیم. مراد زندگی فردی لبریز از قناعت و رضایت و شکیبایی بر مصائب جهان و شکر بر نعمت های یزدان، و به تبع آن زندگی جمعی قرین با آرامش و امنیّت و رفاه و صلح و صفا و محبّت و دوستی و تعاون و همکاری و دیگر مفاهیم سازنده انسانی است.

حیات طیبه حیاتی برتر از حیات حیوانی و مانند آن است و دارای آثار و خواصی است. با در نظر گرفتن آنان که از راه حق و تعالیم وحی دور شدند و در نتیجه حیات آن‌ها آتش جهنمی شد که «لا یحیی فیها و لا یموت»، عده ای از حیات طیبه برخوردار می شوند هم در دنیا به آرامش و صلح و صفا می رسند، و هم در آخرت از نعمت ها و الطاف الاهی بر خوردار می شوند. پس برای هر عاقلی واضح و روشن است که سبب شرافت بنی آدم (انسان) بر سایر حیوانات، دفع ملکات ردیه و صفات رذائل، و کسب

---

[۶۹] نحل ۹۷

اخلاق حمیده و تحصیل فضائل است، و به حکم محکم عقل و نص مستفیض نقل، بر هر یک از افراد و سالکین منهج سداد لازم است که: اولاً از آیینه دل زنگ رذائل را زائل، و بعد از آن به حلل فضائل آن را نائل سازد، چنانچه گفته شده:

روی جانان طلبی آینه را قابل ساز

و نه هرگز گل نسرین ندهد آهن و روی

لذا [خود شناسی و خدا شناسی مقدمه تزکیه و سیر الی الله است]. و نیز ظاهر است که تخلیه از صفات ناپسند، و تحلیه به ملکات ارجمند، موقوف است بر شناختن آن ها و کیفیت معالجات مقرره، و متکفل تفصیل این مطالب علم اخلاق است و علمای ما «رضوان الله علیهم» در این علم کتاب‌های بسیار تالیف کرده‌اند.[۷۰]

شناختی اجمالی از انسان

بدان که آدمی مرکب از دو چیز است:

یکی این بدن ظاهر که آن را «تن» گویند؛ و از جنس این عالم است؛ و ماده بدنی انسان از عناصری است که گفته شده چهار عنصر آب، خاک، هوا و آتش؛ و بعضی ۱۰٤ عنصر را بیان می کنند؛ و گفته شده ماده بدنی انسان پدید آمده از این عناصر است.

---

[۷۰] خلاصه معراج السعاده ـ حاج عباس قمی

و دیگر، «نفس» که آن را روح و جان و عقل و دل نیز گویند، و این جوهر مجرده ای است از عالم ملکوت، و به سبب همین گوهر است که آدمی بر سایر حیوانات ترجیح دارد.

در معراج السعاده آمده است «و آنچه به سبب آن آدمی بر سایر حیوانات ترجیح دارد همان «نفس» است که از جنس ملائکه مقدسه است، و بدن امری عاریت و حکم مَرکب از برای نفس دارد که بدان مرکب سوار شده از عالم اصلی و موطن حقیقی به این دنیا آمده تا از برای خود تجارتی کند».[۷۱]

حال که دانسته شد «انسان موجودی دو بُعدی است» پس بدان که، برای آدمی، به سبب این دو جزء، المی و لذتی، و محنتی و راحتی می باشد؛ آلام بدن عبارت است از امراض و بیماری ها، و علم طب موضوع است برای آن امراض و معالجه آن ها؛ و بیماری های «روح» عبارتند از اخلاق رذیله که موجب هلاکت سرمدیّه است، و صحت روح اتصاف او است به اوصاف قدسیّه.

پس همچنان که آدمی در امراض تن نیاز به طبیب و شرب دوا، و پرهیز از اموری که مانع صحت او، و در نتیجه محرومیت از استفاده و بهره مند شدن از بعضی غذاها و لذات دیگر است، پس در دفع امراض روحی احوَج است به معالجه و رجوع به علم اخلاق؛

---

[۷۱] معراج السعاده ـ چاپ انتشارات جاویدان ص ۹ ـ به نقل از خلاصه جامع السعادات، شیخ عباس قمی

زیرا بیماری روح، انسان را از رسیدن به لذات ابدیّه و سعادت سرمدیّه باز می دارد ؛ و با غفلت از این امراض و معالجه آن ها، و رفع موانع راه کمال، انسان خود را از نعمت ها و الطاف الاهی محروم می دارد.

پس بدان که سعادت مطلق حاصل نمی شود مگر این که صفحه نفس در جمیع اوقات از همه اخلاق ذمیمه پاک گردد، و آن گاه به صفات حسنه محلّی باشد، و اصلاح نفس از همه امراض است که موجب سعادت ابدیّه می گردد. پس بیماری های روح را آسان نگیر و معالجه آن را بازیچه مشمار، و صحت روح را با صحت بدن مقایسه مکن، و رذائل اخلاقی را اندک مشمار.[۷۲]

و در آیات که ذکر شد تدبر کن: "قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها، وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسَّاها» (هر که در پاکی آن کوشید رستگار شد) و نیز آیه «قد افلح من تزکی»

به پالایش نفس هر کس شتافت بشد رستگار و سعادت بیافت

فلاح و سعادت از آن کسی است که نفس خود را از صفات رذیله پاک کند و با قلب سلیم خدای خود را ملاقات کند، قلبی سالم از هر چه مانع راه اوست برای رسیدن به تکامل و سعادت دائمی و ابدی.

شباهت علم اخلاق به علم طب

بدان که همچنانکه اگر کسی فاقد صفات کمالی است، (مثل هر اخلاق حسنه‌ای) سعی در تحصیل آن و ازاله ضدش بر او لازم است، (بخیل

---

[۷۲] خلاصه معراج السعاده، ص ۵ و ۶ با کمی تصرف .

می‌خواهد کریم شود، یا جاهل می خواهد عالم شود)، همچنین صفت کمالی که از برای آدمی حاصل است، جهد در محافظت و ابقای آن واجب است. مانند صحت بدن، چون اگر کسی مریض شد برای سلامتی خود سعی می نماید تا صحت خود را در یابد، و اگر سالم و سلامت باشد، باید مراعات حفظ سلامتی خود نماید.

از این جهت است که فن طب را به دو قسم تقسیم کرده اند:

اول: «حفظ صحت»، که گفته اند: «الوقایه خیر من العلاج» یعنی پیشگیری بهتر و آسان تر از علاج است. و دوم «دفع مرض»، و آن این که اگر کسی مریض شد برای دفع مرض و شفای خود از بیماری سعی نماید. در مرحله اول باید بیماری را شناخت تا دوای مناسب آن فراهم شود.

مملکت تن و قوای آن

حال به بیان قوای انسانی و سبب انحراف از طریق پسندیده، و بیان اصولی که سبب اخلاق ذمیمه هستند، و نیز بیانی در رابطه با قوای انسانی و مملکت تن آدمی.

درباره این موضوع در کتب اخلاقی مطالب بسیار نوشته شد[۷۳] در کتاب جامع السعاده موضوع نفس و قوای آن را بسیار جالب و شیرین بیان کرده که برای تزکیه نفس بسیار راهگشا است.

---

[۷۳] کتاب معراج السعاده و جامع السعادات(نراقی) و نیز کتابی از مؤلف این سطور به نام «صفای دل» که به زبانی ساده در این باره به عنوان درس القاء و تقریبا برداشتی از این کتب است.

می فرماید: اول بدانیم که «روح» در مملکت تن به منزله سلطان است؛ و از برای او از اعضا و جوارح لشکر و خدم بسیار است که هر یک را خدمتی مقرر و شغل معین است؛ و از میان این ها چهار قوه است که حکمران مملکت و سرداران لشکرند، و سایر قوی زیردستان و فرمان بردارند؛ و این چهار قوّه:

یکی از «عقل» است که به منزله وزیر است برای روح.

دوم «شهوت» است که مانند عامل خراج است، و طمّاع و دروغ زن و همیشه مخالف با عقل است.

سوم «غضب» است که مانند شحنه(داروغه و مأمور انتظامات شهر)، تیز و بی باک و شریر است، و پیوسته خواهد که سلطان و پادشاه(روح) فریب او خورده و به آنچه گوید عمل کند، و فرمان عقل را اطاعت ننماید.

چهارم «وهم» است که شغل او مکر و حیله و خیانت و تلبیس و فتنه است، و می خواهد که سلطان مملکت بدن مطیع او باشد. و بدان که پیوسته مملکت بدن میدان محاربه ایشان است تا این که غلبه کلیه از برای یکی از این قوا حاصل شود و دیگران مقهور حکم گردند، و منشأ نزاع، قوه عاقله است، که مانع سایر قوا می‌شود از آن که آثار خود را به ظهور برساند؛

اما آن سه قوه دیگر، با هم نزاعی ندارند از آن جهت که هیچ یک به خودی خود منکر فعل دیگری نیستند مگر به اشاره عقل.[۷۴]

[۷۴] همان خلاصه معراج السعاده ص ۷ و ۸.

دانستیم که حاکم در مملکت وجود انسان چهار قوه «عقلیه، وهمیه، شهویه و غضبیه» می باشد که خداوند برای مصالحی بشر را با این قوا همراه کرده ولی باید انسان سعی کند برای تعدیل آن ها، یعنی این قوا به حد اعتدال برسند، نه افراط و نه تفریط؛ زیرا تمایل این قوا به هر طرف سبب امراضی برای نفس می شوند. که در کتب اخلاقی بزرگان بخصوص کتاب جامع السعاده مفصل ذکر شده است.

ترتیب برای تهذیب

اولین قوه ای از انسان که شکل می گیرد قوه شهویه است؛

نوزادی که تازه متولد می شود به دنبال غذا می گردد و با پستان مادر و نوشیدن شیر آرام می گیرد؛ لذا اولین قوه ای که در نوزاد فعال می شود قوه شهویه است و بعد قوه غضبیه، زیرا برای رفع گرسنگی گریه می کند. برای اصلاح و تکامل نفس، باید همان ترتیب را رعایت کرد، یعنی ابتدا در تهذیب «**قوه شهویه**» سعی شود، و صفت «**عفت**» را که از فضائل این قوه است اکتساب کند.

و بعد از آن به تهذیب و تزکیه «**قوه غضبیه**» پرداخت و صفت «**شجاعت**» را که از فضائل این قوه است اکتساب و تحصیل نمود. و سپس در تکمیل «**قوه عاقله**» سعی و کوشش نماید، تا فضیلت «**حکمت**» را به دست آورد.

و چنانکه به این ترتیب آدمی در تهذیب نفس و تحصیل اخلاق حسنه کوشد، به آسانی و سهولت جام سعادت را خواهد نوشید، و ثمره این

ترتیب، تسهیل اخلاق و آسانی آن است؛ زیرا شکی نیست که انقیاد و تزکیه قوه شهویه آسان تر از قوه غضبیه است.

و نیز گذشتن از قدر زاید از ضروریات غذا و شهوت، از ترک جاه، و برتری و ریاست و سروَری، بسی آسان تر است. و آن هم، از نیکی در مقابل بدی، و اغماض از انتقام آسان تر است. پس تسخیر قوه شهویه در ابتدا اسهل است، و بعد از آن فی الجمله قوتی از برای عاقله حاصل می شود، و ملکه تسخیر قوه غضبیه نیز به سهولت میسر می شود، و بعد از تسخیر این دو قوه، تحصیل ملکه حکمت، که از آن دو صعب تر است به آسانی ممکن می گردد.

و اگر کسی این ترتیب را رعایت نکند، این طور نیست که تکامل خود و تهذیب اخلاق از برای او ممکن نباشد، بلکه به دشواری و صعوبت حاصل می شود.

پس طالب سعادت ابدی، باید در هیچ حالی دست از طلب برندارد، و از رحمت خدا ناامید نشود، و در طلب بکوشد، و کمر همت ببندد، و با توکل به خدا، طلب تأیید، و توفیق از پروردگار شفیق و مجید نماید.

ادب حضور

تطهیر، از نظر خواص از قذرات معنویه است. قذرات معنویه(یعنی) صفات رذیله، صفات رذیله، کثافات است. و چنین فردی را به قرب

الاهی و در زمره بندگان خاص خدا و بهشت موعود، راه نمی دهند آدمی(با صفات رذیله) به جایگاه رفیع راه ندارد.

حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه

هر که را نیست ادب لایق صحبت نبود

کسی که دارای ادب حضور نیست و صفاتی که باید به آن ها مؤدب بشود ندارد، این آدم آلوده است راهش نمی دهند.[۷۵]

لذا در اولین قدم برای تزکیه، باید به طهارت درون و باطن پرداخت و در کلام بزرگان برای سالکین سیر الی الله به طهارت ظاهر و طهارت باطن سفارش شده و بیاناتی دارند. که سالک باید آن ها را رعایت کند.

مراتب طهارت ظاهری

"طهارت بدن" از ادناس و قاذورات، و طهارت حواس از اطلاق و رها کردن آن ها در ادراکاتی که نیاز بدان ها نیست. "طهارت أعضاء" و رها کردن آن ها، از تصرفات خارج از دایره اعتدال که به حسب شرع و عقل معلوم است. و بخصوص لسان را دو طهارت است؛ یکی صمت از ما لا یعنی، و دیگر مراعات عدل در آنچه که از آن تعبیر می کند، نه به نقص بیان درباره آن جائز باشد، و نه وصفش بدانچه که موصوف بدان نیست.

طهارت ظاهره در مراتب قوای عملیه نفس مرتبه تجلیه است که نفس قوی و اعضای بدن را به مراقبت کامله در انقیاد و اطاعت احکام شرع و

[۷۵] شرح سر الصلاه / استاد سید علی نجفی .

نوامیس الاهیه وارد نموده که اطاعت اوامر، و اجتناب از منهیات شرعیه را به نحو اکمل نماید، تا پاکی صوری و طهارت ظاهریه در بدن نمایان شود.

و در نفس هم رفته رفته خوی انقیاد و ملکه تسلیم برای اراده حق متحقق گردد؛ و برای حصول این مرتبه علم فقه بر طبق طریقه جعفریه کافی و به نحو اکمل عهده دار این امر است.

فقه مقدمه تهذیب اخلاق و اخلاق مقدمه توحید است.[۷۶]

مراتب طهارت باطنی

طهارت «خیال» از اعتقادات فاسد و از تخیلات ردی، و از جولانش در میدان آمال و امانی. و طهارت «ذهن» از افکار ردی و از استحضارات غیر واقع غیر مفید. و طهارت «عقل» از تقیید به نتائج افکار در آنچه که اختصاص به معرفت حق سبحانه و معرفت غرائب علوم و اسراری که مصاحب فیض منبسط او بر ممکنات است.

و طهارت «قلب» از تقلبی که تابع تشعب است و تشعب نیز به سبب تعللاتی است که موجب تشتت عزم و اراده می گردد. و قلب را هم واحد باید.

امیر(علیه السلام) فرمود: «قلوب العباد الطاهرة مواضع نظر الله سبحانه فمن طهر قلبه نظر الله الیه»

و فی الکافی(ص ۱۳ ج ۲ معرب) باسناده عن سفیان بن عینیة قال: ساءلته – یعنی ابا عبدالله(ع) عن قول الله عزوجل «الا من اءتی الله بقلب سلیم؟

---

[۷۶] رساله وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، علامه حسن زاده

قال: القلب السلیم الذی یلقی ربه و لیس فیه احد سواه».

و طهارت «نفس» از اغراضش بلکه از عین خودش که خمیره آمال و امانی و کثرت تشوقات است.

و طهارت «روح» از حظوظ شریفه ای که مر جواز حق تعالی است چون معرفتش و قرب و مشاهدتش و دیگر انواع نعیم روحانی(اخلاص در عمل نتیجه معرفت و طهارت روح است).

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن

که خواجه خود صفت بنده پروری داند

سپس طهارت «حقیقت انسان و نیز طهارت سرّ او و طهارت خاصه انسان» که اعلی المراتب طهارات است را مطرح فرمود. غرض آن است فرقان را مس ظاهری با انواع گوناگون آن نیاز است، ولی برای لمس قرآن که همان مقام جمعی احدی حقایق فرقانیه است، انواع طهارت باطن لازم است که تا با آن حقایق اتحاد وجودی برقرار شود.[۷۷]

علامه طباطبایی: با طهارت نفس و صفای باطن بسیاری از مجهولات و مشکلات علمی حل می شود. از بوعلی سینا نقل شده است که راجع به مساله ای چهل بار دقت کردم و نتوانستم بفهمم ولی وضو ساختم و دو رکعت نماز به جا آوردم و سپس آن مساله برایم روشن شد[۷۸].

---

[۷۷] همان

[۷۸] در محضرعلامه طباطبایی ص ۳۷۱

ابعاد تهذیب نفس

اساتید اخلاق برای «تزکیه و تهذیب نفس» نیز دو بعد بر شمرده اند:

الف- بعد علمی، یعنی افزودن آگاهی های خود درباره عقاید، اخلاق، احکام و دستورات اسلامی.

ب- بعد عملی، که از مراحلی تشکیل می یابد که باید به تدریج و پله پله این مراحل را طی کرد:

۱ـ انجام واجبات و ترک محرمات.

۲- دور کردن همه اوصاف رذیله و کسب ملکات فاضله.

۳- انجام مستحبات و نوافل و ترک مکروهات.

٤- دوری از هر آنچه انسان را از خداوند دور می کند حتی مباحات، و انجام همه کارها برای خدا.

و نیز در راه تزکیه و تهذیب نفس توجه به نکات زیر ضروری است:

۱- برخورداری از یک استاد اخلاق و استفاده از ارشادات وی.

۲- عدم افراط و زیاده روی و پرهیز از کارهای غیر عادی که موجب تمسخر دیگران شود.

۳- سنجیدن توان جسمی و روحی خود و تطبیق دادن اعمال خویش با این توان و قدرت.

٤- صبر و حوصله و رعایت اصل «تدریج».

٥- مطالعه شرح حال بزرگان و نیز کتاب های اخلاق.

٦- مجالست با رفقای شایسته

سیر و سلوک عرفانی

راضی بودن به خوشی ها و ناخوشی ها:

تو اگر در توحید حق قوی باشی و با خداوند خود آشنا باشی، و سر عشق و محبت داشته باشی، چگونه رنجی که از ناحیه محبوب رسد را ناخوش داری؟ داستان رضی الله عنهم و رضوا عنه همین است(خداوند از آنان راضی و آنان از خداوند راضی هستند (سوره مائده آیه ۱۱۹)

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ [۷۹].

خدا گفت: این روزی است که راستگویان را راستی گفتارشان سود دهد. از آن آن هاست بهشت هایی که در آن نهرها جاری است. همواره در آن جاویدان خواهند بود. خدا از آنان خشنود است و آنان نیز از خدا خشنودند.واین کامیابی بزرگی است.

در خوشی ها راضی بودن چندان هنر نیست، محب صادق آن است که در راه دوست از هیچ رنجی نهراسد و در هیچ مصیبتی سپاس را وانهد.[۸۰]

صبر بر اذیت و آزار مردم

بزرگی می گفت: همچنان که خوبی و خوبی ها برای ما رحمتند، بدی و بدی ها هم برای ما رحمتند. به عنوان مثال شخصی می آید و با فحش و کلام زشت شما را آزار می دهد و قلب شما می شکند و در این هنگام

---

[۷۹] مائده ۱۱۹

[۸۰] حضرت استاد کریم محمود حقیقی \ عبادت عاشقانه ص ۲۵۰

خطاب الاهی می رسد که "من نزد دل های شکسته ام" پس آن بد با آن رفتارش تو را به خدا نزدیک کرده و باعث شده که با خدا مناجات کرده و به درگاه او زاری و تضرع نمایی، در حالی که تو نسبت به کسی که تو را دشنام و آزار داده عصبانی هستی ولی اگر به باطن و وجدان نورانی خود برگردی اعتراف خواهی کرد که باید به خاطر این اتفاق شکر نعمت را به جا بیاوری و خداوند شاکرین را دوست دارد. البته این به آن معنا نیست که در تمام موارد ظلم پذیر باشیم.[۸۱]

این سنت الاهی است که در دل اسراری نهفته است که وقتی این دل می شکند، دل می شود؛ برای به ظهور رسیدن و متجلی شدن اسماء و صفات الاهی، باید دل شکسته شود. «و انا عند المنکسرۀ القلوب» اسرار عجیبی دارد این دل و شکسته شدن آن؛ به قول مولوی این اشک، خون دل است. سرّ این مسأله جای تأمل است که دل شکسته حساب ها دارد؛ گاهی این شکستگی در اثر خوف به وجود می آید و یا در حالت شوق و...

همان‌گونه که تا دانه نشکند و شکافته نشود، صورت بالاتر آن به ظهور نمی رسد؛ دل باید شکسته شود تا دل شود؛ مثل همه نباتات و آنچه در خلقت است طبق سنت الاهی، شکسته و شکافته شود؛ از آنچه هست دست بردارد تا صورت بالاتر به ظهور برسد.[۸۲]

---

[۸۱] استاد محمد صالح کمیلی، مطالب سلوکیه

[۸۲] آیت الله استاد محمد شجاعی \ رمضان ۱۳۶۷

از علامه طباطبایی(ره) نقل شده که فرمودند: کسی که دلش از افکار پریشان مادی مالامال است و ظرف روحش از غم ها و غصه های جانکاه مملو است، امکان ندارد که با خدا ارتباط حقیقی پیدا کند. باید از تمام غم ها خالی شد تا غم او و فکر او در روح پیدا شود. گاه که انسان در عبودیت خویش دارای اخلاص باشد و در جهت اطاعت از پروردگار خویش بکوشد و در سرّ وجود خویش نیاز به مولا و خدای خویش را به حقیقت احساس کند، خداوند متعال از او سرپرستی کرده و همّ و غمّ او را زایل می‌سازد، در چنین وضعی فردی که به یاد خداست در معیّت او به سر می‌برد و آن کس که توفیق معیّت با حق پیدا کند به همه چیز رسیده است.

خود را در معیت خدا دیدن

آن گاه که ابتلا و گرفتاری‌ها بر یک انسان ذاکر یورش می‌آورد و زندگانی با رنج‌ها و آلامش بر او سنگینی می‌کند، از رهگذر ذکر به رفاه و اطمینان دست می‌یابد، و از قناعت و رضایت خاطر برخوردار می‌شود، و می‌فهمد که گله و شکوه به غیر خدا بردن، خواری و فرومایگی است. و احساس می‌کند که با خدا و همراه او است و همواره بدو نیازمند است، از این پس یأس و نومیدی، او را در اختیار خود نمی‌گیرد و هیچ غمی او را ناراحت و عبوس نمی‌سازد؛ زیرا او خود را در معیّت صاحب امر و یار و یاور و رهایی بخش خویش احساس می‌کند و خویشتن را بدو واگذار کرده و مهمان او تلقی می‌کند.

بنابراین با احساس حضور در پیشگاه خداوند مهربان، هیچ‌گونه ناله و شکایت و اضطراب و ترس و بیم، جایی در وجود او برای خود نمی‌یابد. وقتی راه‌های زندگانی انسان دچار تنگنا می‌شود و ابواب حیات فراسوی او به بن‌بست می‌رسد و پاهای انسان در طریق تلاش و کنکاش و کاوش از روزی و هزینه زندگانی از کار می‌افتد و به ستوه می‌آید، خداوند متعال در ظل ذکر او گنجینه‌های جود و بخشش خود را در برابر وی می‌گشاید. و به خاطر رفتار نیک وی که از برکت نورانیت ذکر به دست آمده، بدو پاداش می‌رساند و با نعمت و احسان خویش به او تفضل می‌نماید، در نتیجه می‌فهمد که هدف‌های غیر خدایی او قبلاً ناچیز و بی‌ارزش بوده؛ زیرا در طی ذکر و یاد خدا حلاوت صبر را می‌چشد و جمال و زیبایی و خوش آیند بودن توکل خویش را می‌بیند، و قلبش با محبت روشن می‌گردد و نفس او از رضا و امن سرشار می‌شود.

ارکان سلوک

بعد از یقظه و بیداری و توبه و مراحل اولیه، مشارطه، مراقبه، و محاسبه از ضروریات و شروط راه است. این سه شرط را بزرگان عرفان، از ارکان سلوک دانسته، و رعایت آن‌ها را از ابتدای سلوک تا به آخر الزامی دانسته اند. حقیقت آن است که این سه رکن از مکمّل های توبه و قبولی و ارزشمندی آن هستند. که در این جا به اجمال به بحث پیرامون این ارکان پرداخته می شود.

نکته اول: پس از آن که سالک از معاصی توبه خالص نمود، اولین کاری که بر او واجب است آن است که راهی پیش گیرد تا دیگر به سمت گناهان سابق برنگردد. آن عملی که بهتر از هر کار دیگر وی را در رسیدن به این مطلوب یاری می‌دهد رعایت این سه رکن است.

رکن اول: که "مشارطه" است عبارت است از این که در ابتدای روز با خود شرط کند که تا به آخر روز از انجام هر گناهی دوری کند.

برای پرورش این فکر و شرط لازم است که "رکن دوم": یعنی "مراقبه" رامدنظرداشته باشد. "مراقبه" یعنی آن که در تمام روز با کمال دقت مواظبت بر این امر داشته باشد که گرد گناه نگردد و به اصطلاح از نفس خود مراقبت کند. چون روز به شب و موقع خواب رسید پیش ازخواب چند دقیقه ای اعمال خود را به حساب کشیده و به "محاسبه" بنشیند وخوب و بد آن ها را بسنجد. نتیجه این کار آن است که اگر عمل بدی دید یا خود را تنبیه کرده و یا استغفار نماید؛ و اگر عمل نیک و خوبی دید از خدا زیادت طلبیده و سپاسگزاری نماید.

نکته دوم: به لحاظ آن که یکی از قوا و نیروهای نفس نیروی "شهوت" است، اگر در کنترل عقل قرار نگیرد انسان را از راه سعادت دور کرده و او را به ورطه گمراهی می کشاند.

محبت که از اثرات این نیروست به مثابه شهوت اگر در راه صحیح خود نباشد، موجب گمراهی انسان است.

یکی از مواردی که برای سالک لازم است که از آن مراقبت شدید به عمل بیاورد مسأله دوستی دنیا وغیر خداست. دل اگر از عشق غیر خدا پر شد عواقبی بسیار زیاد به دنبال خود دارد:

اول این که دل به غیر صاحبخانه سپرده شده است.

حق‌تعالی در سوره احزاب آیه ٤ می‌فرماید: «ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه» این آیه بدین معناست که در یک ضمیر، دو دوست نمی گنجد؛ بنابراین اگر دل از عشق غیر حق لبریز شد دیگر جایی برای محبت خدا باقی نمی ماند و این خود بزرگ ترین خسران برای انسان است.

ما در عمل نیز شاهد چنین حقیقتی هستیم.

انسان های دنیا طلب و آنانی که تمام توجه و همت خود را برای رسیدن به مقاصد دنیوی صرف می‌کنند، اغلب درامور اخروی خود دچار نقصان و کمبود بوده و از یاد خدا غافلند.

نکته دیگر: امام خمینی(ره) می‌فرمایند: مراقبت و محاسبه نفس در تشخیص راه خودخواهی و خداخواهی از جمله منازل سالکان است. [۸۳]

از این کلام فهمیده می‌شود که مراقبت هر یک از سالکان با توجه به مدارج سلوکشان متفاوت است. سالک در اوایل سلوک چون به فکر آن است که از گناه دوری کند، بالطبع مراقبه اش متضمن همین مطالب است.

---

[۸۳] صحیفه امام جلد ۱۶ ص ۲۲۲

خودسازی از نظر علمای اخلاق

خودسازی و ترک گناه به نظر علمای اخلاق منوط به چهار برنامه است:

۱ـ مشارطه: با خود شرط کنیدکه گناه نکنید و این پیمان‌را با خود ببندید.

۲ـ مراقبه: در طول روز همواره مراقب اعمال خود باشید و با در نظر گرفتن خدا از گناه فاصله بگیرید. در این باره لازم است از آن چه می دانید شما را به گناه می کشاند، دوری ورزید، مثل دیدن فیلم یا نگاه به نامحرم. البته این امر در آغاز مشکل است، ولی به تدریج به آن خو می گیرید. از محیط آلوده و معاشرت با دوستان فاسد و گناهکار و صحنه‌های تحریک کننده دوری کردن.

۳ـ محاسبه: در آخر شب کار روزانه خود را بررسی کنید و اگر اشتباهی کرده اید، نفستان را مؤاخذه نمایید و تصمیم بر ترک گناه بگیرید.

۴ـ معاتبه: پس از این که به گناه خود اقرار کردید، نفس خود را سرزنش کنید و حتی مجازات نمایید، مثلاً تصمیم بگیرید اگر فلان گناه را تکرار کردم، روزه بگیرم یا صدقه دهم.

ضرورت مراعات نکاتی چند

علاوه بر آن چه گفته شد نکات زیر ضروری است:

الف) تصمیم جدی و قاطع بر گناه نکردن؛ تا انسان عزم راسخ بر ترک گناه نداشته باشد، چندان توفیقی در عدم ارتکاب گناه به دست نمی آورد.

ب) توجه کامل به این که خداوند در همه حالات آگاه و ناظر بر اعمال ما است و حتی بر خطورات قلبی ما(که در دل می گذرد) احاطه دارد و از آن ها هم با خبر است. اگر انسان چنین یقینی داشته باشد، خجالت می‌کشد گناه کند و از دستورهای خالقش سرپیچی نماید. برای این که انسان به چنین توجهی موفق شود، همیشه به یاد خدا بودن بسیار سودمند است. این که گفته می شود انسان باید همیشه به یاد خدا باشد، بدین خاطر است که با یاد خدا از مهلکات دور می شود و به عوامل سعادت نزدیک می‌گردد. علی(ع) فرمود: «خدا را در همه جا یاد کنید؛ زیرا در همه جا با شما است». حضرت در حدیث دیگر فرمود: «ذکر دو گونه است: یاد خدا به هنگام مصیبت و بهتر از آن یاد خدا در رویارویی با حرام است که این یاد خدا مانع از ارتکاب حرام می شود».

راه های عملی تزکیه نفس

ذکر: مداومت بر ذکر موجب می شود که دل کم‌کم نورانی گشته و از زنگار شهوات نفسانی و خطورات شیطانی و کامجویی های دنیوی خلاص گردد و تجمع حواس ظاهری و باطنی دست دهد و همه هم و غم ها در یک نقطه متمرکز شود. در این هنگام است که دل آدمی صاف گشته و آماده پذیرش علوم حقیقی می شود، علوم نظری با همه حقایقش، با کم ترین فکر در آینه دلش نقش می بندد و به هر چه نظر کند حقیقت آن به نحوی برایش آشکار می گردد.[۸۴]

---

[۸۴] مرحوم فیض کاشانی، چهل نامه

سحر خیزی

شب و روز را خدا آفریده است و همه از آن او هستند؛ روز برای کسب و کار است و شب برای دعا و نیایش به حضور پروردگار، و صفا و صمیمت و سکون و طمأنینه‌ای که الله تعالی در تاریکی‌های شب گذاشته است در روز هرگز میسر نمی‌شود؛ زیرا تمام موجودات عالم در شب به سکوت و سکون فرو می‌روند و خلوتی جهان هستی را فرامی‌گیرد. انسان شب زنده‌دار با دعا و نیایش خود مثل مهتابی در آن خلوت و تاریکی می‌درخشد و مورد الطاف و عنایات پروردگار قرار می گیرد.

در روایت مشهور از بخاری و مسلم آمده است که وقتی کسی از شما می‌خوابد، شیطان بر پشت سر او سه گره می‌زند و روی هر گرهی می‌نویسد: شبی طولانی در پیش داری، بخواب. حال اگر شخص بلند شود و خدا را با ذکر و دعا و غیره یاد کند، یک گره باز می‌شود، چون وضو بگیرد، گره دیگری باز می‌شود، و وقتی نماز بخواند، همه گره‌ها گشوده می‌شود.

سپس در ادامه فرمود: «فَأَصْبَحَ نَشِيطًا طَيِّبَ النَّفْسِ وَإِلاَّ أَصْبَحَ خَبِيثَ النَّفْسِ كَسْلَانَ؛ آن شخص بعد از ادای نماز تهجد در حال نشاط و پاگیزگی نفس صبح می‌کند و گرنه با نفسی پلید و در حال کاهلی صبح می‌کند.(بخاری:۱۱٤۲)

شهید مطهری می گفت: «از وقتی یادم می آید، می دیدم که پدرم هیچ وقت نمی گذاشت که وقت خوابش از سه ساعت از شب گذشته، تأخیر

بیفتد. شام را سر شب می خورد و سه ساعت از شب گذشته می خوابید و حداقل دو ساعت مانده به طلوع صبح بیدار می شد و حداقل قرآنی که تلاوت می کرد یک جزء بود و با فراغت و آرامش، نماز شب می خواند. حالا تقریباً صد سال از عمرش می گذرد، هیچ وقت نمی بینم که یک خواب ناآرام داشته باشد... این ها دل را زنده می کند آدمی که می خواهد از چنین لذتی بهره مند شود، ناچار از لذت های مادی تخفیف می دهد تا به آن لذت عمیق تر برسد».[۸۵]

نماز شب و شب زنده داری

بیداری درسحرگاهان و برخاستن در شب از مهم ترین شروط سالک است. و رسیدن به مقصد جز با تهجد محال است. بعضی از عرفا به برخاستن در شب، سه ساعت قبل از اذان صبح در زمستان و یک ساعت و نیم در تابستان تأکید داشته اند. برای بیداری در سحر می توان از خواب در اول شب و کم خوری‌قبل از خواب و تلاوت آیه آخر سوره کهف کمک گرفت.[۸۶]

نماز تو در دل شب عروج تواست به سوی عوالم حیات و بقا و تو نمی بینی. دعا و تضرع و تبتل تو در ظلمت شب، در اصل فرار تو است از ظلمت پشت پرده، و روی آوردن تو است به سوی عوالم نور و تو نمی‌یابی.

---

[۸۵] شهید مطهری (ره)، احیای تفکر اسلامی

[۸۶] این مطلب از استاد کل مرحوم میرزا حسینقلی همدانی نقل شده است. استاد محمد صالح کمیلی مطالب سلوکیه نمازشب

سجده، گریه و استغفار تو در خلوت شب، اگر حجاب از برابر تو برداشته شود، نزول تو بر حضرت جبار است تا جناب او چاره بیچارگی‌های تو باشد و غنای او جبران کننده فقر تو گردد،

خوف تو مبدل به امن، ذلت تو مبدل به عزت، هلاکت تو مبدل به سعادت، ممات تو مبدل به حیات، وحشت تو مبدل به انس، تنهایی تو مبدل به مصاحبت، فنای تو مبدل به بقاء، ضعف تو مبدل به قوت، و بالاخره سیئات تو مبدل به حسنات شود که حضرت او جبران کننده همه عدم‌ها و کسرهاست.[۸۷]

شب عاشقان بی‌دل چه شبی دراز باشد
تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد
عجب است اگر توانم که سفر کنم ز دستت
به کجا رود کبوتر که اسیر باز باشد؟
ز محبتت نخواهم که نظر کنم به رویت
که محب صادق آن است که پاک‌باز باشد
به کرشمه عنایت نگهی به سوی ما کن
که دعای دردمندان ز سر نیاز باشد
سخنی که نیست طاقت که ز خویشتن بپوشم
به کدام دوست گویم که محل راز باشد؟

---

[۸۷] مقالات ج ۳ ص ۲۸۰ آیت الله محمد شجاعی

چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی؟

تـو صنم نمی‌گذاری کـه مـرا نماز باشد

نه چنین حساب کردم چو تو دوست می‌گرفتم

کـه ثنا و حـمد گـوییم و جفا و ناز باشد

دگرش چو بازبینی غم دل مگوی سعدی

که شب وصال کوتاه و سخن دراز باشد

قدمی که برگرفتی به وفا و عهد یاران

اگـر از بـلا بترسی قـدم مـجاز بـاشد[۸۸]

شیخ رجبعلی خیاط: سعی کنید صفات خدایی در شما زنده شود. خداوند کریم است، شما هم کریم باشید. رحیم است، رحیم باشید. ستار است، ستار باشید.

علامه جوادی آملی: سالک صالح، اگر عقل خود را احیا، و نفس خویش را تضحیه و فدا کند، تدریجاً به مقامی می‌رسد که خدای خود را راضی می‌کند؛ چنان‌که حضرت علی‌بن‌ابی‌طالب(علیه‌السلام) فرمود: «قد أحیا عقلَه و أمات نَفْسَه... و اَرْضی ربّه».[۸۹]

تخم سعادت، مراقبت است. مراقبت یعنی کشیک نفس کشیدن. یعنی حریم دل را پاسبانی‌کردن؛ یعنی سر را از تصرفات شیطانی حفظ داشتن، پاسبان

---

[۸۸] سعدی

[۸۹] ادب فنای مقربان، ج۲ ص ۳۱۷

حرم دل بودن. این تخم سعادت را باید در مزرعه دل کاشت و بعد به اعمال صالحه و آداب و دستورات قرآنی، این نهال سعادت را پروراند.

فاذکرونی اذکرکم؛ به یاد من باشید تا من به یاد شما باشم. (بقره،۱۵۲)

خدا را فراموش مکن! به یاد خدا باش تا خدا به یادت باشد. اگر خدا به یاد انسان بود، از جهل رهایی می‌یابد و اگر در کاری مانده است خداوند نمی‌گذارد عاجز شود و اگر در مشکل اخلاقی گیر کرد، خدایی که دارای اسماء حسنی است و متصف به صفات عالیه، البته به یاد انسان خواهد بود.

یادخدا و خودسازی

ما کاری مهم‌تر از خودسازی نداریم، بزرگ‌ترین(و سخت‌ترین) ریاضت‌ها، همین دین‌داری است. در روایتی از حضرت امیر(علیه‌السلام) هست که می‌فرمایند: «الشریعهٔ ریاضهٔالنفس»؛ آیین اسلام و احکام آن، ریاضت و ورزیدگی نفس می‌آورد. بزرگ‌ترین و مهم‌ترین کاری که در عالم داریم و هیچ کاری از اطوار و شؤون زندگی ما مهم‌تر از آن نیست، این‌است که خودمان را درست بسازیم و نفس را تزکیه، که با قلب سلیم در محضر الاهی حاضر شویم.

امین رب العالمین.

فصل نهم

انسان به اختیار خود مسیر را انتخاب میکند.

بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى

ولـی زندگانـی دارالفنا گزیدند خیل بشـر بر خطا
اگر چند عقبا برای بشر بود بهتر و هست پاینده تر[۹۰]

بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا شما تزکیه نمی نمایید و متذکر اسم رب نمی شوید، و در برابر آن

خشوع ندارید، برای این که همین زندگی پست و نزدیک را می گزینید. «تؤثرون» به معنای انتخاب و برگزیدن و ترجیح دادن است.

آخرت باقی و ابدی است

این آیه خطاب به عموم بشر می فرماید: حقیقت همان است که گفتیم که رستگاری در تزکی و یاد پروردگار است، و لکن شما انسان ها در پی پاک شدن نیستید. و بر اساس دعوتی که طبع بشری شما دارد شما را به تعلق تام به دنیا و اشتغال به تعمیر آن و ترجیح آن بر زندگی آخرت می خواند.

---

[۹۰] امید مجد

بل شما خود می گزینید از مجاز   زندگانی جهان و مال و آز
و آن سـرای آخرت باشد دیگـر   مر شما را بهتر و پاینده تر[۹۱]

ولی «و الاخره خیر و ابقی» کلمه «ابقی»(باقی تر) معمولا در مقایسه بین دو چیز استعمال می شود که عمر یکی بلند تر از دیگری باشد. می گویند این باقی تر و بادوام تر است، و زندگی آخرت چنین نیست که بادوام تر است بلکه زندگی آخرت الی الابد باقی است.

سؤال: پس چرا در آیه فرمود زندگی آخرت باقی تر و بهتر؟

جواب: مقام آیه در مقام ترجیح، همین مقدار کافی است که آخرت خوب تر و باقی تر نسبت به دنیا است؛ هر چند ابدی و باقی هم هست. و عامل اصلی انحراف از برنامه تزکیه و فلاح و رستگاری را می فرماید:«بل تؤثرون الحیاة الدنیا» بلکه شما حیات دنیا را مقدم می دارید. در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است «والآخرة خیر و ابقی».

و این در حقیقت مطلبی است که در احادیث آمده «حب الدنیا رأس کل خطیئه» در حالی که هیچ عقلی اجازه نمی دهد که انسان «سرای باقی» را به متاع فانی بفروشد و این لذت مختصر و آمیخته با انواع درد و رنج را، بر آن همه نعمت جاودان و خالی از هرگونه نا ملایمات مقدم بشمرد.

ای عزیز! بدان که دنیا همه‌سراب و خیال اندر خیال است؛ به قول مولوی:

---

[۹۱] تفسیر صفی

دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ

ای هـیچ بـرای هیـچ بـر هـیچ مـپیچ

دانی که پس از عمر چه ماند باقی

مهر است و محبت است و باقی همه هیچ

هدف از خلقت عالم هستی، رسیدن به معرفت خداوند هستی آفرین و لقاء اسماء و صفات اوست. معرفت خدای لایزال حی و قیوم و آن که دارای صفات جمال و جلال و کمال مطلق است، این معرفت سبب محبت او و شوق به سیر و حرکت به سوی هدف خلقت که رسیدن به آرامش و اطمینان(با نفس مطمئنه) در جوار ملکوتی اولیای الاهی و قرب خداوند متعال می شود.

اندیشه آزاد و اراده انسان

طالقانی- تؤثرون خطاب عام از جهت تغلیب اکثریت یا برای این است که هر کس در هر مرتبه ای مجذوب حیات دنیا می شود و آن را انتخاب می کند. و فعل مضارع استمرار این فعل است «تؤثرون» از مصدر ایثار و گزیدن یکی و واگذاردن دیگری است.

دلالت بر این حقیقت دارد که انسان خود به خود، در میان دو راه و دو جاذبهٔ حیات پست تر و بهتر(دنیا وآخرت) به سر می برد. وچون جاذبهٔ دنیا و محسوسات و انگیزه های آن، نیرومندتر از محرک های بالاتر و برتر که آخرت می باشد، دنیا را برمی گزیند و از آخرت رو می گرداند.

«و الاخره خیر و ابقی»، برای تنبیه است. حیات دنیا را برمی‌گزینید در حالی‌که خود توجه دارید و می‌دانید که آخرت بهتر و پایدار تر از حیات دنیا است. دو حالت اندیشه آزاد و ارادۀ فعال انسان، پیوسته در حال گزیدن و انجام است.

با هر انگیزه ای که مواجه می شود و قدرتی که به کار می برد می‌تواند در طریق معرفت و خیر و خدمت در راه خدا باشد، و می تواند در راه اوهام و آرزوها و لذات گذرا و ناپایدار باشد. در هر حال کم و بیش متوجه است که در جهت اول رو به بقاء و وسعت و ابدیت پیش می رود؛ و در جهت دوم رو به زوال ومحدودیت و محرومیت از بهرۀ بهتر می باشد.

انتخاب آخرت، چشم داشتن به ورای افق دنیایی است که عمر دراز آن، مثل بیش از در آمدن آفتاب و عصر شدن و تاریکی شب نیست و بعد از آن، انتظار سرزدن شعاع آخرت است، و در این میان کوششی باید کرد و توشه ای برگیرد.(کوششی برای فراهم کردن توشه گیری).

با این دید و گزینش، لذات و آلام أنگیزنده، به سوی آخرت و کوشش برای توشه گیری می شود ؛ نه آلام نا امیدش می گرداند، و نه لذات فریبش می دهد. بلکه همه این ها نمایشگاه آزمایشی، برای قدرت اراده و صبر و منشأ تقوا می گردد، تا نفس تزکیه شود و شعاع عقل و قدرت اراده، بیش تر گردد ؛ تا آن جا که در دنیا به سر می برد، ولی برتر و حاکم بر آن است؛ حکومتی که زوال ندارد.

امواج دنیا که آمیخته با لذات و مصائب و نگرانی هاست، او را فرا نمی گیرد، و با خود نمی برد، بلکه او است که اراده ایمانی همه این ها را در مجرای آخرت پیش می برد، تا همه را به صورت خیر و بقا درآورد.[۹۲]

دعوت انبیاء برای حیات برتر

وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى...

(اما شما مردم از جهل و غفلت از پی این سعادت نمی روید) بلکه زندگانی دنیا را بگزینید و عزیز دارید، در صورتی که منزل آخرت بسی بهتر و پاینده‌تر(از دنیای چند روزه) است. این گفتار به حقیقت در کتب پیشین ذکر شده.مفسرین بیان می کنند که مقصود از ٤ آیه قبل «قد افلح من تزکی» و سه آیه بعد شعار همه پیامبران است.

ولی آیت الله طالقانی(ره) می فرماید: "هذا" راجع به آیه نزدیک و آخر است والأخرة خیرٌ وابقی است که دعوت وشعار همه پیامبران اولین و آخرین بوده از همان گاه که آدمی از حاکمیت مطلق غرایز حیوانی آزاد شد، و دارای اراده و اختیار گردید، و توانست طریق حیات را خود انتخاب کند. پیامبران مبعوث شدند، تا اندیشه و فکر انسان را پرورش دهند تا انتخاب را بهتر برگزینند. انتخاب را بهتر کنند تا او دوباره با اختیار، خود را محکوم غرایز نگرداند؛ زیرا دعوت به توحید و معاد و

---

[۹۲] پرتوی از قرآن، همان

فضائل اخلاقی، و در تکمیل آن ها تشریع(عبادات) حدود و قوانین، همگی در جهت انتخاب آخرت و حیات برتر است.
این سوره مانند سوره های مزمل/ إقرأ /مدثر/ از خطاب به شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آغاز شد و آیاتش جامع‌ترین و فشرده ترین آیات در باره مراتب تسبیح ومقاومت مسبح و طریق رسیدن به مقام تسبیح و جامع دعوات همه پیامبران است.[۹۳]

مواظب باشیم در امواج دنیا غرق نشویم

شعری منسوب است به ابو سعید ابوالخیر:

حال دنیا را بپرسیدم من از فرزانه ای
گفت یا باد است، یا خواب است، یا افسانه ای
گفتمش احوال عمرم را بگو تا چیست عمر؟
گفت یا برق است، یا شمع است، یا پروانه ای
گفتمش این ها که می بینی چرا دل بسته اند؟
گفت یا خوابند و یا مستند و یا دیوانه ای

آری عزیزان! فرصت نمی شود که بشویم ز دیده خواب/ از بس که تند می گذرد جویبار عمر!
پس برای شناخت دنیا و رسیدن به معارف قرآن برای رسیدن حقایق باید کوشید و معارفی کسب و توشه ای در شأن آن حیات ابدی فراهم کرد.

[۹۳] پرتوی از قرآن ج آخر ص ۲۲و۲۳ .

غفلت از مقام نفس ملکوتی

بانوامین می فرماید: در مقام سرزنش وملامات کسانی که دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند و به دلالت آیه قبل (قد افلح من تزکی) کسانی ترجیح می دهند دنیا را بر آخرت که تزکیه نفس ننموده اند. اشاره به این که قلب و دل وی آلوده به محبت دنیا گردیده و حب دنیا در اعماق دل او فرو ریخت، علامتش این است که دنیا و نفس پرستی شعار وی می گردد.

و آنچه در آن حظ نفس باشد، و لو به روحیه و مقام نفس لاهوتیه (ملکوتی) وی مضرّ باشد؛ روح لاهوتی خود را به طبیعت و نفس حیوانی می‌فروشد و هیچ ملتفت نیست که چگونه در مقام خسران خود کوشش می‌نماید؛ لکن اگر تزکیه نفس می نمود و دل و روان خود را از آلودگی طبیعت قدری مصفی وطاهر می نمود، می دانست که آخرت بهتر از دنیا است.

بله! دنیا(من حیث هی) قطع نظر از این که مقدمه باشد برای آخرت و سعادت جاودانی هیچ خیری در آن نیست. با این اعتبار دنیا فانی و آخرت باقی است و فانی را با باقی مقایسه نیست و اگر خیری در دنیا باشد از این جهت که مقدمه است برای آخرت و زندگی جاودانی و زندگی حقیقی و رسیدن به فیوضات رحمانی است؛ و گرنه خواستن دنیا برای زندگی چند روز فانی هیچ خیری در آن نیست. از این رو بزرگان دنیا را جیفه گندیده به شمار آورده اند.[۹۴]

---

[۹۴] مخزن العرفان ص ۱۱۰.

سؤالی قابل تأمل

در این جا نکته ای به نظر می رسد که ممکن است سؤالی پیش آید:
قوله تعالی«و الاخرۀ خیر و ابقی» چون«ابقی» را به صیغه افعل التفضیل آورده، براساس قاعده ادبیات عرب باید در هیات حیات دنیا که عبارت از ایام و ساعات عمر انسانی است بقا و ثباتی باشد تا صحیح باشد گفته شود آخرت باقی تر است، چنانکه از کلمه «ابقی» در آیه چنین استفاده می‌شود. در صورتی که ایام عمر انسان و حیات دنیوی وی فانی گردید کجا باقی است؟

پاسخ: اگر در زمان، چنانچه در محل خود مبرهن گردیده به یک معنی یک امر اعتباری سیّال است که از گردش اوضاع عالم انتزاع گردیده که اصلاً استقلال ندارد چه جای آن که باقی ماند. لکن ممکن است مقصود از بقاء حیات دنیوی، آن فعلیت اخیر و شخصیت وجود انسانی باشد که از مجموع ایام و آنات زمان عمر وی پدید گردیده، که حیات دنیوی انسانی به این اعتبار باقی و دائمی و فناپذیر نیست، چگونه حیات دنیوی باقی نیست در صورتی که تحقق وجود انسان از همین ایام و ساعات عمر وی پدید گردیده؟

بلکه توان گفت زمان را به دو اعتبار توان نگریست: به اعتباری ثابت، و به اعتباری متغیر؛ اگر زمان را به اعتبار حرکت قطعیّه موجودات در نظر گرفتیم، که از آن تعبیر به ایام و ساعات و آنات می شود ؛ البته آن یک امر

عرضی و کمّ متّصل غیرقار الذات است بنا بر قولی، یا یک امر اعتباری نا پایدار است.

لکن اگر مجموع زمان(من حیث هی مجموع) که از آنات پدید می گردد و آن را حرکت توسطیه نامند که آن روح زمان و ما حصل زمان است، و حکما از آن تغییر به "دهر" می کنند در نظر بگیریم، به این اعتبار زمان یک امر ثابت باقی است.

چگونه توان مجموعه حیات دنیوی انسان و عمر شصت و هفتاد ساله انسان را فانی دانست؟

در صورتی که وجود و شخصیت وی از همین ایام و آنات زمان که دنبال یکدیگر تعاقب می نمایند و علی الدوام پدید می گردند و می گذرند تحقق پذیرفته. بلکه به اندک توجهی معلوم می گردد که این آنات و ساعات زمان که می گذرد یک حقیقت دیگری دربردارند و آن حقیقت مستمر و ثابت است. و شاید اشاره به همین مطلب دارد، قوله تعالی در سوره یس (و الشمس تجری لمستقر لها) و این آنات از معدات و محققات آن حقیقت به شمار می‌روند و به آن حقیقت حیات دنیوی انسانی تحقق پذیرد که آن باقی است. لکن حیات اخروی انسانی چون آخر ندارد و محدود به حدی نیست «ابقی»(باقی‌تر) است. خلاصه حیات دنیوی انسان(ما حصل) زمان و ساعات عمر وی است.[۹۵]

---

[۹۵] مخزن العرفان ص ۱۱۱.

نکته ها[۹۶]

*مانع تزکیه، علاقه به دنیاست. "بل تؤثرون"

*در روایات علاقه به دنیا سرچشمه تمام خطاهاست.،حب الدنیا رآس کل خطیئه " [۹۷] دنیا پل عبور است نه توقفگاه، باید از آن عبور کرد و به اقامتگاه رسید. "خذوا من ممرکم لمقرکم"[۹۸]

*دنیا بد نیست، آنچه مورد انتقاد است ترجیع آن به آخرت است." تؤثرون"

*أخرت بهتر از دنیا است؛ زیرا ویژگی های زیر را دارد:

۱ـ جاودانگی زمانی: "خالدین فیها" [۹۹]

۲ ـ وسعت مکانی: "عرضها کعرض السماء و الأرض" [۱۰۰]

۳ـ تنوع در خوراکی: "انهار من عسل"[۱۰۱] "فاکهۀ کثیر" [۱۰۲]

٤ ـ دوری از ترس و اندوه: "آمنین" [۱۰۳]

٥ ـ دوستان وفادار: "اخوانا علی سرر متقابلین " [۱۰٤]

٦ ـ همسران زیبا: "کامثال اللؤلؤ المکنون"[۱۰٥]

---

[۹۶] تفسیر نور ج ۱۲ ص ۴۴۵ و ۴۴۶
[۹۷] کافی ج ۲ ص ۱۳۰ به نقل از تفسیر نور
[۹۸] نهج البلاغه خطبه ۲۰۳
[۹۹] آل عمران ۱۵
[۱۰۰] حدید ۲۱.
[۱۰۱۱۰۱] محمد ۱۵
[۱۰۲] زخرف ۷۳
[۱۰۳] حجر ۴۶.
[۱۰۴] حجر ۴۷
[۱۰۵] واقعه ۲۳

فصل دهم

تحلیلی بر حدیث «حب الدنیا رأس کل خطیئة»

برای افراد مومن این محاسبه قرآنی که در آیات فوق آمده در مقایسه دنیا با آخرت که می‌گوید «آخرت بهتر و پایدارتر است» کاملاً روشن است، با این حال چگونه انسان مومن در بسیاری از اوقات این علم و آگاهی خود را زیر پا می گذارد و آلوده گناهان و جرائم می‌شود؟!

پاسخ این سؤال یک جمله است، و آن غلبه شهوت در وجود انسان، و سرچشمه غلبه شهوت نیز به دنیا است. حب دنیا اعم از حب مال، مقام، شهوت جنسی، تفوق طلبی، برتری جویی، تن پروری، انتقام‌جویی، و مانند این ها، گاه چنان طوفان در روح انسان ایجاد می کند که تمام معلومات او را بر باد می‌دهد، و حتی گاه حس تشخیص او را از میان می برد، و در نتیجه حیات دنیا را بر آخرت مقدّم می‌دارد.

این که در روایات اسلامی کراراً حب دنیا به عنوان سرچشمه تمام گناهان شمرده شده، یک واقعیت عینی و محسوس است که در زندگی خود و دیگران بارها آن را آزموده ایم.

بنابراین برای قطع ریشه های گناه راهی جز این نیست که حب و عشق دنیا را از دل بیرون کنیم.

باید به دنیا همچون وسیله‌ای، گذرگاهی، پلی و یا همچون مزرعه ای بنگریم.

ممکن نیست عاشقان دنیا بر سر دو راهی «وصول به متاع این دنیا و نیل به رضای خدا» دومی را مقدم شمرد.

اگر پرونده‌های جنایی را بنگریم واقعیت حدیث فوق را در آن به خوبی مشاهده می‌کنیم.هنگامی که علل جنگ ها، خونریزی‌ها و کشت و کشتار ها حتی میان برادران و دوستان را مورد توجه قرار می‌دهیم جای پای دنیا در همه آن‌ها مشهود و نمایان است.

تاکید انبیاء بر عدم گرایش به دنیا

در تمام شرایع، انبیاء الاهی امت ها را از گرایش و اقبال به دنیا و لذت-های فانی و پشت کردن به آخرت و جهان ابدی برحذر داشته اند و بر این واقعیت که «حب الدنیا راس کل خطیئه»(محبت و علاقه به دنیا سرچشمه تمام گناهان است) تاکید کرده اند.

و در دین مبین اسلام(کامل ترین دین الاهی) نیز بر بی اعتباری «دنیا» و فنا ناپذیری و بی ارزشی آن تاکید فراوانی شده است و در بسیاری از آیات قرآن کریم و احادیث نبوی و روایات اهل بیت علیهم السلام و همچنین در نهج البلاغه با ذکر مثل های جالبی این مطلب بیان شده است

از جمله:

۱- در قرآن کریم سوره حدید آیه ۲۰ خداوند متعال می فرماید:

اعلموا انما الحیاه الدنیا لعب و لهو و زینه و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و اولادکم کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتراه مصفرا ثم یکون حطاما و فی الاخره عذاب شدید و مغفره من الله و رضوان و ما الحیاه الدنیا الا متاع الغرور[۱۰۶]

«بدانید که زندگی دنیا در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش فروشی شما به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است(مثل آن ها) چون مثل بارانی است که کفار(کشاورزان) را رستنی آن(باران) به شگفتی اندازد سپس(آن کشت) خشک شود و آن را زرد بینی آن گه خاشاک شود و در آخرت(دنیا پرستان را) عذابی سخت است و(مومنان را) از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست».

و نیز در آیه دیگر می فرماید:

زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطیر المقنطره من الذهب و الفضه و الخیل المسومه و الانعام و الحرث ذلک متاع الحیاه الدنیا والله عنده حسن المئاب[۱۰۷]

«دوستی خواستنی های(گوناگون) از زنان و پسران و ثروت های فروان از زر و سیم و اسب های نشان دار و دام ها و کشتزارها برای مردم آراسته

---

[۱۰۶] حدید ۲۰

[۱۰۷] آل عمران ۱۴.

شده(لیکن) این جمله مایه تمتع(بهره مندی) زندگی دنیا است و(حال آن که) فرجام نیکو نزد خدا است».

دنیا در کلام علی(ع)

ممکن است چنین تصور شود که امام علی علیه‌السلام آدمی را به ترک دنیا، تلاش و کوشش، انتظار مرگ، گوشه‌نشینی و رخوت و سستی دعوت می‌کند، میل و رغبت به زندگی را در انسان خاموش می‌کند و او را به صورت شخصیتی سست عنصر تبدیل می‌کند؛ اما حقیقت امر این است که زهد دنیویِ مورد سفارش آن حضرت به معنای دست برداشتن از کار و کوشش و کناره‌گیری و عزلت‌پیشگی نیست. رفتار اجتماعی آن حضرت بهترین سند این مدعاست.

دنیا چیزی نیست جز همین کرات، افلاک، درختان، آب، خاک و هوا که این ها را به عنوان آیات و نشانه‌های خدا می‌دانیم، و خود این طبیعت یکی از راه‌های خدایابی و خداشناسی محسوب می‌شود. و به تعبیر عرفا، مظهر اسماء و صفات الاهی است و نباید بد و ناپسند باشد. دنیا به عنوان یک امر عینی و خارجی، نمی‌تواند متعلّق مذمّت یا ستایش قرار گیرد، بلکه وقتی پای اختیار و انتخاب ما به میان می‌آید، می‌تواند صورت ارزشی و یا ضد ارزشی به خود بگیرد. پس در واقع انتخاب ماست که متّصف به خوبی و بدی می‌شود و مجازا به دنیا نسبت داده می‌شود.

حضرت علی (ع) در برخورد با کسی که دنیا را نکوهش می‌کرد، فرمودند:

«ما الدنیا غرّتک و لکن بها اغتررت»؛ دنیا تو را فریب نداده است، بلکه تو فریب دنیا را خورده‌ای. دنیا هرگز فریب نمی‌دهد، این انسان است که فریب می‌خورد. در صورتی دنیا فریب‌دهنده بود که یک‌جانبه عمل می‌کرد و یک طرف را نشان می‌داد؛ ولی دنیایی که قدرت و سلامتی را نشان می‌دهد، در کنارش ضعف و ناتوانی را هم نشان می‌دهد. در کنار عزّت و اوج، ذلّت و نشیب را هم می‌نمایاند. گول زدن در جایی مصداق پیدا می‌کند که فقط طرف لذاید و خوشی‌هایش را به ما نشان می‌داد و طرف دیگر را از ما کتمان می‌کرد. اما دنیا هم ورق خوبی‌ها و خوشی‌هایش را به ما ارائه می‌دهد، و هم ورق ناخوشی‌هایش را؛ ولی اشتباه از ماست که یک ورق را می‌خوانیم و ورق دیگر را نادیده می‌گیریم.

«انت المتجرّم علیها ام هی المتجرّم علیک»؛[۱۰۸] آیا تو نسبت به دنیا جرم مرتکب شده‌ای یا دنیا به تو جرم کرده است؟

در ایقاظ العلماء و تنبیه الامراء ملّااحمد کوزه کنانی آمده است[۱۰۹]:

ای نفس! دنیا را سرزنش مکن و مگو دنیا خانه نیرنگ و فساد و غرور است. دنیا چنین نیست، مگر در نزد کم‌خردان و کسانی که خودفراموشی و نادانی عارضشان شده است. اگر دنیا ـ در حقیقت ـ خانه فریب بود، انسان از آغاز پیدایش و تولّد تا وقت مرگ، همواره با نعمت و خوشی

---

[۱۰۸] همان. ح ۱۳۱، ص ۶۵۴.

[۱۰۹] احمدبن عبداللّه کوزه کنانی تبریزی، ایقاظ العلماء و تنبیه الامراء، چ دوم، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۶، ص ۱۷۶.

روبه‌رو بود، سپس ناگهان دنیا نعمت را از انسان می‌گرفت، در حالی که واقعیت چنین نیست. انسان در دنیا با حالات مختلفی روبه‌رو می‌شود: یک روز اندوهگین و روزی دیگر خوش است، روزی لذت می‌برد و دیگر روز در رنج و عذاب است. اگر چیزی تمام آنچه را که در طبعش است به تو نشان بدهد، در حق تو انصاف کرده و تو را فریب نداه بلکه پند داده است. فریب از ناحیه خود انسان است.

دنیا سکه دو رو

امیرمومنان علیه السلام در یکی از خطبه های نهج البلاغه می فرماید:

«و من ابصر بها بصرته و من ابصر الیها اعمته»:[110].

یعنی کسی که(با چشم بصیرت) به دنیا نگریست، دنیا حقیقت را به وی می نمایاند(و او را آگاهی بخشد) و آن کسی که در دنیا نگریست(چشم به دنیا دوخت) او را کور(دل) می نماید.

بنابراین کسانی که به دنیا با دید ابزاری می نگرند «ابصر بها» و از آن توشه لازم را بهره مند می شوند دنیا نزد آنان ممدوح و مورد ستایش است و کسانی که به دنیا چشم دوخته اند «ابصر الیها» و عملکردشان نادرست می باشد دنیای آنان مذموم و مورد نکوهش است.

در این عبارت، حضرت علی علیه‌السلام به صراحت بیان می‌نمایند که دنیا می‌تواند دو نقش مثبت و منفی، سازندگی و تخریب داشته باشد؛ هم

---

[110] نهج البلاغه خطبه ۸۲.

می‌تواند مایه تربیت و سازندگی باشد و هم می‌تواند مایه نابینایی و گمراهی شود.

اگر انسان با چشم بصیرت به دنیا نگاه کند به او درس و پند می‌دهد، و وسیله نجات و صعود در کمالات روحی و معنوی می‌گردد. و نیز دنیا می‌تواند انسان را کور کند و بر روی چشم حقیقت‌بین او پرده افکند و وسیله هلاکت و نابودی‌اش گردد.

دنیا سکّه‌ای دو روست که در نهج‌البلاغه هر دو روی آن، هم طرف برد و هم طرف باخت آن، نمایانده شده است. اگر خواندن یک روی آن انسان را فریب می‌دهد خواندن طرف دیگر می‌تواند به انسان پند دهد. اگر یک طرف او را مغرور می‌کند، طرف دیگر او را متواضع می‌سازد. نقش دنیا فقط کور کردن نیست، بلکه بینا کردن هم هست؛

هم می‌تواند انسان را کور کند و هم می‌تواند بصیرت و بینایی دهد. البته به انتخاب و گزینش ما بستگی دارد که کدام طرف را برای قرائت انتخاب کنیم؛ طرف «من ابصر بها» یا طرف «من ابصر الیها» را، که هر یک آثار، نتایج و پیامدهای خاص خود را خواهد داشت.

دنیا، هم جایگاهی خوب است و هم جایگاهی بد. خوب یا بد بودن آن وابسته به این است که ما از چه زاویه‌ای به آن بنگریم و چه برداشتی از دنیا داشته باشیم. نحوه نگرش ما نسبت به دنیاست که موجب می‌شود وصف خوب یا بد به خود بگیرد.

«وَ لَنعمَ دارٌ من لم یَرضَ بها دارا و محّل من لَم یُوَطّنا مَحَلاً»[۱۱۱] دنیا چه خوب خانه‌ای است برای آن کس که آن را جاودانه نپندارد، و خوب محلی است برای آن کس که آن را وطن خویش انتخاب نکند.

مدح و مذمّت دنیا

در روز قیامت، گروهی از مردم هستند که از دنیا تقدیر و تشکر می‌کنند، به خاطر این که با گذشت ایّام، مُذکّر و یادآور آن ها شد و برای آن ها از سرگذشت و اوضاع و احوال افراد گذشته سخن گفت و آن ها را نصیحت کرد ـ و البته آن ها هم حرف‌شنو و پندپذیر بودند.

«حَمدَها آخَرون یومَ القیامهٔ؛ ذکَّرتهم الدنیا فتذکّروا، و حدّثتهم فصدّقوا، و وَعَّظتهم فأتّعَظُوا»؛ مردمی دیگر در روز قیامت آن را می‌ستایند؛ کسانی که دنیا حقایق را به یادشان آورد، یادآور آن شدند، از رویدادها برایشان حکایت کرد و تصدیقش کردند، و اندرزشان داد و پند پذیرفتند.

آنچه از دنیا مذمّت شده، علاقه و وابستگی روحی و قلبی به دنیاست که موجب رکود انسانی می‌شود و او را از هدف اصلی آفرینش باز می‌دارد. البته میل و علاقه به دنیا به صورت یک امر طبیعی نباید مذموم باشد؛ چون این علاقه بر مبنای حکمت و مصلحت الاهی در طبیعت انسان نهاده شده است. اگر این میل نبود هیچ پیشرفت و تمدنی شکل نمی‌گرفت. اگر تمدن‌های اسلامی شکل گرفته بر مبنای همین خواسته درونی بوده است.

---

[۱۱۱] ـ نهج‌البلاغه، خ۱۷۳

کاروان دنیا در حرکت و اهل آن در خواب

ای عاشقان ای عاشقان هنگام کوچ است از جهان
در گوش جانم می رسد طبل رحیل از آسمان
نـک سـاربـان بـــرخـاسـتـه قطـارهـا آراسـتـه
از ما حلالی خواسته چه خفته‌اید ای کاروان
این بانگ‌ها از پیش و پس بانگ رحیل است و جرس
هر لحظه‌ای نفس و نفس سر می کشد در لامکان

در نهج البلاغه می فرماید: «اهل الدنیا کرکب یسار بهم و هم نیام»: [۱۱۲]
«اهل دنیا مانند کاروانی هستند که ایشان را می برند در حالی که آنان خوابند»(و آگاه نیستند که ناگهان راه طی شده به جایگاه ابدی می رسند).
و نیز فرموده: «فانها(الدنیا) عند ذوی العقول کفی الظل بینا تراه سابغا حتی قلص و زائدا حتی نقص»: [۱۱۳]
«دنیا در نظر خردمندان مانند برگشتن سایه است که تا آن را گسترش یافته ببینی، کوتاه می گردد و از بین می رود و تا آن را زیاد بینی کاهش یابد(دنیا همچون سایه زودگذر است و برای اهلش باقی نمی ماند).

---

[۱۱۲] نهج البلاغه، حکمت ۶۸، ص ۵۰۹ چاپ دارالثقلین ـ قم
[۱۱۳] همان، خطبه ۶۳ .

از آنچه گذشت روشن شد که امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه مردم را از همان دنیای مذمومی برحذر داشته که در قرآن کریم(سوره حدید آیه۲۰) به لهو و لعب... توصیف شده است.
و دعوت به زهد و پارسایی از همان متاع دنیایی کرده که قرآن کریم آن ها را برشمرده ومردم را به پرهیز از آن و توجه به عالم آخرت و آنچه نزد خدا است ترغیب کرده است.
بنابراین نمی توان گفت: نهج البلاغه مردم را به گوشه گیری و عزلت فراخوانده، بلکه خطبه ها و کلمات قصار آن حضرت که در این زمینه آمده کلا هماهنگ با روح اسلام و قرآن کریم و احادیث نبوی است.
و از آن جا که همیشه حب دنیا بزرگ ترین مانع راه سعادت انسان ها بوده است و شیفتگی نسبت به زرق و برق آن سرچشمه انواع گناهان می باشد، لذا در بسیاری از خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار نهج البلاغه از آن نکوهش شده است، ولی در عین حال هنگامی که آن حضرت شنید شخصی دنیا را مذمت و نکوهش می کند او را توبیخ نمود و فرمود:
«ایها الذام للدنیا المغتر بغررها، المنخدع باباطیلها اتغتر بالدنیا ثم تذمها؟ انت المتجرم علیها ام هی المترجمه علیک؟... ان الدنیا دار صدق لم صدقها و دار عافیه لمن فهم عنها و دار غنی لمن تزود منها و دار موعظه لمن اتعظ بها، مسجد احباء الله و مصلی ملائکه الله و مهبط وحی الله و

متجر اولیاء الله اکتسبوا فیها الرحمه و ربحوا فیها الجنه، فمن ذا یذمها و قد آذنت ببینها و نادت بفراقها و نعت نفسها و اهلها؟...» [114]

«ای نکوهنده دنیا که خود به نیرنگ آن فریفته شده ای و با باطل های آن دلباخته ای تو خود فریفته دنیایی و آن را نکوهش می کنی؟ تو بر دنیا دعوی گناه داری؟ یا دنیا باید بر تو دعوی کند که گناهکاری؟ از کجا و چه وقت دنیا تو را سرگردان نمود؟ یا کی فریبت داد؟ آیا با پوسیدگی گورهای پدرانت یا با آرامگاه های زیر خاک مادرانت؟».

همانا دنیا سرای راستی است برای کسی که به راستی با آن درآید و خانه عافیت و سلامتی است برای کسی که به خوبی آن را بفهمد و خانه بی نیازی و توانگری است برای کسی که از آن توشه برگیرد و خانه پند است برای کسی که پند پذیرد، دنیا سجده گاه دوستان خدا و محل نماز فرشتگان الاهی است، فرودگاه وحی خدا و جایگاه تجارت دوستان او است، در آن کسب رحمت نموده و بهشت را سود برند.

پس چه کسی آن را نکوهش می کند؟ و حال آن که خود او است که اعلام جدایی کرده و مفارقتش را فریاد زده(و گفته که ماندگار نیست) و از نابودی و مرگ خود و اهلش خبر داده، با بلاهای خود بلای دوزخ را مجسم کرده و با شادمانی خود شادمانی بهشت را نشان داده، شامگاهان به

---

[114] نهج البلاغه حکمت ۱۳۱.

سلامت گذرد و بامدادان با سوگ و مصیبت باز آید تا مشتاق سازد و بیم دهد و تهدید کند و بترساند و هشدار دهد.

پس اشخاصی فردای پشیمانی- روز قیامت- آن را نکوهش کنند. و دیگران(نیکوکاران) در روز رستاخیز آن را بستایند؛ زیرا دنیا(حقایق را) به آن ها یادآور شد و آن ها متذکر شدند(و از آن پند گرفتند) و رویدادها را برایشان حکایت کرد و تصدیقش نمودند و آن ها را پند و اندرز داد، پندها را پذیرفتند».

دو دیدگاه درباره دنیا

خلاصه: از دیدگاه نهج البلاغه دنیا بر دو گونه است:

الف) دنیای ممدوح(قابل ستایش).

ب) دنیای مذموم(مورد نکوهش) دنیا گرایی و محبت کورکورانه و عشق به «متاع الحیاه الدنیا» و سعی و تلاش برای به دست آوردن آن از هر راهی که شد- حلال یا حرام- و غفلت از جهان ابدی، دنیای مذموم و مورد نکوهش است، گرچه زیبا و شیرین و سر سبز و خرم است«حلوه خضراء»[۱۱۵]

اما سعی و کوشش برای به دست آوردن مال حلال جهت حفظ آبرو و گشایش بر اهل و عیال و صله ارحام و رسیدگی به مستمندان و ترویج حق و دفع باطل و امثال آن، دنیای ممدوح است، بلکه در حقیقت این گونه تلاش ها تلاش برای آخرت است نه دنیا.

---

[۱۱۵] همان خطبه ۴۵.

و همچنین منظور امیرمومنان علیه السلام در تشبیه تارکان دنیا به حضرت مسیح (ع) فقط از جهت دلبستگی نداشتن به دنیا است نه رهبانیت و شیوه زندگانی او که بدون زن و فرزند و خانه و کاشانه بوده است؛ زیرا در جای دیگری از نهج البلاغه می خوانیم که امیرمومنان (ع) به شدت از رهبانیت و ترک زن و فرزند نکوهش کرده است.

آن حضرت پس از جنگ «جمل»در بصره جهت عیادت «علاء بن زیاد حارثی» که از یاران امام علیه السلام بود به خانه او رفت؛ وقتی که خانه بسیار مجلل و وسیع او را دید فرمود با این خانه وسیع در دنیا چه می کنی؟ در حالی که در آخرت به آن نیازمندتری:

آری! اگر بخواهی می توانی با همین خانه به ثواب آخرت برسی.

در این خانه وسیع میهمانان را پذیرایی کنی.

به خویشاوندان با نیکوکاری بپیوندی.

و حقوقی که بر گردن تو است به صاحبان حق برسانی.

پس آن گاه تو با همین خانه وسیع می توانی به ثواب آخرت دست یابی.

علاء گفت: از برادرم «عاصم بن زیاد» به شما شکایت می کنم.

فرمود: مگر او را چه شده است؟ گفت: عبای پشمینه پوشیده و از دنیا کناره گرفته است.

امام علیه السلام فرمود: او را بیاورید. هنگامی که آمد به او فرمود: ای دشمنک جان خویش! شیطان تو را سرگردان ساخته؛ آیا تو به زن و

فرزندانت رحم نمی کنی؟ تو می پنداری که خداوند نعمت های پاکیزه اش را حلال کرده اما دوست ندارد تو از آن ها استفاده کنی؟ تو در برابر خدا کوچک تر از آنی که این گونه با تو رفتار کند(این مقام اولیای خاص خدا است).

عاصم گفت: ای امیرمومنان! پس چرا تو با این لباس خشن و آن غذای ناگوار به سر می بری؟

حضرت فرمود: وای بر تو! من همانند تو نیستم، خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که خود را با مردم ناتوان و تهیدست همسو کنند، تا فقر و نداری تنگدست را به هیجان نیاورد و به طغیان نکشاند».[۱۱۶].

از آنچه گذشت به خوبی روشن شد که نهج البلاغه هیچ گاه دعوت به رهبانیت نکرده است.

جمع‌بندی مطالب

انسان موجودی است که مقصد و جایگاه اصلی او آخرت و آن هم تقرّب و لقاء اللّه است، و برای بقا آفریده شده و به تعبیر دیگر موجودی ابدی است، و تاریخ انقضا و نابودی ندارد؛ ولی تنگه و گذرگاه عبورش به آن

[۱۱۶] نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹، ص ۳۳۶. چاپ دارالثقلین- قم.

جایگاه، همین دنیا است که به ناچار باید از آن عبور کرده و توشه لازم در آن جا را تهیه کرده و به همراه خود ببرد.

نحوه زندگی اخروی هر کسی باید در این دنیا شکل بگیرد و بهشت و جهنم خود را به دست خویش ساخته و به همراه ببرد. کسانی که اهل فکر و دل هستند، و کمالات معنوی و وجودی را فراهم نموده‌اند از همین دنیا به دست آورده‌اند. اما نگاه آن ها به دنیا و برداشت آن ها از دنیا و چگونگی برخوردشان با دنیا رنگ و شکل خاص به خود را داشته است.

یکی از علل عمده نگاه منفی حضرت علی علیه‌السلام به دنیا، ناشی از نگرش کسانی است که در میان مردم مطرح بودند، و به تعبیر خود حضرت مانند شتر گرسنه‌ای که به جان گیاه بهاری می‌افتد، آن ها به جان دنیا و اموال مسلمانان تاخته بودند. از این‌رو، حضرت می‌خواهد این فضای فکری و عطش روحی و دلدادگی حاکم بر جامعه آن روز را بشکند یا کمرنگ‌تر کند.

چگونه حب دنیا را از دل بیرون کنیم؟

اما چگونه می توان حب دنیا را از دل بیرون کرد با این که ما همه فرزندان دنیاییم و علاقه فرزند به مادر یک امر طبیعی است؟! این نیاز به آموزش فکری و فرهنگی و عقیدتی و سپس تهذیب نفس دارد.

و از جمله اموری که می‌تواند بالاترین کمک را به سالکان راه در این مسیر کند ملاحظه عاقبت کار دنیاپرستان است. فراعنه با آن همه قدرت و امکانات مالی سرانجام چه کردند؟ قارون از این همه گنج ها که کلید آن ها را چندین انسان نیرومند به زمین می کشیدند، چه اندازه با خود برد؟!

قدرت های عظیمی که در عصر و زمان خود می‌نگریم، و با نسیمی دفتر زندگیشان برهم می خورد، و با یک گردش لیل و نهار از تخت قدرت فرو می افتند، و کاخ‌ها و ثروت هایشان را می گذارند و می گریزند، و یا به زیر خاک پنهان می‌شوند، خود بهترین واعظ و معلم ماست.

این سخن دامنه‌دار را با حدیثی از امام حسین علیه السلام که بسیار رسا و گویاست پایان می دهیم:

از حضرتش پرسیدند که افضل اعمال نزد خدا چیست؟

فرمود: «ما من عمل بعد معرفه الله عز و جل و رسوله(ص) افضل من بغض الدنیا».

هیچ عملی بعد از معرفت خداوند و رسولش افضل از دشمنی با دنیا نیست.

و سپس افزود: زیرا برای حب دنیا شُعب بسیاری است، و معاصی نیز شُعب بسیاری دارد، اولین چیزی که با آن معصیت خدا شد معصیت ابلیس بود و در آن زمان که ابا کرد و «تکبر» ورزید و از کافران شد.

سپس «حرص» بود که سرچشمه معصیت(و ترک اولای) آدم و حوا گشت در آن زمان که خداوند متعال به آن ها فرمود: «از هر جای بهشت می خواهید بخورید، ولی نزدیک این درخت(ممنوع) نشوید که از ستمکاران خواهید بود» ولی آن ها به سراغ چیزی رفتند که به آن نیاز نداشتند!

و همین برای فرزندان آن ها تا روز قیامت باقی ماند. چرا که غالب چیزهایی را که انسان می طلبد به آن نیازی ندارد(نیازها غالباً منشا گناه نیستند، آنچه منشأ گناه است هوس‌ها و امور زاید بر نیاز است).

سپس «حسد» بود که سرچشمه گناه فرزند آدم شد، نسبت به برادرش حسد ورزید و او را به قتل رساند. و دیگر حب زنان و حب دنیا، حب ریاست، حب راحتی، حب سخن، و حب برتری، حب ثروت است. این هفت خصلتند که همگی در حب دنیا جمع اند.[۱۱۷]

و لذا پیامبران و دانشمندان بعد از آگاهی بر این حقیقت گفته اند: «حب الدنیا رأس کل خطیئه»[۱۱۸]

خداوندا! حب دنیا را که ریشه همه گناهان است از دل ما بیرون ببر.

خدایا! خودت در مسیر پر پیچ و خم تکامل دست ما را بگیرد و به سر منزل مقصود برسان.

---

[۱۱۷] نمونه ج ۲۶ ـ ص ۴۰۶ تا ۴۰۸

[۱۱۸] اصول کافی ج ۲ حدیث ۸.به نقل از تفسیر نمونه ص ۴۰۹

خدایا! تو از پنهان و آشکار آگاهی؛ گناهان مخفی و آشکار ما را به لطف و کرم خودت ببخشا.

فصل یازدهم

أصول دعوت همه انبیاء یکی است

إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى

شده ثبت این گفته ها و بیان   میـان کـتب هـای پیـشـینیـان

به ویژه کتاب رسـول خلیل   همین‌گونه تورات موسی جلیل [۱۱۹]

در آخر سوره می فرماید: این دستوراتی که گفته شد منحصر به این کتاب آسمانی نیست بلکه در صحف پیشین نیز آمده است."وین سخن اندر صحف ثبت است و ضبط".

إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى

کدام سخن در همه کتب بیان شده؟

"هذا" اشاره به چیست.؟ نظرات گوناگونی وجود دارد؛ جمعی گفته اند اشاره به دستورات اخیر در زمینه تزکیه، نماز، و مقدم نداشتن حیات دنیا

---

[۱۱۹] امید مجد

را بر آخرت است؛ چرا که همه این ها از اساسی ترین تعلیمات همه انبیاء بوده، و در تمام کتب آسمانی آمده است.

بعضی دیگر، اشاره به تمام سوره می دانند؛ چرا که این سوره از توحید شروع می‌شود و با نبوت ادامه می‌یابد و به برنامه عملی ختم می گردد.

به هر حال این تعبیر نشان می دهد که محتوای پر اهمیت این سوره، یا بخصوص آیات اخیر، از اصول اساسی عالم ادیان و از تعلیمات بنیادی همه پیامبران است و این خود نشانه ای است از عظمت سوره و از اهمیت این تعلیمات. می فرماید: این گفتار به حقیقت در کتب پیشین ذکر شده، بخصوص در صحف ابراهیم و تورات موسی(مفصل بیان گردیده است).

نکاتی درباره صحف و کتب

صحف جمع صحیفه؛ در این جا به معنی لوح و یا صفحه ای است که چیزی بر آن می نویسند. در روایتی ابوذر می فرماید: به پیغمبر اکرم(ص) عرض کردم، انبیاء چند نفر بودند؟

فرمود، یکصد و بیست و چهار هزار نفر؛ گفتم: رسولان چند نفر بودند؟ فرمود: سیصد وسیزده نفر، و بقیه فقط نبی بودند. هر رسول نبی است، ولی هر نبی رسول نیست ؛ پیامبران همه نبی هستند مخبر عن الله اند. و این وصف برای همه آن ها، چه رسول باشند، و یا فقط نبی باشند هست.

. در سوره احزاب آیه٤٠ درباره پیمبر گرامی(ص) می فرماید: «ولکن رسول الله و خاتم النبیین» یعنی بعد از حضرت(ص)، مخبر عن الله و

پیامبری نخواهد بود، و نه فقط این که خاتم نبیین است، بلکه خاتم رسولان است.

عرض کردم،آدم نبی بود؟ فرمود: بله خداوند او را به دست خود آفرید و با او سخن گفت، پس فرمود: چهار نفر از انبیاء عرب بودند: هود و صالح و شعیب و محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

سؤال: چند کتاب نازل شده؟

فرمود: صد چهار کتاب ؛ ده کتاب بر "آدم" پنجاه کتاب بر "شیث"، و بر "ادریس" که (اخنوخ) است سی کتاب، و او اولین کسی بود که با قلم نوشت، و بر "ابراهیم" ده کتاب و نیز کتاب های مهم، تورات موسی، و انجیل عیسی، و زبور داود، و فرقان محمد(ص) پیامبر اسلام(قرآن) هستند.

و تعبیر به "الصحف الاولی" در مورد کتاب های إبراهیم و موسی در برابر صحف أخیر است که بر حضرت مسیح و پیامبر اکرم(ص) نازل شده.[۱۲۰]

وجوب اطاعت از رسول(ص)

در سوره نساء آیه ۵۹ می فرماید:

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّهِ وَالرَّسُولِ إِن کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ ذَلِکَ خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلاً

ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید فرستاده خدا را، و صاحبان امر را، و هرگاه بر چیزی نزاع کردید، آن را به خدا و

---

[۱۲۰] نمونه ج ۲۶ ص ۴۰۴ تا ۴۰۶

رسول خدا ارجاع دهید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

تکرار کلمه «اطیعوا» دلیل بر این است که دو نوع اطاعت واجب است: اطاعت از خدا و اطاعت از رسول خدا.

نوع اول اطاعت از خداوند: اطاعت خداوند در قوانین و احکام عبادی مانند نماز، روزه، حج و احکام سیاسی و اجتماعی مانند جهاد و حدود، قصاص و قضاء؛ که کلیات این احکام در قرآن ذکر شده و تفسیرش را به رسول اکرم(ص) و ائمه اطهار واگذار کرده.

چنان که درسوره نحل آیه ٤٤ فرمود:

وَأَنزَلْنَا إِلَیکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ

ما نازل نمودیم قرآن را بر تو تا برای مردمان آشکار سازی آنچه به سوی آن ها فرستاده شده است

قبول ولایت از شروط ایمان است

و نیز فرمود: فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون.

از اهل ذکر ودانایان بپرسید اگر نمی دانید. لذا قبول ولایت از شروط ایمان است.

و نوع دوم اطاعت واجب، اطاعت از رسول خدا(ص) در امامت و رهبری امت است؛ و مرجعیت مسلمین در مسائل مختلف دینی و اجتماعی و اجرای احکام سیاسی اسلام است.

این ولایت و حکومت که حق خداوند است چون مالک و خالق همه است، به پیغمبرش واگذار فرموده؛ لذا پیغمبر معصوم است و هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید.

و نیز قرآن، قبول ولایت و حکومت پیغمبر را شرط ایمان می داند. و می فرماید:

فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّىَ یُحَكِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیماً (نساء، ۶۵)

امّا، نه! به پروردگارت سوگند که ایمان نیاورند(آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند) تا در، درگیری های میان خود، تو را حاکم قراردهند، سپس در خودشان زحمتی از آنچه تو حکم کردی نیابند و تسلیم باشند برای داوری تو تسلیم بودنی(نیکو) یعنی از حکم شما راضی باشند، و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم(قضاوت تو) باشند.

پس حکومت و داوری حق مخصوص پیامبر(ص) است ؛ و مؤمنین باید، هم او را داور قرار دهند، هم هر چه حکم کرد رضایت دهند. چون حکم او طبق قوانین الاهی است.

پیامبر(ص) هم واسطه وحی در احکام و رهبری بود و هم امور اجتماعی را سرپرستی می‌کرد تا رحلت فرمود.

استمرار در لزوم اطاعت

پس، از رسول خدا(ص) هر دو نوع اطاعت تا روز قیامت واجب است یعنی هم اطاعت از تمام قوانین اسلام و احکام آن در هر دوره و زمان واجب است، و هم اطاعت از امام واجب الاطاعه هر زمانی تا قیامت واجب است.حدیث متواتر از شیعه و سنی از رسول(ص) می فرمایند:

من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته الجاهلیه

کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد(یعنی امام واجب الاطاعه زمان خودش را نشناسد) مرگ او مانند مردم جاهلیت است؛ یعنی بر اسلام نمرده است؛ زیرا کسی که رهبری الاهی را نشناسد و تابعش نشود، خواهی نخواهی پیرو کسی می شود که تابع هوای نفس است و جاهل به حق و حقیقت، و خودخواه و خودپرست، و پیروان را هم مثل خود می‌کند و در هر فتنه‌ای داخل می کند.

هر کسی با امام خود محشور می شود

قرآن می فرماید: روز قیامت هر کس با امامش محشور می شود.

یوم ندعوا کل اناس بإمامهم

در هر دوره‌ای برای مسلمین واجب است امام زمان خود را شناخته و تابعش شوند؛ تا آن رهبر الاهی، آن ها را به حق و حقیقت دانا ساخته، و جامعه را بر پایه عدل استوار سازد و از هر انحراف و فسادی بازدارد، و آنان را از تجاوز ستمگران محافظت کند.

و اگر اطراف رهبر الاهی گرد نیایند، قهرا هر گروهی رهبری اختیار می کند، و این اختلاف و تشتت آرا، اجتماع را در وادی جهالت فرو می برد، و به ایجاد فتنه و جنگ و خونریزی و نا امنی می‌کشاند و طاغوت را بر آن ها مسلط می‌شود. حضرت زهرا(ع) در خطبه فدکیه می فرماید:

«و امامتنا نظاما للمله»؛ خداوند امامت ما اهل بیت را قرار داد تا ملت اسلام نظم پیدا کند، و یکپارچه و منسجم گردند. ودر نتیجه از هر آفتی در امان باشند و شیاطین وستمگران نتوانند بر آنان چیره گردند.

امام در هر زمان باید یکی باشد

از این جاست که در هر دوره، امام باید یکی باشد، هرچند دو نفر از جهت فضل و استحقاق رهبری کاملاً مساوی باشند، مع الوصف باید یکی امام و دیگری مأموم باشد؛ مثل امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) که امام حسین(ع) تابع برادرش امام مجتبی(ع) بود.

به دلیل این که دو نفر هم در تمام تصمیم ها و اراده و افعال نمی توانند یکی باشند و همیشه موافق نیستند.

پس هر کسی یکی را پیروی کند دیگری را معصیت کرده و لازمه اطاعت دو امام، اختلاف و دو دستگی و فساد، و نیز مخالفت هر یک از آن دو، معصیت و سبب افتادن دیگری از مقام امامت است.

و خلاصه، وحدت و انتظام ملت اسلام در گرو وحدت امام و رهبر است. چه امام معصوم و چه نایب او فقیه عادل مبسوط الید است. و فقیه

عادل که مسائل شرعی را استنباط نموده می تواند به آن ها عمل کند؛ لکن در وظایف اجتماعی و احکام سیاسی اسلام تدبیر و اداره امور مسلمین باید تابع امام مسلمین باشد.

امام کیست و چه کسی باید او را معین کند؟

این جا باید پرسید امام زمان در هر دوره‌ای که واجب الاطاعه می باشد کیست؟ و تعیینش با چه مقامی است؟ در قرآن مجید امامت را در عنوان کلی "اولواالامر" ذکر فرموده است.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ[۱۲۱]

و در سوره نساء آیه ۵۹ می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ [۱۲۲]

چون عنوان "اولی الامر" را با رسول همراه فرموده، دانسته می شود که ولی امر باید مانند رسول باشد و در تمام فضائل و کمالات، جز مقام رسالت، اطاعت از او همانند اطاعت از رسول واجب است.

حق حاکمیت ویژه خداوند است

امامت مسلمین مقامی الاهی است که باید خداوند توسط رسولش او را معین فرماید؛ زیرا اگر تعیین امام با مسلمین بود، اولًا اتفاق همه آرا محال است. در ثانی به فرض اتفاق بر یک نفر، از کجا معلوم آن شخص لایق

---

[۱۲۱] سوره مائدهٔ آیه ۵۵

[۱۲۲] نساء ۵۹

است؟ یعنی بتواند جامعه را به سوی صلاح و سداد و عدل حرکت دهد و از خطرات دشمن ها نگه دارد؟ چه بسا جامعه را به وادی جهالت تا هلاکت برساند.

ثالثا: منتخب مردم شرعاً واجب الاطاعه نیست زیرا تنها خداوند حق حاکمیت بر بشر را دارد چون آفریدگار آنهاست؛ و خودش این حق را به رسول و اولی الامر داده است. و اطاعتشان بدون هیچ قید و شرطی، به طورکلی واجب است.

پس باید اولی الامر مانند رسول از هر گناه و خطایی معصوم باشد، زیرا کسی که معصوم نیست اگر اطاعتش به طور کلی و بدون هیچ قید و شرطی واجب باشد در موارد خطا و گناهش هم باید از او اطاعت کنند و خداوند منزه است که چنین دستوری بدهد.(که مثلا هر حاکمی اولی الامر باشد).

پس باید ولی امر و امام در هر زمان اعلم، افضل و اکمل از تمام مردم و نیز دارای مقام عصمت باشد؛ و چون تشخیص چنین شخصیتی از عهده مردم بیرون است، و مدعی چنین مقامی فراوان است؛ اگر از طرف خداوند توسط رسولش تعیین نشود فسادش آشکار است.

زیرا هر گروه برای خود رهبری برمی‌گزیند، و در مقام خواسته های نفسانی خود بر گروه مخالف و رقیبش درصدد جنگ بر می آید، و موازین و قوانین الاهی که برای اصلاح جامعه مسلمین وضع شده به کلی متروک می شود و در نتیجه ظلم و فساد همه جامعه را فرامی‌گیرد.

معرفی اولی الامر توسط پیغمبر(ص)

طبق مدارک قطعی، رسول خدا(ص) از طرف پروردگار عالم اولی الامر را معرفی فرموده و مسلمانان را از حیرت در آورده است.

و روایات متواتر است. جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا(ص) پرسید: اولی الامر که خداوند اطاعت شان را واجب فرموده چه کسانی هستند؟ رسول خدا فرمود: این ها جانشین های من و امامان مسلمین هستند؛ بعد از من اولین آن ها علی بن ابی‌طالب و حسن، پس حسین بن علی، و علی بن الحسین پس از او محمد بن علی که معروف به باقر است؛ ای جابر! زمان او را درک می کنی و سلام مرا به او برسان، پس از او جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی، و پس از او، هم نام و هم کنیه من، حجت خداوند در زمین ابن الحسن بن علی، این است که خداوند بر دست او فتح می فرماید مشارق و مغارب زمین را.

این است کسی که غایب می‌شود؛ و ثابت نمی‌ماند بر اعتقاد به امامتش مگر کسی که خداوند دلش را با ایمان آزمایش کرده باشد.

اطاعت از ولی امر در زمان غیبت

سؤال:

آیا اطاعت از ولی امر و رهبر در زمان غیبت امام باقی است؟ واگر باقی است چه کسی است؟

جواب:

اطاعت از ولی امر مسلمین تا قیامت واجب است همان‌طوری که همه احکام عبادی، سیاسی اسلام تا قیامت واجب العمل است، تا جایی که هیچ حکمی از احکام اسلام در زمان غیبت امام زمان (ع) نسخ شدنی نیست، وجوب اطاعت امام مسلمین که اهم تکالیف اسلام وسبب بقای دین و نگهداری جامعه مسلمین از خطر کفار وطاغوت‌ها است، نسخ شدنی نیست.

و همان طوری که بر رسول خدا(ص) واجب بود امام مسلمین بعد از خودش را تعیین کند تا مسلمین دچار ضلالت و هلاکت نشوند، و تعیین هم فرمود؛ خواه مسلمین بپذیرند، یا نپذیرند، همچنین بر امام دوازدهم واجب بود نایب خود را، در امامت و رهبری و مرجعیت مسلمین در زمان غیبت خویش تعیین کند و تعیین هم فرمود؛ و در جواب اولین نائب، به عثمان بن سعید که پرسید در زمان غیبت به چه کسی مراجعه کنیم؟ امام با خط خودشان در جواب مرقوم فرمود:

اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواة احادیثنا.فانهم حجتی علیکم وأنا حجه الله...

در حوادث به راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ آن ها حجت من بر شما هستند، من حجت خدا بر شما هستم.مراد از حوادث، مشکلات جامعه مسلمین و امور سیاسی و اجتماعی و جلوگیری از تسلط طاغوت‌ها بر مسلمین است؛ گرنه احکام نماز، روزه، حج و زکات، هزار سال بیش‌تر است که مورد بحث و تحقیق قرار گرفته، و چیز تازه ای به عنوان حادثه نیست.

برنامه امام: نجات مستضعفین

نجات عمومی مستضعفین، برنامه امام زمان است. محقق طوسی می فرماید: غیبت امام زمان و تصرف نفرمودنش در امور مسلمین، به خاطر این است که مسلمانان در اطاعت آن حضرت حاضر نیستند، و تصرف عمومی و نجات مستضعفین جهان از مستکبرین و طاغوت ها و بسط حکومت عدل در سر تا سر جهان وظیفه ویژه آن حضرت است که موقوف به آمادگی بشر است. و تا این زمان شرایط چنین تصرفی فراهم نشده است، اما تعیین نائب خود به عنوان مرجع رهبری مسلمین خصوصاً شیعیان در زمان غیبت موقوف بر اطاعت مسلمین نیست، بلکه وظیفه‌اش تعیین نائب است، خواه مردم بپذیرند یا نپذیرند، تا حجت الاهی بر همه تمام گردد.

لذا از سال ٢٦٠ تا ٣٣٤ از امامت حضرت تا غیبت کبری٧٤ سال، چهار نایب را تعیین فرمود، و بعد امر را به علمای جامع‌الشرایط مرجعیت سپرد، و شرایط این علمای فقیه را امام حسن عسکری (ع) بیان فرمود:

شرایط ولی فقیه

حدیث:

فاما من کان من الفقهاء، صائنا لنفسه، حافظا لدینه، مخالفا لهواه، مطیعا لامر مولاه، فللعوام ان یقلده، و ذالک لا یکون الا بعض فقهاء الشیعه لا جمیعهم.

هر کدام از فقها که نگهدارنده نفس خود از انحرافات است، و صبر انقلابی دارد، و محافظ دین خود، و مخالف با هوا و هوس خود، و مطیع

فرمان خدایش باشد، بر عموم است که از او تقلید کنند و چنین صفاتی را بعضی از فقهای شیعه دارند نه همه آن ها.

واژه تقلید، که به معنی پیروی است می‌فهمیم امور مردم در زمان غیبت به فقهای ربانی سپرده شده و آن‌ها ولایت بر مردم دارند، و در این حدیث شرایط فقیه را که می‌تواند جانشین امام باشد نیز بیان می‌کند و می‌فرمایند: بعضی از فقها چنین هستند نه همه. لذا علما هم باید تابع رهبر باشند.

مراد از ولایت فقیه آن است که در زمان غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف، فقیه عادلی که دارای شرایط گفته شده باشد، ولی امر مسلمین و امام و سرپرست آن هاست و اطاعتش بر جمیع مسلمانان حتی علما و مجتهدین واجب است.

اگر مجتهدی باشد که خود را از رهبر اعلم می داند و در اعمال عبادتی طبق نظر خودش عمل می‌کند واجب است در احکام سیاسی اسلام، و اموری که به رهبر مربوط می شود تابع امام امت باشد.

اطاعت از رهبر مسلمین از بزرگ ترین تکلیف الاهی است؛ زیرا بقای اسلام و نظام اجتماعی مسلمانان، و جلوگیری از تسلط طاغوت ها و کفار بر مسلمین، از آثار آن است. که امام رضا(ع) می فرماید:

خداوند که اطاعت از ولی امر در هر زمانی را واجب فرموده به جهت چند امر است: اجرای قوانین وظیفه ولی امر است و حفظ و بقای اسلام و استقلال و آزادی.

خلاصه بحث ولایت

از شهید دستغیب است که فرمود:

ولایت به معنای امامت و رهبری و حکومت در امور اجتماعی مسلمین است. و قبول ولایت به معنی اطاعت است. به این ترتیب مسلمانان باید خود را موظف به پذیرفتن اوامر و نواهی امام بدانند، و از نظرات و خواسته های شخصی خود بپرهیزند.

در غدیر خم پس از آن که رسول خدا (ص) ولایت امیرالمومنین و اهل بیت(ع)، را واجب فرمود،یک نفر پرسید این ولایتی که شماها به آن سزاوارترید کدام است؟

فرمود: اطاعت کردن در آنچه می پسندید و نمی پسندید؛ (السمع والطاعه فیما تحبون وتکرهون)

یعنی باید همه دستورات فرمانده را اطاعت کنید خواه مطابق میلتان باشد یا نباشد. امام واجب الاطاعه، دوازده امام معصوم هستند؛ در زمان غیبت امام عصر(عج) فقیه عادل که جامع شرایط ذکر شده باشد، تنها در مسأله وجوب اطاعت در حکومت و اداره امور مسلمین با امام مساوی است،یعنی ولایت تشریعی، و اما در جهات ولایت کلی الاهی تکوینی، و مقامات عالیه ائمه اطهار علیهم السلام، پس، از ادراک بشرهای عادی بالاتر است تا چه برسد به آن ها، حتی از مقام سلسله جلیله انبیا هم بالاترند.

امام فخر رازی در تفسیر آیه مباهله می گوید: از کلمه "انفسنا" می توان گفت همان طوری که رسول خدا(ص) از همه پیامبران افضل بود، علی علیه السلام هم چون نفس رسول الله است افضل از همه پیغمبران است.
حضرت امام خمینی(ره) در وجوب اطاعت با امام زمان مساوی است اما خودش مکرر می فرمود ارواحنا لتراب اقدامه الفداء(یعنی جان ما فدای خاک پای امام زمان باد).
الحمدلله رب العالمین.

منابع

قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه ای.
سید رضی، نهج‌البلاغه، ترجمه محمد دشتی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۶.
تفسیر المیزان، علامه طباطبایی
تفسیر نمونه ، جمعی از نویسندگان، ناشر دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۶۸
تفسیر مخزن العرفان ، بانو مجتهده نصرت امین ، انتشارات انجمن حمایت از خانواده های بی سرپرست اصفهان
تفسیر پرتوی از قرآن، سید محمود طالقانی ، ناشر شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲.
ترجمه تفسیر المیزان، مترجم: سید محمد باقر موسوی همدانی، کانون انتشارات محمدی، ۱۳۶۳.
تفسیر نور، حاج آقا قرائتی، مرکز فرهنگی درس هایی از قرآنی ۱۳۸۶.
تفسیر نور، دکتر مصطفی خرم دل.
تفسیر عرفانی منظوم قرآن کریم، عارف ربانی میرزا حسن اصفهانی(صفی علیشاه).(تفسیر صفی)، انتشارات کانون پژوهش
ترجمه منظوم قرآن مجید، امید مجد.
ترجمه قرآن، استاد مهدی الاهی قمشه ای.
اصول کافی
راغب اصفهانی
بحارالانوار
کتاب راز بزرگ آفرینش، محمد علی شیرانی(فرزاد) ، انتشارات نامی.

مقالات، استاد شجاعی، انتشارات صدا و سیما...سروش، ۱۳۷۵.
احیای تفکر اسلامی، شهید مطهری.
عبادت عاشقانه، استاد کریم محمود حقیقی.
مطالب سلوکیه، استاد محمد صالح کمیلی
چهل نامه، فیض کاشانی.
و از سخنان بعضی از بزرگان استفاده شده؛ حضرت جوادی آملی، شیخ رجبعلی خیاط و...
مطلبی از میرزا حسینقلی همدانی.
سخنرانی استاد شجاعی در رمضان ۱۳٦۷.
سرّالصلاه/ آداب فنای مقربان، سید علی نجفی(ره).
رساله وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، علامه حسن زاده.
اصول کافی شرح ملاصدرا.
معراج السعاده، مرحوم نراقی،چاپ انتشارات جاویدان.
خلاصه معراج السعاده، المقامات العلیه در علم اخلاق، حاج عباس قمی. انتشارات مؤسسه در راه حق.
سعدی شیرازی
حافظ
مولوی

از اینترنت نیز استفاده شده و برای همه آنان که از مطالبشان استفاده شده، و به یاد ندارم، اگر این آثار اجری دارند و مورد قبول خداوند بزرگ واقع شوند از خدا می خواهم که آنان را شریک در ثواب بدارد. الحمدلله رب العالمین.